
بسم الله الرحمن الرحیم

۱۷۶

پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله

سرشناسه: نجفی یزدی، سیدمحمد، ۱۳۳۷ - .
عنوان و نام پدیدآور: آشنایی با علم رجال/ تالیف سیدمحمد نجفی‌یزدی.
مشخصات نشر: قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۳۶۰ ص.: جدول.
شابک: ۴-۶۴۶-۱۹۵-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت‌فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۵۷] - ۳۶۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: حدیث — علم‌الرجال.
موضوع: حدیث — علم‌الدرایه.
رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۳آ۵ن/ BP ۱۱۴
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۶۴
شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۸۳۳۴۵

آشنایی با علم رجال

حجت‌الاسلام والمسلمین
سید محمد نجفی یزدی



پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی

آشنایی با علم رجال

مؤلف: حجت الاسلام والمسلمین سید محمد نجفی یزدی

چاپ اول: ۱۳۹۲ش / ۱۴۳۵ق؛

ناشر: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

● **چاپ:** زلال کوثر ● **قیمت:** ۱۱۸۰۰۰ ریال ● **شمارگان:** ۵۰۰

مراکز فروش:

● قم، چهارراه شهدا، خیابان معلم غربی (حجتیه)، نبش کوچه ۱۸. تلفکس: ۹_۳۷۸۳۹۳۰۵_۰۲۵

● قم، بلوار محمدامین، سه‌راه سالاریه. تلفن: ۳۲۱۳۳۱۰۶_۰۲۵ _ فکس: ۳۲۱۳۳۱۴۶_۰۲۵

● تهران، خیابان انقلاب، بین خیابان وصال شیرازی و قدس، نبش کوچه اسکو، پلاک ۱۰۰۳. تلفن: ۶۶۹۷۸۹۲۰_۰۲۱

● مشهد، خیابان امام رضا علیه السلام، خیابان دانش شرقی، بین دانش ۱۵ و ۱۷. تلفن: ۸۵۴۳۰۵۹_۰۵۱۱

pub.miu.ac.ir miup@pub.miu.ac.ir

با سپاس از دست‌اندرکارانی که ما را در تولید اثر یاری رساندند.

● **آماده‌سازی:** محمد خسروبیگی ● **صفحه‌آرایی:** محمدرضا کوثری ● **ناظر فنی:** محمدباقر شکری

● **ویراستاری:** اسدالله عبدالهی ● **ناظر گرافیک:** مسعود مهدوی ● **ناظر تولید:** جعفر قاسمی ابهری

● **نمونه‌خوانی:** علی سلیمانی امیری ● **کنترل نهایی:** محمدباقر شکری ● **ناظر چاپ:** نعمت‌الله یزدانی

سخن ناشر

تحولات اجتماعی و مقتضیات نوپدید دانش‌ها و پدید آمدن دانش‌های نو، نیازهایی را به وجود آورده که پاسخ‌گویی به آنها، ایجاد رشته‌های تحصیلی جدید و تربیت نیروهای متخصص را ضروری می‌نماید. ازاین‌رو کتاب‌های آموزشی نیز باید با توجه به این دگرگونی‌ها تألیف شود.

جهانی‌شدن و گسترش سلطه فرهنگی غرب در سایه رسانه‌های فرهنگی و ارتباطی، اقتضا دارد که تمام دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان به این مباحث، با اندیشه‌های بلند و ارزش‌های متعالی آشنا شوند، و این مهم با ایجاد رشته‌های تخصصی و تولید متون جدید و غنی، گسترش دامنه آموزش و تربیت سازمان‌یافته دانشجویان به سرانجام خواهد رسید.

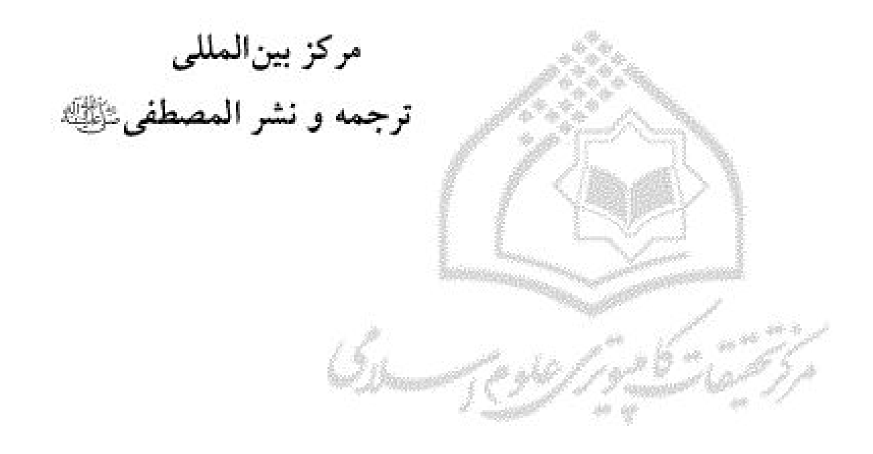
بالندگی مراکز آموزشی، در گرو نظام آموزشی منسجم، قانونمند و پویاست. هم‌چنین بازنگری متن‌ها و شیوه‌های آموزشی و به‌روز کردن آنها موجب حفظ نشاط علمی مراکز آموزشی است.

حوزه‌های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی‌اند.

«**جامعة المصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله العالمیة**» به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت بزرگ تعلیم و تربیت طلاب غیر ایرانی را بر عهده دارد، تألیف متون درسی مناسب آموزشی را سرلوحه تلاش‌های خود قرار داده و تدوین و نشر متون درسی در موضوعات گوناگون علوم دینی، حاصل این تلاش است.

«**مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله**» با تقدیر و تشکر از مؤلف محترم و تمام عزیزانی که در تولید این اثر، همکاری و همفکری کرده‌اند، آن را به جویندگان فرهنگ و اندیشه ناب اسلامی تقدیم می‌کند.

مرکز بین‌المللی
ترجمه و نشر المصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله



مقدمه پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی صلی الله علیه و آله

حقیقت مداری اصیل‌ترین و زیباترین راز هستی و حقیقت‌طلبی ماندگارترین و برترین گرایش آدمی است.

داستان پر رمز و راز حقیقت‌جویی بشر، سرشار از هنرنمایی‌مؤمنان، مجاهدان و عالمانی است که با تمسک و پای‌بندی به حقیقت بی‌منتها، درمصاف بین حق و باطل، سربلندی و شرافت ذاتی حق را نمایان ساخته‌اند و در این میان، چه درخشندگی چشم‌نوازی در اسلام عزیز است که علم را، به ذات خود، شرافت‌مند و فخیم دانسته و از باب تا محراب کائنات را سراسر علم و عالم و معلوم می‌نمایاند و در مکتب آن، جز اولو العلم و راسخان در مسیر طلب دانش، کسی را توان دست‌یابی به گنجینه‌های حکمت نیست.

علم برخاسته از وجدان پاک و عقل سلیم، در پرتو انوار آسمانی وحی، هم به فرد کمال انسانی، عظمت روحی و رشد معنوی می‌بخشد و فکر، اندیشه و خیال او را به پرواز درمی‌آورد و هم جامعه را سمت و سویی سعادت‌مندانه بخشیده و آن را به جامعه‌ای متمدن و پیشرو متحول می‌کند. بی‌توجهی و یا کوته فکری است اگر فرد و جامعه‌ای به دنبال عزت، استقلال، هویت، امنیت، سعادت و

سربلندی مادی و معنوی باشند اما آن را در صراطی غیر از حقیقت‌طلبی، علم اندوزی و حکمت مداری الهی طلب نمایند.

انقلاب سراسر نور اسلامی ایران که داعیه جهانی سازی کلمة الله و برپایی تمدن جهانی اسلام را داشته و فروپاشی و افول تمدن‌های پوشالی غرب و شرق را به نظاره نشسته است، با اندیشه فقاهتی در اداره حکومت و نظریه مترقی «ولایت فقیه»، طرازی از مسئولیت‌ها و مأموریت‌های حوزه‌های علمیه و روحانیت را عرضه نمود که امید و نشاط را نه تنها در شیعیان و مسلمانان، بلکه در دل تمامی آزادی‌خواهان و حق طلبان سراسر جهان زنده ساخت. در این راستا، رهبر فرزانه انقلاب(مدظله) با عزمی مصمم و با تمامی توان، همچون پیر و مراد خود خمینی کبیر رحمه‌الله، در صحنه حاضر شده و بر خطورت و فوریت حرکت فراگیر و بی‌وقفه همه توان‌مندی‌ها و اراده‌ها جهت تحقق جنبش نرم‌افزاری و نهضت تولید علم و تحول در علوم انسانی و نیز یافتن راه‌های میان‌بر و دانش‌فزا در این خصوص، تأکید ورزیده و پیشرفت این مهم را راهبری و رصد می‌کنند.

جامعة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله العالمیة، نمادی درخشان از این رسالت جهانی و همت بین المللی انقلاب اسلامی است که بار مسئولیت تربیت مجتهدان، عالمان، پژوهشگران، متخصصان، مدرسان، مبلغان، مترجمان، مربیان و مدیران پارسا، متعهد و زمان شناس را بر دوش داشته و با تبیین، تولید و تعمیق اندیشه دینی و قرآنی و گسترش مبانی و معارف اسلامی، به نشر و ترویج اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله و معارف بلند و تابناک مکتب اهل بیت علیهم‌السلام جامه تحقق می‌پوشاند.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز که مهمترین و گسترده‌ترین مجموعه پژوهشی المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله است، بومی‌سازی و بازتولید اندیشه دینی معاصر متناسب با نیازها و اقتضائات عرصه بین الملل، تبیین، تولید و تعمیق اندیشه دینی، گشودن

افق‌های نوین فکری و معرفتی در دنیای معاصر، پاسخ‌گویی به مسائل و شبهات فکری و معرفتی مخاطبان و تأمین و تدوین متون و منابع درسی و کمک درسی به ویژه با رویکرد اسلامی‌سازی علوم و پشتیبانی علمی از فعالیت‌های سازمانی المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله را از جمله مأموریت‌ها و تکالیف خود می‌داند.

اثر علمی پیش روی نیز که به همت مؤلف محترم جناب آقای **حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد نجفی یزدی** و برای دوره **کارشناسی رشته فقه و اصول** تهیه و تدوین شده‌است، درچارچوب همین اهداف و برنامه‌های پژوهشگاه و مبتنی بر نیازسنجی‌های صورت گرفته، تدوین و برای استفاده خوانندگان محترم تقدیم شده‌است.

در پایان لازم است ضمن ارج نهادن به تلاش‌های خالصانه مولف محترم، از کلیه دست‌اندرکاران محترم آماده‌سازی و انتشار این اثر ارزشمند، بویژه همکاران محترم مرکز بین المللی نشر و ترجمه المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و همه عزیزانی که به نحوی در تدوین و انتشار آن نقش داشته‌اند، قدردانی و تشکر نماییم و از خداوند متعال برای ایشان و همه خادمان عرصه تبلیغ و نشر مفاهیم و معارف دینی، آرزوی بهروزی، موفقیت و سعادت نماییم.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله



فهرست

فصل دوم: کلیات و اصول علم رجال

فصل سوم: اهم منابع حدیثی

فصل چهارم: فرقه‌های اسلامی

فصل پنجم: خلاصه‌ای از اصطلاحات علم درایه

پیش گفتار

هر محققی که به دنبال فهم مسائل دینی باشد می‌داند که عمده فروع آن باید از راه سنت معصومین علیهم السلام به‌دست آید یعنی سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و عترت او.

برای فهم اعتبار راویان این سنت، بعد از گذشت قرن‌ها، باید به احوال آنها مراجعه شود که همان رجوع به علم رجال است. در حقیقت، علم رجال و کتب رجالی و علمای رجال را باید یکی از نعمت‌های بزرگ الهی برای امت اسلامی دانست. آنها از این طریق می‌توانند دین خود را مستند، با دقت و با آسیب هر چه کمتر از شارع مقدس، پس از قرن‌ها اخذ کنند؛ نعمتی که شاید پیروان دیگر ادیان آسمانی از آن محروم باشند، چراکه این‌گونه ارتباط مستند و کاوش رجالی را در کتاب آسمانی و احادیث پیامبران خویش ندارند.

این علم شریف، متأسفانه جایگاه خود را در میان دروس حوزه‌های علمیه پیدا نکرده است و طلاب و فضلای گرامی حتی پس از گذشت سال‌های متمادی جز اندکی از اصطلاحات رایج آن چیزی نمی‌دانستند و چه بسا وقتی حتی در درس خارج، سخن از صحت یا ضعف روایت می‌شد و یا از قواعد عمومی آن ـ مثل توثیق کامل الزیارات، اصحاب اجماع، مشیخه صدوق یا مستثنیات ابن ولید ـ

سخن به میان می‌آمد، آن را جزء اصول مسلمه از استاد می‌پذیرفتند.

ازاین‌رو این امر یکی از علل عدم جرأت در استنباط بوده است.

ولی بحمدالله این مسئله در سال‌های اخیر با برنامه‌ریزی‌های مناسب، جایگاه خود را پیدا کرده است. از آن‌جا که علم رجال تنها علم نظری نیست و مثل ادبیات، جنبه عملی هم دارد، می‌بایست برای آمادگی فضلا در سطوح مختلف مورد توجه قرار گیرد. آیة الله العظمی بروجردی قدس‌سره در این باره می‌فرمود: علم رجال، علمی نیست که با خواندن و درس گرفتن به‌دست آید، بلکه دانشی است عملی به این معنا که انسان در همان ابتدا که شروع به تفقه و تأمل در مسئله فقهی می‌کند، باید در مورد سند روایت تتبع کند و تک تک راویان آن را بشناسد.[1]

بنابراین برای تأمین این هدف، لازم بود کتاب‌هایی در سطوح مختلف تدوین گردد، که بحمدالله تا کنون کتاب‌های گوناگونی نیز نگاشته شده است.

از جمله توفیق الهی نصیب این جانب شد تا سهمی نیز در این میان داشته باشم و جهت آشنایی اولیه طلاب گرامی با علم رجال و قواعد و اصطلاحات آن، این نوشتار را تدوین نمایم.

در این نوشتار سعی بر آن بوده است تا عمده مطالب به صورت اجمال و بدون تطویل در بیان ادله و صرفاً جهت آشنایی در حد متوسط، مسائل علم رجال و درایه مطرح گردد. در موارد فراوانی برای آشنایی بیشتر طلاب گرامی به مبانی و کلمات اهل سنت نیز اشاره شده است.

به امید توفیق روز افزون، جهت خدمت به دین اسلام و مکتب عالی اهل بیت علیهم‌السلام.

---

۱. المنهج الرجالی، ص۴۶.

مقدمه

علم رجال مثل ادبیات، از دو بخش تشکیل شده است:

الف) مسائل جزئی که مربوط به حالات افراد است و برای فهم آن باید به کتاب‌های رجالی رجوع کرد؛ همان‌گونه که برای فهم معنای یک لغت، باید به کتاب‌های لغت رجوع شود و قواعد عمومی راهگشا نیست. این بخش از علم رجال، همان مباحث اصلی رجال است که عمده مباحث رجال را تشکیل می‌دهد و تعریف آینده از علم رجال در محور همین بخش خواهد بود.

ب) قواعد و اصولی که با فهم و شناخت آنها، راه برای شناخت آحاد راویان هموار می‌شود. این بخش در حقیقت مقدمه‌ای برای شناخت راویان است که موضوع بحث این کتاب است، و عمده مباحث تحقیقی و علمی علم رجال را تشکیل می‌دهد، همچنان‌که قواعد صرف و نحو در ادبیات چنین وظیفه‌ای را به عهده دارد.

این مباحث با وجود آن‌که جنبه مقدمه برای شناخت افراد دارند، و از این نظر رتبه آنها از مباحث اصلی رجال (شناخت افراد) متأخر است، اما از جهت علمی و تحقیقی و تأثیر فراوان در شناخت افراد، مهم‌تر و دقیق‌تر می‌باشند.

در ایـن کتـاب، عمـده مباحـث کلـی رجـال و درایـه بـرای آشـنایی اولیـه دانش‌پژوهان مطرح شده است، ولی بحث گسترده برای بررسی کامل مطالب نیـاز به سطحی بالاتر دارد که امید است با پیگیری مطالب توسط دانش‌پژوهان و درک اهمیت رجال، این علم به شکل یک بحث تحقیقی، آن‌گونه که دروس خارج فقه و اصول بحث می‌شود، مطرح گردد.

کتاب حاضر مشتمل بر پنج فصل است:

فصل اول: مبادی و مقدمات؛

فصل دوم: کلیات و اصول علم رجال؛

فصل سوم: اهم منابع حدیثی؛

فصل چهارم: اهم فرقه‌های شیعه و اهل سنت؛

فصل پنجم: اهم اصطلاحات علم درایه.

فصل اول



مبادی و مقدمات



درس اول

تعریف علم رجال

علم رجال علمی است که از اسماء و احوال راویان در جهت دارا بودن شرایط قبول خبر و طبقه و اوصافی که افراد مشترک را تمییز دهد، بحث می‌کند.[1]

از این تعریف، هدف و مسائل علم رجال نیز مشخص می‌گردد.[2]

تفاوت علم رجال با علم تراجم

علم تراجم از احوال شخصیت‌های مهم و صاحبان حوادث بزرگ بحث می‌کند؛ همانند حکام و علما؛ خواه راوی حدیث باشند یا خیر، و خواه مباحث مطرح شده مربوط به اعتبار ایشان باشد یا خیر؛ مثل شرح حال زندگی بزرگان و

---

۱. بنابراین ما در علم رجال، تنها ثقه یا ضعف راوی را نمی‌فهمیم بلکه نام و کنیه او، پدر و مشایخ وی و نیز القاب او مثل حنّاط یا صیرفی یا منطقه او مثل کوفی یا بصری و یا سال وفات او یا معاصر بودن وی با ائمه علیهم‌السلام و مانند اینها را به‌دست می‌آوریم. البته چنان‌که قبلا گفته شد، این تعریف مربوط به بخش اول علم رجال است که ذی‌المقدمه بحث ماست.

۲. یعنی هدف از این علم شناخت اسماء و احوال راویان در جهاتی است که گفته شد و مسائل این علم نیز مباحثی است که همین اهداف را تأمین می‌کند؛ مثلاً: زرارة ثقة و مروان بن حکم ضعیف.

آثار ایشان و مراتب فضل و خدمات آنها. اما در علم رجال تنها در مورد راویان و آن‌چه در اعتبار حدیث ایشان مطرح است بحث می‌شود.[۱]

تاریخچه جرح و تعدیل

علم رجال به معنای اهتمام عده‌ای خاص به بررسی احوال راویان در قرن دوم و سوم هجری مطرح گردیده و کتاب‌های متعددی در این موضوع تدوین شده است که در بحث معرفی رجالیین فریقین و کتاب‌های آنها اشاره خواهد شد.

اما توجه علما و محدثان به راویان اخبار از نظر ضعف و قوت در گفتار، از زمان پیامبر اکرمﷺ وجود داشته است، زیرا عدم اعتبار سخن افراد دروغ‌گو و بی‌اعتبار از اصول محکم عقلائیه است که در همه ابعاد زندگی عقلاء جریان دارد. ازاین‌رو طبیعی است که وقتی در زمان پیامبرﷺ و بعد از آن، کسی حدیثی را نقل می‌کرد، مردم به روش عقلاء در حالات گوینده دقت کنند، چراکه همواره افراد مغرِض و ضعیف‌النفس و اهل هوی و هوس و یا متسامح در استماع و بیان وجود داشته‌اند.

ادعای عجیب

برخی مدعی شده‌اند که کذب در میان صحابه و جمهور تابعین اندک بوده است.[۲] این ادعا که عرب حتی در جاهلیت هرگز دروغ نمی‌گفته است و اختلاط ایشان با عجم، سبب شد تا دروغ بگوید![۳] سخنی ناصواب است که نه تاریخ آن را تأیید می‌کند و نه قرآن و احادیث.

---

۱. و اگر مباحث دیگری مثل مراتب فضل و خدمات و دیگر امور در آن مطرح شود استطرادی است.

۲. ذهبی، ذکر من یعتمد قوله في الجرح والتعدیل، ص۱۵۹، ر.ک: فتح المنان، ص۳۰۹.

۳. محمد علی قاسم عمری، دراسات في منهج النقد عند المحدثین، ص۳۸۵.

در قرآن مجید صریحاً به مردم در مورد خبر فاسق هشدار داده شده است: ﴿یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَینُوا...﴾[۱] این آیه در مورد دروغی است که ولید بن عقبه در مورد ارتداد بنی مصطلق داد.

قرآن، مکرر از دروغ‌گویی کفار و منافقانی که همگی عرب بوده‌اند سخن گفته است: ﴿أَمْ یقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾[۲] و ﴿سَیحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَکُمْ یهْلِکُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ یعْلَمُ إِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ * عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى یتَبَینَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْکَاذِبِینَ﴾.[۳]

حتی گروهی از مسلمانان و صحابه که دروغ می‌گفتند و بر همسر پیامبر تهمت ناروا می‌زدند را به شدت در چند آیه مذمت می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِینَ جَاءُوا بِالْإِفْکِ عُصْبَةٌ مِنْکُمْ﴾.[۴]

به همین جهت پیامبر اکرمﷺ می‌فرمود:

أیّها الناس قد کثرت علی الکذابة فمن کذب علیّ متعمّداً فلیتبوّأ مقعده من النار.[۵]

---

۱. حجرات، آیه ۶.

۲. یونس، آیه ۳۸.

۳. توبه، آیه ۴۲.

۴. نور، آیه ۱۱. البته در مورد حدیث افک و این‌که آیا در مورد تهمت به عایشه است ـ آن‌گونه مشهور است ـ یا در مورد ماریه قبطیه کنیز پیامبرﷺ و مادر ابراهیم فرزند رسول اللهﷺ که از سوی عایشه متهم شد، میان اهل سنت و شیعه اختلاف است. علامه معاصر جعفر مرتضی در کتاب **الصحیح فی سیرة النبي الأعظم**ﷺ، ج ۱۳، تحقیق جامعی را ارائه داده است.

۵. این از جمله روایاتی است که ادعای تواتر لفظی آن شده است تا چه رسد به معنوی یا استفاضه و فریقین نیز بر آن اتفاق دارند، هامش مقباس الهدایة، ج۱، ص۷۱ و محمود ابو ریّه در کتاب أضواء علی السنّة المحمّدیة در ص ۵۹ به بعد، مفصل در مورد این حدیث سخن گفته است و در مورد این‌که آیا کلمه «متعمّداً» در حدیث آمده یا نه، بحث کرده است. به هر حال در روایات اهل سنت لفظ «قد کثرت علی الکذابة» نیست بلکه با «لا تکذبوا علی» و مانند آن شروع می‌شود.

صحابه نیز یکدیگر را تکذیب و نسبت دروغ می‌داده‌اند و یا از آنها دروغ گزارش شده است.

مثلا حضرت رسولﷺ سخن لبید شاعر را تکذیب نمود.[۱] عمرو بن وَهب نیز سعد الاسود را در مورد پیامی که آورده بود تکذیب کرد.[۲]

عبادة بن صامت هم وقتی شنید مسعود بن اوس نماز وتر را واجب می‌داند

روایتی که در متن آمده جزیی از روایت کافی از حضرت امیرؑ که فرمود: بر رسول‌اللهﷺ دروغ بسته شد به گونه‌ای که حضرت ایستاد و خطبه خواند و فرمود: «أيّها الناس قد كثرت عليّ الكذابة فمن كذب عليّ متعمّداً فليتبوّأ مقعده من النار؛ ای مردم دروغگویان بر من زیاد شده‌اند، هر که بر من عمداً دروغ گوید جایگاه خود را باید در آتش آماده کند». سپس حضرت امیرؑ فرمود: بعد از حضرت‌رسولﷺ بر او دروغ بسته شد...آن‌گاه حضرت گویندگان حدیث را بر چهار قسمت کرد و اولین آنها را فرمود: مردی منافق که اظهار ایمان می‌کند و اسلامش ساختگی است و از دروغ بر رسول‌اللهﷺ عمداً امتناعی ندارد، اگر مردم بدانند او منافق دروغ‌گوست از او نمی‌پذیرند و او را تصدیق نمی‌کنند ولی می‌گویند: او هم‌صحبت رسول اللهﷺ بوده، پیامبر را دیده و از او شنیده است (به‌این جهت) از او حدیث می‌گیرند با آن‌که حال وی را نمی‌شناسند...اینها بعد از پیامبر، خود را به‌وسیله دروغ وباطل وتهمت، به پیشوایان ضلال و دعوت کنندگان به آتش نزدیک کردند و آنها نیز به ایشان پُست و مقام دادند و آنها را بر گردن مردم سوار کردند و به‌وسیله آنها دنیاخواری کردند. همانا مردم با حُکام و دنیا هستند مگر آن‌که خداوند او را حفظ کند. (کافی، ج۱، ص۵۰، ح۱، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث؛ سلیم بن قیس، ص۱۳۰؛ تحف العقول، ص۱۹۳؛ الغيبة للنعمانی، ص۷۵).

۱. وی در شعری گفت: **ألا كلّ شيء ما خلا الله باطل**، که پیامبر فرمود: صدقتَ، و چون گفت: وكلّ نعيم لا محالة زائل، پیامبرﷺ فرمود: دروغ گفتی، نعمت بهشت زوال ندارد (اسد الغابة، ج۱، ص۱۲۲).

۲. وی از جانب پیامبرﷺ به خواستگاری دختر عمرو رفته بود و چون با تکذیب وی مواجه شد و پیامبرﷺ ماجرا را فهمید، عمرو را بازخواست کرد (اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۶۸).

گفت: او دروغ می‌گوید.[1] ابو وائلة الهذلی، عمرو بن عاص را تکذیب کرد.[2] عمر بن خطاب، هشام بن حکیم را در حدیثی که از پیامبر در زمان آن حضرت نقل کرده بود، صریحاً و با سوگند تکذیب کرد.[3]

همچنین مردی که به دروغ خود را نماینده تام‌الاختیار پیامبر بر بنی لیث معرفی کرد و پیامبرﷺ فرمود: کذب عدوّ الله.[4]

در جریان شایعه مأموریت خالد بن ولید برای جمع‌آوری صدقات برخی قبایل نیز وقتی مردم زیاد گفت‌وگو کردند، پیامبرﷺ دست‌ها را به طرف آسمان بلند کرد به گونه‌ای که سفیدی زیر بغل حضرت معلوم شد و فرمود: خدایا من برای اینها حلال نمی‌کنم که بر من دروغ بندند.[5]

همین اُمّ المؤمنین عایشه، که عده‌ای از صحابه را مثل عمر بن خطاب و

---

۱. اسد الغابة، ج۴، ص ۳۵.

۲. به او گفت: «کذبت والله، لقد صحبت رسول الله وأنت شرّ من حماري هذا». (اسد الغابة، ج۵، ص۳۱۹).

۳. وی شنید که هشام بن حکیم، سوره فرقان را به گونه‌ای می‌خواند که او نشنیده بود، عبای او را پیچید و پرسید: چه کسی برای تو چنین خوانده؟ گفت: پیامبرﷺ، عمر گفت: کذبت والله... و چون او را کشان کشان نزد حضرت آورد و حضرت متوجه جریان شد، به عمر فرمود: او را رها کن و هشام را در حدیثش تأیید کرد... (اسد الغابة، ج ۵ وقال: أخرجه الثلاثة).

۴. وی مدعی شد که پیامبر مرا در مورد خون و اموال شما حاکم کرده است. این مرد در جاهلیت، زنی را از این قبیله خواستگاری کرده بود ولی به او نداده بودند، وی با این حیله نزد آن زن رفت. وقتی مردم قبیله به پیامبرﷺ گزارش دادند، فرمود: دشمن خدا دروغ گفته است. سپس حضرت مردی را فرستاد و به او فرمود: اگر او را زنده یافتی و فکر نمی‌کنم بیابی، گردنش را بزن و اگر دیدی مرده است، با آتش او را بسوزان (الاحکام في اصول الاحکام از ابن حزم ظاهری، ج۲، ص۵۸۲؛ ر.ک: أضواء علی السنة المحمدیة، ص۶۵).

۵. ابن سعد در طبقات و طبرانی؛ ر.ک: أضواء علی السنّة المحمدیة، ص۶۵.

پسرش عبدالله، ابن عباس، ابوسعید خدری، ابن مسعود، عبدالله پسر عمرو بن عاص، ابو هریره، ابو الدرداء، جابر بن عبدالله و... را تکذیب می‌کرد.[۱]

هم‌چنین تکذیب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث «ما ترکناه صدقة» را که ابوبکر به تنهایی مدعی شنیدن آن بود و فدک را به وسیله آن تصرف کرد و صدیقه طاهره علیها السلام در آن خطبه کوبنده و در حضور مهاجر و انصار و ابو بکر به او فرمود: «أفی الکتاب أن ترث أباک ولا أرث أبی لقد جئت شیئاً فریّاً».[۲]

از همین گونه است کتمان حدیث غدیر توسط چند نفر از صحابه از جمله انس بن مالک (م ۹۰)، زید بن ارقم (م ۶۸)، جریر بن عبدالله (م ۵۴) و براء بن عازب (م ۷۲) که به نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام دچار شدند؛ براء و زید بن ارقم کور شدند و انس بن مالک مبتلا به برص شد.[۳]

---

۱. به تعبیر محترمانه فتح المنان، ص۳۰۷ تخطئه می‌کرد، ولی الفاظ، واقعیت را تغییر نمی‌دهد، مثلا عایشه در مورد سخنی از ابو درداء، گفت: کذب ابو الدرداء. همچنین عمران بن حصین، سمرة بن جندب را در حدیثی تکذیب کرد (أضواء علی السنّة المحمدیة، ص۷۵).

۲. ابن طیفور، بلاغات النساء، ص۱۴.

۳. حضرت امیر علیه السلام در سال ۳۵ هجری وقتی به او خبر دادند که مردم آن حضرت را نسبت به ادعای خلافت ایشان و تقدم بر دیگران متهم کرده‌اند، در اجتماع مردم در رحبه کوفه آنها را سوگند داد: هر که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» برخیزد و شهادت دهد، و بر نخیزد مگر کسی که مستقیماً شنیده است. در این هنگام جمع زیادی که تا سی نفر هم ذکر کرده‌اند شهادت دادند، ولی عده‌ای شهادت ندادند. حضرت امیر علیه السلام گفت: خدایا هر که این شهادت را کتمان کرد او را از دنیا بیرون مبر جز با نشانه‌ای که شناخته شود به آن. از جمله ایشان زید بن ارقم بود که به نفرین حضرت علی علیه السلام، کور شد و بعد از کوری شهادت داد. از جمله انس بن مالک، که حضرت به وی فرمود: چرا شهادت نمی‌دهی؟ گفت: پیر شدم و فراموش کردم، حضرت او را نفرین کرد و گفت: خدایا اگر دروغ می‌گوید او را مبتلا کن به بلایی که عمامه نپوشاند. انس در میان

نیاز به علم رجال

مسلمانان همگی بر این نظر اتفاق دارند که سنت رسول الله ﷺ یعنی گفتار، کردار و تقریر ایشان حجت است.[۱]

دلیل آن نیز علاوه بر اقتضای نبوت و عصمت حضرت، آیات قرآنی است که به پیروی از حضرت دستور می‌دهد: ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ﴾[۲] یا می‌فرماید: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾،[۳] و مکرر طاعت خدا را با طاعت پیامبر همراه کرده، فرمود: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ

دو چشمش به برص مبتلا شد که هر چه عمامه را پایین می‌آورد باز معلوم بود (در مورد اسناد این حدیث ر.ک: حدیث «المناشدة یوم الرحبة» معروف است به الغدیر، ج ۱، ص۱۶۶ و به ویژه ص۱۹۲ و ۱۹۳).

۱. بله عده‌ای یا بسیاری از علمای اهل سنت، این حجیت را فقط در تبلیغ می‌دانند نه بیشتر. در اضواء، از ابن حمدان نقل می‌کند که انبیا در آن‌چه از خداوند می‌رسانند معصومند و در امور دیگر از خطا و نسیان و گناهان کوچک معصوم نیستند!! و این همان است که علمای شیعه منکر آن هستند و اجماع دارند که انبیاء خطا نمی‌کنند و سهو و نسیان ندارند. و اینان در کودکی و بزرگی معصوم هستند حتی در امور دنیا، ص۴۲. و سپس برخی از موارد اشتباه پیامبر ﷺ را برشمرده است و از جمله خطای حضرت در نهی از گردافشانی درختان خرما، و خرما ندادن آن و اینکه فرمود: من بشری مثل شما هستم هرگاه در امور دینی امر کردم عمل کنید و هر گاه با نظر خودم دستور دادم، من بشر هستم، ص۴۳. و معلوم است که این اندیشه، چگونه انبیا را تنزل می‌دهد در حد یک نامه‌رسانی که ارتباطی با مضمون آن ندارد. حالا پیامبری که ممکن است انواع گناهان کوچک را انجام دهد تا چه رسد به خطا، چگونه می‌توان بر مثل او اعتماد کرد؟! بله این عقیده، راه را برای توجیه مخالفت‌های برخی با پیامبر اکرم ﷺ و همچنین تخطئه حضرت در تعریف از افراد یا مذمت از افراد دیگر باز می‌کند.

۲. اعراف، آیه ۱۵۸.

۳. حشر، آیه ۷.

وَرَسُولَهُ﴾[۱] و فرمود: ﴿مَنْ يعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ...﴾[۲]

بله، از برخی از صحابه جملاتی نقل شده است که با وجود قرآن نیازی به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست![۳]

ولی این سخنان که گویا در شرایط خاص یا اهداف خاصی[۴] بیان شده است، چون مخالف عقل در لزوم تدوین سنت برای حفظ شریعت و مخالف قرآن ـ

---

۱. انفال، آیه ۱.

۲. جن، آیه ۲۳.

۳. از جمله عمر بن خطاب است که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام رحلت قلم و دواتی ـ به تعبیر امروز ـ خواست تا چیزی بنویسد که هرگز مسلمانان پس از آن گمراه نشوند، عمر گفت: بیماری بر او غلبه کرده است ـ یعنی معاذ الله ـ نمی‌فهمد چه می‌گوید. هم‌چنان که در تعابیر دیگر آمده است، کتاب خدا برای ما کافی است «حسبنا کتاب الله»، و این حدیث از مسلمات میان فریقین است که در صحیح مسلم و بخاری و مسند احمد و دیگران آمده است.

از جمله اینان ابوبکر است که مردم را بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله جمع کرد و گفت: شما احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنید که در مورد آن اختلاف دارید، مردمی که بعد از شما می‌آیند بیشتر اختلاف خواهند داشت، «فلا تحدثوا عن رسول الله شیئاً»؛ از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ چیزی نقل نکنید!؟ هر که از شما پرسید بگویید: میان ما و شما کتاب خداست، حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید. (تذکرة الحفاظ، ذهبی، ج۱، ص۳؛ ر.ک: أضواء، ص ۴۶).

شاید به همین جهت بود که وی پانصد حدیثی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته بود سوزاند و این‌گونه توجیه کرد که می‌ترسم از کسی که به او اعتماد کردم شنیده باشم ولی او آن‌گونه که گفته نباشد...! (تذکرة الحفاظ، ج۱، ص۵، ر.ک: اضواء، ص۴۹) ولی آیا از نظر عقلاء این روش صحیحی است؟ پس حجیت خبر ثقه چه می‌شود؟

۴. مثل در امان ماندن از اتهام مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام ابراز آرای شخصی و یا کتمان ذمّ یا مدح برخی از افراد که احیاناً موافق نظر آنان نبوده است.

همچنان‌که گذشت ـ و مخالف سنت و سخن پیامبرﷺ[1] و عمل مسلمانان حتـی از اهل سنت است، که از قرن اول تا حدودی و از قرن دوم به طـور گسترده بـه تدوین و نقل و عمل به سنت رسول اللهﷺ پرداختند و حتـی مخـالف عمـل و سیره گوینده همین سخنان می‌باشد، مورد اعتنای مسلمانان قرار نگرفت.[2]

البته سنت در مکتب اهل بیتعليهم‌السلام منحصر در پیامبر اکرمﷺ نیست و شـامل

---

۱. ابو داود در سنن، ج۲، ص۳۹۲ از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: بدانید که به من قرآن و مثل آن را از علوم داده‌اند. گویا مردی شکم سیر بر تخت تکیه داده می‌گوید: بر شما باد به قرآن، هر چه در آن یافتید حلال بدانید و هر چه حرام یافتید حرام دانید. و نزدیک بـه همین را شافعی در الأمّ، ج۷، ص۱۶ و۳۰۳ دارد. ترمذی در آخر حـدیث اضـافه نمـوده کـه حضرت فرمود: هر چه رسول الله حرام کند مثل چیزی است که خداوند حـرام کـرده اسـت (سنن ترمذی، ج۴، ص۱۴۵).

در مسند احمد آمده است که پیامبرﷺ فرمود: نزدیک است که برخی از شما مرا در حالی که بر اریکه خود تکیه داده‌ام تکذیب کند، حدیثی از من برای او می‌آورند می‌گوید: میـان مـا و شما کتاب خداست، هر حلالی که در آن یافتیم حلال می‌دانیم و هر حرامی که در آن یافتیم حرام می‌شماریم. بدانید که هر چه رسول خدا حرام کرده مثل چیزی است که خداوند حرام کرده است (مـسند احمـد، ج ۴، ص۱۳۳ و اسـماعیل صـباح، الحـدیث الـصحیح، ص۵۶). عجیب است که تعـابیر نقـل شـده از ابـوبکر در مـورد نهـی از حـدیث، همـان اسـت کـه پیامبرﷺ از آنها نهی کرد و خبر داد و مذمت نمود!!

۲. از جمله آن‌که خلیفه اول و دوم با وجود ادعای «حسبنا کتاب الله» و نهی از گفتن حدیث پیامبرﷺ و ارجاع به کتاب خدا، وقتی حضرت زهراعليهاالسلام آنها را به کتاب خدا فراخوانـد در مورد ارث خویش از پیامبرﷺ و آیات ارث و به ویژه ارث اولاد انبیـاء از ایـشان را متذکر شد، ابوبکر به حدیث «نحن معاشر الأنبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة» اسـتناد کـرد!! حدیثی که تنها او شنیده بود و بس، و فقهای اهل سنت آن را مدرک حجیت خبـر واحـد قرار داده‌اند؛ همچنان‌که در شرح نهج البلاغة، ج۱۶، ص۲۲۷ آمده است. ولی پیـامبرﷺ این حدیث را نه حتی به همسران و دختر خودش هم که مورد ابتلا بودند گفته بود و نـه به دیگر صحابه!!!

هر سخن، عمل یا تقریر معصومین علیهم السلام ــ اعم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه علیها السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده فرزند معصوم ایشان علیهم السلام ـ می‌شود.

می‌دانیم که امروزه سنت به جز مواردی که از راه ضرورت یا تواتر یا قراین قطعی ثابت می‌شود، غالباً با خبر واحد یعنی خبری که توسط برخی افراد از معصومین با وسایط متعدد به ما رسیده، نقل می‌شود و چون این‌گونه اخبار غالباً ـ به جهت احتمال خطا و سهو و امور دیگر ـ قطعی نیستند، ناچار باید به اخبار افرادی توجه کنیم که مورد اعتماد (ثقه) هستند و سیره عقلاء بر حجیت خبر آنها دلالت دارد.

کثرت دروغ‌گویان!

احادیث ساختگی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر معصومین با اغراض گوناگون، حتی در زمان حیاتشان نسبت داده شده است، به طوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود: دروغ‌گویان بر من زیاد شده‌اند، هر که بر من دروغ بندد جایگاه خود را در آتش باید آماده کند و امام صادق علیه السلام نیز در حدیثی فرمود: «**إنّا أهل بیت صادقون لا نخلو من کذّاب یکذب علینا**»،[1] در میان مجامع اسلامی به ویژه اهل سنت چنان فراوان بود که محدثان بزرگ را به پالایش احادیث ناچار کرد؛ مثلا مالک در کتاب موطأ تنها به ۷۱۲ حدیث نبوی از میان صد هزار حدیث، اکتفا کرده است. بخاری کتاب صحیح را که با حذف مکررات تقریباً دارای ۲۵۱۳ حدیث است از میان ششصد هزار حدیث و مسلم صحیح خود را که حدود چهار هزار حدیث دارد از میان سیصد هزار و ابی داود، سنن خود را که ۴۸۰۰ حدیث دارد از میان پانصد هزار حدیث انتخاب کرده است.[2]

---

۱. وسائل الشیعة، ج۱۸، باب۹، صفات القاضی.

۲. اضواء علی السنّة المحمدیة، ص۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹ و ۳۱۷.

البته این مشکل در میان احادیث شیعه بسیار کم‌رنگ‌تر بوده است، زیرا حضور ائمه اطهار علیهم‌السلام و مراجعه مردم به ایشان همواره اخبار دروغین بازشناخته می‌شده‌اند. بنابراین یکی از مهم‌ترین راه‌های شناخت احادیث معتبر، شناخت راویان معتبر می‌باشد که علم رجال متکفل آن است.

امروز هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی اجتهاد یا تحقیق در علوم نقلی دینی مثل قرآن، فقه، عقاید، اخلاق و تفسیر باشد مگر آن‌که از علم رجال و قواعد آن آگاه باشد.

از طرفی عمل به روایت، بدون توجه به اعتبار سند آن، عمل به گمان است که در دین از آن نهی شده است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾،[1] و می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾،[2] و نیز می‌فرماید: ﴿آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾.[3]

خلاصه درس

علم رجال علمی است که از اسماء و احوال راویان در جهت دارا بودن شرایط قبول خبر و طبقه راوی و اوصافی که افراد مشترک را تمییز دهد بحث می‌کند.

تفاوت آن با علم تراجم آن است که علم تراجم از احوال شخصیت‌ها و صاحبان حوادث مهم بحث می‌کند؛ خواه مربوط به اعتبار خبر باشد یا خیر، اما در علم رجال تنها در مورد راویان و هرچه در اعتبار حدیث ایشان مطرح است بحث می‌شود.

تاریخچه علم رجال به معنای جرح و تعدیل به صدر اسلام برمی‌گردد. این‌که

---

۱. اسراء، آیه ۳۶.

۲. نجم، آیه ۲۸.

۳. یونس، آیه ۵۹.

برخی مدعی شده‌اند که کذب در میان صحابه و جمهور تابعین اندک بوده و عرب هرگز دروغ نمی‌گفته است حتی در جاهلیت و اختلاط ایشان با عجم، سبب دروغ‌گویی عرب شد، سخنی واهی و مخالف آیات و روایات است.

سنت رسول الله صلی الله علیه و آله نزد همه مسلمانان حجت است، به حکم آیات قرآن و احادیث فراوان. سخن برخی از صحابه که نیازی به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست، مخالف قرآن، سنت، عمل مسلمانان و حتی عمل خود همان صحابه است.

چون سنت، شامل خبر واحد هم می‌شود، برای شناخت راویان ثقه حتما باید به علم رجال رجوع نمود؛ به ویژه با توجه به فراوانی احادیث ساختگی و کثرت افراد دروغ‌گو. عمل کردن به روایات بدون توجه به اعتبار سند آنها، عمل به گمان است که در قرآن از آن نهی شده است.

پرسش

۱. علم رجال را تعریف کنید؟

۲. تفاوت علم رجال با علم تراجم چیست؟

۳. تاریخچه جرح و تعدیل از چه زمانی بوده است؟

۴. آیا اعراب صدر اسلام همگی راست‌گو بوده‌اند؟ چرا؟

۵. سنت در اصطلاح یعنی چه؟

۶. آیا سنت رسول الله صلی الله علیه و آله حجت است؟

۷. حجیت سنت چگونه دلیل بر لزوم تدوین علم رجال شده است؟

۸. چرا نمی‌توان به روایات، بدون توجه به راوی آنها عمل کرد؟

منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. اصول علم الرجال، شیخ مسلم داودی (معاصر).

۲. البدایه فی شرح الرعایه، زین الدین بن علی العاملی، م ۹۶۵.

۳. بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی (معاصر).

۴. المدخل الی علم الرجال، سید محمد حسین قزوینی (معاصر).

۵. مقدمه معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی قدس‌سره (معاصر)



درس دوم

ادله مخالفان نیاز به علم رجال

برخی از علما نیاز به علم رجال را انکار کرده و وجـوهی را در توجیـه ایـن امـر بیان نموده‌اند که به سه وجه مهم آن اشاره می‌شود:

۱. قطعی بودن روایات کتب اربعه

محدث عاملی می‌گوید: همه علمای امامیه اتفاق دارند بر اعتبار کتب اربعـه و این‌که احادیث این کتاب‌ها برگرفته از اصول اربعمأة است که بر ائمه عليهم السلام عرضـه شده و اعتبار آن اجماعی است.[۱]

اگر مقصود ایشان این است که بر صحت این روایات، قطع وجدانی وجـود دارد، این خلاف وجدان است، زیرا این روایات خبر واحد است و ما قراینی بر صحت همه که موجب قطع شود در دست نداریم. بله، ممکـن اسـت برخـی از قدماء چنین قراینی نسبت به بسیاری از احادیث داشته‌اند اما در دست ما نیست. اما اگر مقصود، حجیت روایات به معنای لزوم عمل طبق آن اسـت، مثـل لـزوم

---

۱. الفوائد الطوسیه، ص۱۰، الفائدة الأولی؛ ر.ک: المدخل إلی علم الرجال والدرایة، ص۳۵. نظیر همین ادعا را با توضیحات در وسائل الشیعه، ج۳، ص۱۹۳ دارد.

عمل بر اساس حجیت خبر ثقه، دلیلی بر این ادعا نیست، و تا وثاقت راوی ثابت نشود حجیت آن ثابت نمی‌گردد و ادعای اجماع مذکور نیز صحیح نمی‌باشد، زیرا روش امامیه بر عمل به خبر ثقه است و اگر خبری سندش ضعیف باشد به آن عمل نمی‌کنند؛ هر چند در کتب اصول اربعمأة باشد، مگر آن‌که قراینی بر صحت داشته باشد.[1]

۲. جابر بودن شهرت

برخی گفته‌اند: معیار صحت روایت، عمل مشهور است؛ خواه سندش ضعیف باشد یا خیر. ازاین‌رو به علم رجال برای شناخت راوی نیازی نیست.

در جواب باید گفت: گرچه بنابراین مسلک نیاز به علم رجال، اندکی کاهش می‌یابد، ولی کم نیست مسائلی که مورد اختلاف است و شهرتی در آن وجود ندارد یا شهرت در مورد آن محرز نیست؛ به ویژه در مسائل فرعیه مستحدثه.

۳. حرمت هتک و نشر گناه مؤمن

دلیل دیگر بر عدم نیاز به علم رجال این است که در علم رجال، عیوب راویان افشا می‌شود و این عمل حرام است، زیرا از مصادیق غیبت، هتک، تجسس، ایذاء، اهانت و تحقیر مؤمن است.

در جواب باید گفت: از آن‌جا که حفظ احکام الهی از رعایت حقوق مردم اولی می‌باشد و راهی برای حفظ احکام جز بیان حالات راویان نیست، حرمت مقدمه منحصره به جهت توقف واجب اهمّ بر آن ساقط می‌گردد؛

---

۱. ر.ک: شیخ طوسی، العدة في الاصول، ج۱، ص۳۳۸.

همانند جواز غصب ملک دیگری برای نجات مؤمن.[۱]

بله، کسانی که خبر واحد را حجت نمی‌دانند یا از برخی قراین، علم یا اطمینان به صحت احادیث کتب اربعه یا بسیاری از آن پیدا می‌کنند مثل صاحب وسائل که مدعی چنین علمی است، نیاز آنها به علم رجال اندک خواهد بود.[۲]

ائمه جرح و تعدیل نزد شیعه

پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام گرچه به جهت وجود معصومین علیهم‌السلام که در حقیقت تداوم‌بخش عصمت و حجیت سنت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند تا زمان غیبت حضرت حجت علیه‌السلام (سال ۲۶۰ هـ) نیاز شدیدی مثل نیاز اهل سنت، به علم رجال احساس نمی‌کردند، به همین جهت منابع رجالی اهل سنت، از نظر زمانی

---

۱. البته باید به مقدار ضرورت اکتفا کرد. بنابراین اگر شخص فاسقی چند گناه دارد و یکی از آنها دروغ‌گویی است، نباید گناهان مخفی دیگر او و یا عیوبی که ربطی به اعتبار روایت او ندارد بیان کرد، همچنان‌که اگر وی روایتی در احکام ندارد، ضرورتی برای بیان حال او نیست و یا اگر روایت دارد اما حکم شرع به جهت وجود ادله دیگر متوقف بر بیان حال او نیست و بلکه چه بسا سکوت از بیان حال راوی و لااقل گفتن کلمه ضعیف، روایات او را عملا از اعتبار ساقط می‌کند و نیازی به بسط معایب او نباشد. بله، کسانی که فسق علنی دارند یا به هر دلیل شرعاً محترم نیستند، گفتن حالات آنها مطلقاً بلا اشکال است ولی واجب نیست. برخی از اعلام اهل سنت نیز به لزوم اکتفا به مقدار ضرورت در جرح تذکر داده‌اند. ر.ک: فتح المنان، ص۲۰۲.

۲. با این حال بسیاری از همین علمای اخباری ـ همچون صاحب حدائق و صاحب وسائل ـ را می‌بینیم که در بحث رجال افراد بسیار متبحری هستند و هرگز به جهت اعتقاد صحت احادیث کتب اربعه و یا همچون وسائل، از علم رجال غفلت نورزیده‌اند و این نکته با ارزشی برای دانش‌پژوهان می‌باشد.

غالباً تقدم دارد، اما علمای امامیه هرگز از علم رجال غافل نبوده‌اند و از زمان ائمه اطهار علیهم السلام به این علم همت گماشته‌اند. شیخ طوسی قدس سره می‌گوید: طایفه امامیه راویان اخبار را جدا کرده و افراد مورد اعتماد را توثیق، افراد بی‌اعتبار را تضعیف و افراد ممدوح را از مذموم جدا کرده و معرفی نموده‌اند و این روش آنها از قدیم الایام تاکنون بوده و هست.[1]

اینک جهت آشنایی اجمالی با رجالیین شیعه به برخی از این اعلام تا قرن پنجم هجری اشاره می‌کنیم:

۱. احمد بن حسین بن عبید الله الغضائری، معاصر شیخ طوسی و نجاشی که از وی مکرر نقل می‌نمایند.

۲. احمد بن علی بن احمد، مشهور به نجاشی (م ۴۵۰)، بزرگ‌ترین و معروف‌ترین رجالی شیعه در قرن پنجم، صاحب کتاب فهرست.

۳. احمد بن علی بن عباس بن نوح سیرافی، استاد نجاشی که دارای دو کتاب رجالی است.

۴. احمد بن علی بن محمد العقیقی (م ۲۸۰) صاحب کتاب تاریخ الرجال.

۵. احمد بن محمد بن سعید، معروف به ابن عقده (م ۳۳۳) که اسامی چهار هزار نفر از راویان از حضرت صادق علیه السلام را جمع‌آوری کرده است.

۶. احمد بن محمد بن الربیع الکندی، عالم رجالی در قرن چهارم.

۷. عبد الله بن جبله کنانی (م ۲۱۹) از اصحاب امام صادق علیه السلام و صاحب کتاب الرجال.

۸. علی بن الحسن بن فضال (م ۲۷۰) حدوداً از اصحاب امام

---

۱. عدة الاصول، ج ۱، ص ۳۶۶.

هادی و حضرت عسکری علیهما السلام، صاحب کتاب الرجال.

۹. علی بن محمد بن قتیبة نیسابوری، از اساتید کشی که از وی بسیار نقل می‌نماید.

۱۰. محمد بن احمد بن داود (م ۳۶۸) دارای کتاب ممدوحین و مذمومین.

۱۱. محمد بن الحسن بن احمد بن الولید (م ۳۴۳)، استاد شیخ صدوق رحمه الله و از اعاظم علمای شیعه و شیخ القمیین.

۱۲. محمد بن الحسن بن علی أبو عبدالله المحاربی، صاحب کتاب رجال که در قرن سوم می‌زیسته است.

۱۳. محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، شیخ صدوق رحمه الله (م ۳۸۱)، از اعاظم محدثین و رجالیین شیعه و صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه از کتب اربعة.

۱۴. محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشی، أبو عمرو از اعاظم رجالیین شیعه و صاحب کتاب معرفة الرجال.

۱۵. محمد بن مسعود بن عیاش، استاد کشی که از او فراوان در رجال نقل کرده است.

۱۶. نصر بن الصباح، صاحب کتاب معرفة الناقلین در اواسط قرن چهارم می‌زیسته است.

۱۷. شیخ مفید، محمد بن محمد النعمان (م ۴۱۳)، از اعاظم علمای امامیه.

۱۸. احمد بن عبدالواحد، معروف به ابن عبدُون (م ۴۲۳)، از مشایخ شیخ طوسی قدس سره و نجاشی قدس سره.

۱۹. احمد بن محمد الجوهری (م ۴۰۱)، صاحب کتاب الاشتمال في معرفة الرجال.

۲۰. حسن بن محبوب السرّاد (م ۲۲۴)، صاحب کتاب معرفة رواة الاخبار، از اصحاب حضرت رضا علیه السلام.

۲۱. فضل بن شاذان (م ۲۵۴)، از اصحاب حضرت رضا، جواد و هادی که در زمان حضرت عسکری علیه السلام وفات کرده است.

۲۲. محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰) معروف به شیخ الطائفة، صاحب کتاب فهرست و الرجال.

۲۳. احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴)، صاحب کتاب رجال.

۲۴. حسین بن عبید الله غضائری، استاد شیخ طوسی و نجاشی، صاحب کتاب الضعفاء و الممدوحین.

۲۵. محمد بن خالد برقی از اصحاب امام کاظم علیه السلام که دارای کتاب رجال بوده است.

۲۶. حسن بن علی بن فضال (م ۲۲۴) از اصحاب امام کاظم علیه السلام و صاحب کتاب الرجال.

۲۷. محمد بن عمر بن محمد، معروف به جعابی از اساتید شیخ مفید رحمه الله (م ۴۱۳) که در قرن چهارم می‌زیسته است.

۲۸. محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۱۹) صاحب کتاب رجال.[۱]

کتاب‌های مهم رجالی متقدمین شیعه

۱. رجال الکشی: به نام معرفة الرجال، تألیف ابو عمرو، محمد بن عبدالعزیز کشی[۲] است، شیخ طوسی قدس سره در فهرست در مورد وی می‌گوید: ثقة بصیر بالاخبار والرجال، حسن الاعتقاد، له کتاب الرجال.

---

۱. در مورد ائمه جرح و تعدیل ر.ک: فهرس نجاشی و اعیان الشیعه، ج۱، ص۱۴۹ و مصفی المقال في علم الرجال، تدوین محقق طهرانی.
۲. کشّ، شهری در حوالی سمرقند است.

در این کتاب ترجمه ۵۲۰ نفر همراه با ۱۱۵۱ روایت آمده است هر چند برخی از آنها از غیر معصوم است. وی شاگرد ابو النضر، محمد بن مسعود سمرقندی معروف به عیاشی است.[۱]

این کتاب تا قرن دهم نزد شهید ثانی که در سال ۹۶۶ به شهادت رسیده، موجود بوده است، ولی آن‌چه فعلا موجود است، اختیار الرجال شیخ طوسی‌قدس‌سره است که خلاصه‌ای از آن کتاب است.

از خصوصیات این کتاب آن است که غالباً اصحاب ائمه‌علیهم‌السلام را توسط روایات معصومین‌علیهم‌السلام که در مورد آنها آمده است معرفی می‌کند.

۲. فهرس النجاشی: تألیف ابوالعباس احمد بن علی بن احمد، مشهور به نجاشی است. وی از علمای دقیق رجال شیعه به شمار می‌رود که همگی بر جلالت و خبرویت وی اتفاق دارند.

وی در ابتدای کتاب می‌گوید: غرض وی پاسخ‌گویی به سرزنش برخی از مخالفان[۲] ناآگاه است که شیعه را متهم می‌کنند به آن‌که پیشینه ندارد و دارای کتاب نیست. سپس تألیفات شیعه را از قرن اوّل به بعد ذکر می‌کند. تعداد ۱۲۶۹ نفر در این کتاب از آنها یاد شده است که صد نفر را تضعیف و ۶۴۰ را توثیق یا مدح کرده یا از کلام وی استفاده مدح می‌شود.[۳]

۳. فهرس الشیخ‌رحمه‌الله: تألیف شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (م۴۶۰)، از

---

۱. ر.ک: بحوث في علم الرجال، ص۲۲۸.

۲. از جمله ایشان در عصر ما آلوسی است که در مختصر التحفة، ص۴۷ می‌گوید: اکثر علمای شیعه به روایات خود، بدون بررسی سند عمل می‌کنند و تا سال ۴۰۰ هجری کتاب رجالی ندارند (ر. ک: دراسات في منهج النقد، ص ۳۷۸).

۳. بحوث في علم الرجال، ص۲۴۰.

علمای بزرگ امامیه که به رئیس مذهب و شیخ الطائفه خوانده شده است و در علوم اسلامی آن وقت (فقه، تفسیر، کلام، رجال و اصول) دارای تألیف است. وی این کتاب را به دستور استادش شیخ مفیدﷺ تألیف کرده است.

در این کتاب در صدد بیان مصنفان و اصحاب اصول از شیعه بوده و به شرح حال ایشان پرداخته است و سند خود را به کتاب و روایات آنها بیان می‌کند. در این کتاب ترجمه ۹۰۰ نفر آمده است.

۴. **رجال الشیخ**ﷺ: تألیف شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (م۴۶۰) است. وی در این کتاب به ذکر اصحاب پیامبرﷺ و ائمه اطهارﷺ به ترتیب زمان زندگی پرداخته است. در این کتاب کمتر به جرح و تعدیل می‌پردازد. وی از حدود هفت هزار نفر نام می‌برد[1] و تنها به توثیق یا مدح دویست نفر که عمده آنها نیز از اصحاب امام کاظمﷺ به بعد هستند می‌پردازد و ۶۳ نفر را تضعیف می‌کند و بقیه را مسکوت گذارده است.[2]

۵. **رجال برقی**: در آن نام اصحاب پیامبرﷺ و ائمه اطهارﷺ را به ترتیب زمان ایشان ذکر کرده و همانند شیخ طوسیﷺ برای شناخت طبقه راویان مفید است، و در آن به جرح و تعدیل پرداخته نشده است.

طبقات راویان و فواید آن

شناخت طبقه راویان یعنی عصر و زمان حیات و وفات آنها امری بسیار مهم است، به ویژه برای تشخیص افراد مشترک؛ مثلاً در بحث مشایخ الثقات ـ که در همین کتاب به آن اشاره خواهیم کرد ـ گفته شده است که احمد بن محمد بن ابی

---

۱. البته برخی ۸۹۰۰ و برخی ۶۴۲۹ نفر ذکر کرده‌اند و عدد مذکور در متن حد وسط است.
۲. بحوث في علم الرجال، ص۲۳۵.

نصر بزنطی (م ۲۲۱) جز از افراد ثقه روایت نمی‌کند. بنابراین تمام مشایخ او ثقه هستند؛ هر چند به وثاقت تک تک آنها تصریح نشده باشد و این را توثیق عام گویند.

به این ادعا اشکال شده است که وی در روایتی از عبد الله بن محمد شامی حدیث نقل کرده و او فردی ضعیف است. البته به این اشکال پاسخ داده شده که عبدالله بن محمد شامی که تضعیف شده غیر از عبد الله بن محمد شامی است که از مشایخ بزنطی است، زیرا طبقه آنها با هم متفاوت است، آن‌که تضعیف شده از مشایخ صاحب نوادر الحکمة (م ۲۹۰) می‌باشد که حدوداً ده سال بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام وفات یافته است.

آن‌که از مشایخ بزنطی (م ۲۲۱) است باید متوفای ۲۰۰، یعنی زمان حضرت رضا علیه السلام باشد. به این ترتیب آن قاعده با این مورد، نقض نمی‌شود.[۱]

گاهی شناخت طبقه، ما را به وجود سِقط در اسناد راهنمایی می‌کند و گاهی نیز می‌فهماند که یک نام مشترک میان چند نفر است.

به هر حال رجال برقی از کتب مهم در این علم است، گرچه دقیقاً مؤلف آن معلوم نیست و میان چهار نفر یعنی احمد بن عبدالله بن احمد بن محمد برقی یا پدرش عبدالله یا جدش احمد یا پدر جدش محمد مردد است.

۴. رجال غضائری[۲]

به کتاب الضعفاء نیز معروف است. در مورد این کتاب از دو جهت ابهام و اختلاف است:

---

۱. ر.ک: کلیات في علم الرجال، ص۲۶۱.

۲. غضائری منسوب به غضائر جمع غضارة، گِلی چسبنده و سبزرنگ که از آن ظروف را می‌ساخته‌اند.

۱. مؤلف کتاب. برخی آن را تألیف حسین بن عبیدالله غضائری می‌دانند که سال ۴۱۱ هجری فوت کرده و شیخ رحمه‌الله در رجال، او را به عنوان رجالی معرفی کرده است. عده‌ای آن را تألیف فرزند او احمد می‌دانند که شیخ رحمه‌الله در فهرس، او را جزء مؤلفان در مصنفات و اصول شمرده است.

۲. اعتبار این کتاب. اقوال گوناگون و مختلفی در مورد اعتبار آن وجود دارد. برخی مثل علامه حلّی قدس‌سره این کتاب را معتبر می‌داند و از آن در خلاصة الاقوال نقل می‌نماید. از متأخرین هم صاحب قاموس الرجال در مقدمه کتاب به دفاع از ابن غضائری پرداخته است.

برخی مثل شیخ آغا بزرگ تهرانی صاحب الذریعة، این کتاب را موضوع می‌داند که برخی معاندان برای طعن در بزرگان شیعه آن را جعل کرده‌اند،[1] چراکه در این کتاب عمده راویان، مورد طعن قرار گرفته‌اند؛ حتی ثقات و افراد مورد اعتماد.

عده‌ای سخن ابن غضائری را معتبر می‌دانند، اما در این‌که کتاب موجود، نوشته او باشد تردید دارند؛ مثل صاحب معجم الرجال. برخی هم کتاب وی را ثابت می‌دانند اما آرای وی را حجت نمی‌دانند، زیرا مبانی اجتهادی او را ناصحیح می‌دانند، همچنان‌که در کلیات علم الرجال آمده است.

به همین جهت متأخرین معمولا این کتاب را منبع معتبری نمی‌دانند.

کتاب‌های رجالی متأخرین شیعه

این کتاب‌ها بسیار فراوان است که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

۱. **فهرس الشیخ منتجب الدین**؛ علی بن عبید الله (م ۵۸۵) که به

---

۱. الذریعة، ج۴، ص۱۸۸.

ذکر مشایخ معاصر شیخ طوسی تا زمان خود پرداخته است.

۲. معالم العلماء؛ تألیف حافظ گرانقدر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی از برجسته‌ترین علمای امامیه و صاحب کتاب معروف مناقب آل ابی طالب است. صلاح الدین صفدی در الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۱۶۴ وی را بسیار ستوده و می‌گوید: وی در هشت سالگی قرآن را حفظ کرد... دارای علم فراوان، کثیر العبادة و دائم الوضوء بود و حدود یکصد سال زندگی نمود.

در کتاب وی ترجمه ۱۰۲۱ نفر آمده است و مثل کتاب شیخ منتجب الدین، تکمله فهرس شیخ طوسی‌رحمه‌الله به حساب می‌آید.[۱]

۳. رجال ابن داود؛ تقی الدین حسن بن علی بن داود حلّی (م ۷۰۷)، شاگرد جمال الدین احمد بن طاووس (م ۶۷۳) است. وی در این کتاب ابتکاراتی دارد؛ مثل علامت‌گذاری منابع و ترتیب کتاب بر طبق حروف الفبا و دو قسمت کردن کتاب: جزء اول در مورد موثقین و مهملین و جزء دوم در مورد مجروحین و مجهولین.

در آخر کتاب نیز فصولی را اضافه کرده و مطالب بسیار مفیدی را به صورت آماری ذکر کرده است؛ مثلا فصلی را به ذکر راویان واقفی اختصاص داده و حدود ۶۷ نفر را نام می‌برد، فصلی را به ذکر فطحیه اختصاص داده و شانزده نفر را نام می‌برد. در فصل زیدیه ۲۷ نفر، در فصل عامه ۳۹ نفر، در فصل کیسانیه شش نفر، از ناووسیه سه نفر و از متهمین به غلوّ ۶۵ نفر را نام می‌برد. در فصل بعد کسانی را که به عنوان ضعیف از آنها یاد شده ذکر می‌کند.

---

۱. ر.ک: کلیات في علم الرجال، ص۱۱۳.

و در فصلی کسانی را که بعنوان، ثقه یروی عن الضعفاء آورده است، و در فصلی کسانی را که در مورد آنها آمده است یضع الحدیث و در فصل دیگری آنها که مورد لعنت قرار گرفته‌اند ذکر می‌کند.

۴. **خلاصة الاقوال**؛ تألیف آیة الله حسن بن یوسف بن مطهّر (علامه حلی)، عالم برجسته شیعه است که در علوم معقول و منقول سرآمد بود. وی در ۲۶ سالگی از تصنیف کتب حکمت و کلام ـ آن‌گونه که در مقدمه کتاب منتهی گفته ـ فارغ گشته و به تألیف فقه پرداخته است. وی دارای انبوهی از کتاب‌های گسترده و یا مختصر در فنون مختلف علوم می‌باشد که شمارش و ذکر آنها از حوصله این کتاب خارج است. در علم فقه کتاب‌های فراوانی دارد؛ از جمله تذکرة الفقهاء که عظیم‌ترین فقه مقارن شیعه است. کتب فقهی او را بیست جلد شمرده‌اند، در اصول فقه هفت کتاب، در علم کلام هفده کتاب، در علم تفسیر دو کتاب، در معقول ۲۵ کتاب، در علم حدیث پنج کتاب، در علم رجال چهار کتاب، در زمینه دعا دو کتاب، در علم ادبیات و علم العربیه چهار کتاب و در مورد فضایل امیرالمؤمنین دو کتاب تألیف کرده است. در مورد وی گفته‌اند: اگر نوشته‌های علاّمه را به تعداد روزهای زندگی او تقسیم کنند هر روز ۵۳ سطر خواهد بود. با آن‌که وی دارای اشتغالات فراوانی چون تعلّم و تدریس و سفرها و مراجعات و مباحثات و امور دیگر بوده است.

به هر حال علمای اهل سنت مثل ابن حجر عسقلانی در الدُّرر الکامنة وی را به ذکاوت و وسعت علم ستوده‌اند. در لسان المیزان او را به عنوان «کان آیة في الذکاء» ستوده شده است.

وی در ۲۱ محرم سال ۷۲۶ هجری در حلّه وفات یافت و جسم مطهرش

را به نجف اشرف منتقل کرده و در شمال مرقد مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام به خاک سپردند.

۵. **جامع الرواة**؛ تألیف عالم محقق محمد بن علی اردبیلی که مدت بیست سال صرف تدوین آن نمود و راویان کتب اربعه را با ترتیب زیبا و به نحو اختصار مرتب نموده و برای هر راوی، تلامیذ و مشایخ او را معرفی کرده است.

با این روش خدمت شایانی در جهت شناخت راویان مشترک و طبقه و اعتبار آنها و تصحیح اسناد نموده است.

وی در سال ۹۹۳ هجری فوت نمود و در حجره‌ای کنار مرقد مطهر حضرت علی علیه السلام به خاک سپرده شد.

از جمله تألیفات وی کتاب مجمع الفائدة در شرح ارشاد الاذهان علامه حلی قدس سره می‌باشد.

۶. **تنقیح المقال في معرفة علم الرجال**؛ تألیف علامه بزرگوار شیخ عبدالله مامقانی (م ۱۳۵۱) و در سه جلد ضخیم می‌باشد. شاید جامع‌ترین کتاب رجالی باشد که تا آن زمان تدوین شده است. وی تمامی آن‌چه در دیگر کتب رجال آمده در آن ذکر کرده است. وی در این کتاب به ضبط اسماء و توضیح آنها به طور مشروح پرداخته است و در نوع خود از جامع‌ترین کتب رجالی به حساب می‌آید و انصافاً مؤلف بزرگوار در تدوین آن بسیار تلاش کرده و تتبع فراوان نموده است.

این کتاب اخیراً توسط شیخ محمدرضا مامقانی با شرح و بسط کامل به شکل زیبا در حال طبع مجدد می‌باشد و چندین مجلد آن نیز به طبع رسیده است. علامه مامقانی قدس سره تعداد راویان مذکور در کتاب خود را ۱۳۳۶۵ نفر که تقریباً

افراد امامی ثقه را ۱۳۲۸ نفر، حَسَن را ۱۶۶۵ نفر و موثقین را ۴۶ نفر اعـلام کـرده است و بقیه مهمل و مجهول و ضعیف هستند.[۱]

۷. قاموس الرجال؛ تألیف علامه محقق شیخ محمدتقی تـستری مـی‌باشـد که بعنوان تعلیقه بر تنقیح المقال مامقانی بـوده و سـپس بـه صـورت کتـابی مستقل در سیزده جلد چاپ شده اسـت و مؤلـف آن بـه تـصحیح و توضـیح آن‌چه اشتباه می‌پنداشته از مطالب تنقیح المقال پرداخته است.

۸. مرتب الاسانید؛ تألیف آیة الله العظمی بروجردی‌قدس‌سره است. ایشان پـس از آن‌که متوجه اهمیت تدبر در اسناد روایات برای شناخت راویان حدیث از نظر طبقه و عصر و نیز تعداد روایات و ضبط و اتقان گردید تـلاش وسـیعی را جهت ترتیب اسانید کتب اربعه و سندهای کتـاب‌هـای چهارگانـه رجـالی و دیگر کتب حدیثی آغاز نمود. با این کار تعداد مشایخ و شاگردان هر راوی و افرادی کـه در طبقـه او هـستند و مـشایخ و طـرق هـر کـدام تـا امـام‌علیه‌السلام مشخص می‌گردد.

این کار قبلا توسط محقق اردبیلی در جامع الرواة انجام گرفته بود، اما توسـط محقق بروجردی به صورت کامل و جامع تکمیل شد.

۹. معجم رجال الحدیث؛ تألیف علامه محقق آیة الله خویی‌قدس‌سره اسـت، وی در مقدمه کتاب به برخی قواعد کلی علم رجـال اشـاره نمـوده و مبـانی خـود را در جرح و تعدیل بیان کرده است.

کتاب مذکور عمدتا در مورد راویانی است که در کتب اربعه از آنها یـاد شـده است، ازاین‌رو جامع تمامی راویان نیست.

---

۱. تنقیح المقال، ج۱، ص۱۶۹.

از مزایای این کتاب، ذکر مشایخ و تلامیذ راوی در اسناد است. همچنین بیان طبقات راویان و بیان اختلاف نسخه‌ها در اسناد و اسماء و تحقیق در مورد آنها و نیز بیان موارد روایات بسیاری از افراد با ذکر آدرس است.

مؤلف در این کتاب، افراد را با عناوین مذکور در سند روایات بیان می‌کند و به این جهت چه بسا یک نفر را بارها به عناوین مختلف ذکر می‌کند، زیرا در اسناد با عناوین گوناگون آمده است؛ مثلا گاهی می‌گوید: احمد برقی، گاهی احمد بن ابی عبدالله، زمانی احمد بن ابی عبد الله برقی، گاهی احمد بن محمد برقی، گاهی احمد بن محمد بن خالد، زمانی احمد بن محمد بن خالد برقی، گاهی ابن برقی یا برقی. البته در غالب موارد به اتحاد وی و این‌که ترجمه وی را در فلان عنوان ذکر کرده اشاره می‌کند.

از جمله مزایای این کتاب اشاره به تعداد روایات بسیاری از راویان است که بصیرت خوبی در مورد وی به‌دست می‌دهد. با این‌همه چون مؤلف، توثیقات متأخرین را حجت نمی‌داند ازاین‌رو به آن اشاره نمی‌کند مگر در مواردی که قدما توثیقی نداشته باشند که متعرض توثیق برخی متأخرین می‌شود؛ گرچه آن را حجت نمی‌داند.

در این کتاب مجموع افرادی که نام آنها آمده است خواه به اسم یا با کنیه و القاب، به ۱۵۶۷۸ نفر می‌رسد،[1] ولی چون نام‌های مکرر در آن فراوان است، عدد واقعی آنها نیاز به تتبع بیشتر دارد.

مناسب است در این قسمت اشاره‌ای به بزرگان رجالیین از اهل سنت داشته باشیم تا خوانندگان آگاهی بیشتری در این مورد بیابند.

---

۱. معجم الرجال، ج۲۳.

رجالیین متقدم اهل سنت

۱. شعبة بن الحجاج ابو بسطام البصری (م ۱۶۰ هـ)؛
۲. سفیان بن سعید ابو عبدالله الثوری الکوفی (م ۱۶۱ هـ)؛
۳. یحیی بن سعید القطان ابو سعید التمیمی البصری (م ۱۹۸)؛
۴. عبد الرحمن بن مهدی ابو سعید البصری اللؤلوی (م ۱۹۸)؛
۵. محمد بن سعد البصری الکاتب الواقدی (م ۲۳۰)؛
۶. یحیی بن معین ابو زکریا البغدادی (م ۲۳۳)؛
۷. علی بن عبدالله بن جعفر السَعْدی المدینی ابوالحسن البصری (م ۲۳۴)؛
۸. احمد بن محمد بن حنبل ابو عبدالله الشیبانی البغدادی (م ۲۴۱)؛
۹. الفلاّس عمرو بن علی ابو حفص الصیرفی البصری (م ۲۴۹)؛
۱۰. البخاری محمد بن اسماعیل ابو عبدالله (صاحب کتاب الصحیح) (م ۲۵۶)؛
۱۱. الجوزجانی ابراهیم بن یعقوب بن اسحاق الدمشقی (م ۲۵۹)؛
۱۲. النسائی احمد بن علی بن شعیب ابو عبدالرحمن الخراسانی (صاحب سنن) (م۳۰۳)؛
۱۳. عبدالرحمن بن ابی حاتم ابو محمد الرازی (م ۳۲۷)؛
۱۴. محمد بن حِبّان البُستی ابو حاتم (م ۲۵۴)؛

اصول اولیه علم رجال نزد اهل سنت

این کتب متعدد است که به اهم آنها اشاره می‌شود:
۱. الطبقات الکبری؛ تألیف محمد بن سعد ابی عبدالله الزهری (م ۲۳۰)؛
۲. العلل ومعرفة الرجال؛ تألیف احمد بن محمد بن حنبل (م ۲۴۱)؛
۳. تاریخ البخاری؛ تألیف اسماعیل بن ابراهیم صاحب صحیح (م ۲۵۶)؛

۴. احوال الرجال؛ تألیف ابراهیم بن یعقوب جوزجانی (م ۲۵۹)؛

۵. تاریخ الثقات؛ تألیف احمد بن عبدالله بن صالح العجلی (م ۲۶۱)؛

۶. الضعفاء الکبیر؛ تألیف ابو جعفر محمد بن عمرو بن موسی عُقَیلی (م ۳۲۲)؛

۷. الجرح والتعدیل؛ تألیف ابو محمد عبدالرحمن بن ابی حاتم الرازی (م ۳۲۷) که مشتمل بر ترجمه ۲۰۰۰۰ نفر است؛

۸ و ۹. الثقات والمجروحین؛ تألیف ابوحاتم محمد بن حِبّان البُستی (م ۲۵۴)؛

۱۰. الکامل في ضعفاء الرجال؛ تألیف ابو احمد عبدالله بن عدی الجرجانی (م ۳۶۵)، که ذهبی آن را کامل‌ترین و برترین کتاب‌ها شمرده است.[1]

اهم مصادر ثانویه علم رجال اهل سنت

جمعی از متأخرین از اهل سنت، از میان کتاب‌های قدماء، جوامع رجالی را استخراج کرده‌اند که مهم‌ترین آنها کتاب‌های دو دانشمند رجالی یعنی ذهبی و ابن حجر می‌باشد که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱. **میزان الاعتدال** في نقد الرجال؛

۲. **الکاشف** في معرفة من له رواية في كتب السنّة تألیف ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸)؛

۳. **تهذیب التهذیب**، که تلخیص کتاب تهذیب الکمال تألیف الحافظ جمال الدین بن الزکی المزی (م ۷۲۴) بوده است؛

---

۱. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲.

۴. **لسان المیزان** که توضیح میزان الاعتدال است، این دو کتاب تألیف الحافظ شهاب الدین احمد بن علی، معروف به ابن حجر عسقلانی می‌باشد.

محدودیت بهره‌وری فریقین از کتاب‌های یکدیگر

تفرقه دردناک مسلمانان در قرن اول و انحراف و اعراض بسیاری از ایشان از خاندان پیامبر اکرمﷺ، آنان که حضرتش، بارها مرجعیت دینی و علمی آنها را به مردم گوشزد کرد و ایشان را کشتی نجات امت معرفی نمود و این‌که هر که به آنها چنگ زند از گمراهی در امان است، و به دنبال آن تفرقه، تبلیغات گسترده بنی‌امیه و مسائل سیاسی، سبب شد تا منابع دینی امت اسلامی مختلف شود و پیروان اهل بیت و اهل سنت، هر یک احادیث اسلامی را از طریق مخصوص خویش روایت کنند.

در این میان آن‌که بیشتر متضرر گردید اهل سنت بودند، زیرا خود را از منبع عظیم عترت پیامبر محروم ساختند و با وجود پیشوایانی مثل امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر و امام صادقعليهم‌السلام که هر یک دریایی از علم و دانش نبوی بودند به سراغ افراد دیگری رفتند و از آب گل‌آلود بهره جستند.

به همین جهت راویان مذکور در کتاب‌های رجالی شیعه و اهل سنت از یکدیگر جدا هستند، چراکه سعی اصلی هر کدام، بیان راویان احادیث خویش بوده و در پی آن استفاده از کتب رجالی گروه دیگر بسیار محدود بوده است.

رجال شیعه در اسناد اهل سنت

خوشبختانه تعدادی از راویان شیعه و اهل سنت هستند که در اسناد

دیگری ذکر شده‌اند که عمدتاً از تابعین و تابعین آنها می‌باشند.

از رجال شیعه در اسناد اهل سنت می‌توان افرادی مثل ابان بن تغلب، اصبغ بن نباته، جابر بن یزید جعفی، حمران بن اعین، سلیمان بن صرد، صعصعة بن صوحان، عبدالملک بن اعین، معروف بن خربوذ، ابو حمزه ثمالی و از جمله عبیدالله بن موسی عبسی از مشایخ بزرگ بخاری نام بُرد.[1]

و رجال اهل سنت در کتب شیعه

از رجال اهل سنت در اسناد شیعه می‌توان به افرادی مثل اسماعیل بن ابی زیاد سکونی، حفص بن غیاث، غیاث بن مکرب، نوح بن درّاج، حسین بن علوان، مسعدة بن صدقه، طلحة بن زید، عباد بن صهیب، محمد بن منکدر، اصرم بن حوشب، فضیل بن عیاض و یحیی بن سعید القطان اشاره کرد؛[2] به ویژه سکونی که در کتب شیعه بیش از هزار حدیث از او روایت شده است.[3]

در این‌جا چند امر لازم به ذکر است:

۱. وجود افراد فراوان از شیعه در اسناد اهل سنت، نشان از تقدم علمی ایشان در علوم حدیث دارد، چراکه اهل سنت به ویژه در صدر اول تعصب و حساسیت خاصی نسبت به شیعه داشته و معمولا آنها را طرد و نفی می‌کرده‌اند؛ همچنان‌که قبلا در کلام عسقلانی گذشت.

به همین جهت ذهبی، عالم بزرگ و متعصب اهل سنت اعتراف می‌کند که در میان تابعین و پیروان آنها، بدعت صغری یعنی تشیع با غلوّ یا بدون آن، همراه با

---

۱. در این مورد ر.ک: رجال الشیعة في اسانید السنّة، طبسی.

۲. ابن داود در آخر رجال خود، نام عده‌ای از راویان عامه را در فصلی جداگانه ذکر نموده است.

۳. معجم رجال الحدیث، ج۲۳، ص۱۰۳.

دین و ورع و صداقت، زیاد بوده است و اگر حدیث اینان مردود شود، جمله‌ای از آثار نبوت از بین می‌رود.[۱]

۲. وجود راویان شیعه در اسناد اهل سنت و راویان اهل سنت در روایات اهل بیت علیهم السلام، می‌توانست بهترین عامل جهت پیوند اهل سنت با مکتب اهل بیت علیهم السلام و استفاده از دریای علوم ایشان باشد.

ولی متأسفانه از هیچ کدام از این دو فرصت، استفاده نشده است. اهل سنت نه از طریق راویان هم‌مسلک خویش از اهل بیت علیهم السلام حدیث اخذ کرده‌اند و نه از طریق مشایخ شیعه خود، چراکه مراجعه به مشایخ را محدود به روایات غیر اهل بیت کرده‌اند و این خسارتی سنگین برای جامعه اسلامی است.

۳. پیروان اهل بیت علیهم السلام ـ بر خلاف اهل سنت ـ به جهت حضور دائم امام و حجت خدا و نیز اعتقاد به عصمت ایشان، از مراجعه به دیگران مستغنی بودند و احادیث نبوی و احکام الهی را به بهترین وجه و عالی‌ترین سند توسط اهل بیت علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله اخذ کرده‌اند. ازاین‌رو هرگز مثل اهل سنت به جهت کمبود منابع، نیازمند قواعد موهونی چون قیاس، استحسان و مصالح مرسله نبوده‌اند.[۲]

خلاصه درس دوم

مخالفان نیاز به علم رجال دلایلی بیان کرده‌اند:

---

۱. میزان الاعتدال، ج۱، ص۵.

۲. در زیارت جامعه می‌خوانیم: «بموالاتکم علّمنا الله معالم دیننا» و در روایت محمد بن حکیم به موسی بن جعفر علیه السلام گفت: «فقّهنا في الدين واغنانا الله بكم من الناس» (وسائل الشیعة، ج۱۸، ص۶۱).

۱. کتب اربعه از نظر اعتبار، قطعی است و نیاز به بررسی سندی ندارد. در پاسخ به آن گفته شده است که ما چنین قطعی نداریم و قراینی برای آن در دست ما نیست.

۲. معیار صحت روایت، عمل مشهور است؛ خواه سندش ضعیف باشد یا خیر. پاسخ آن این است که اولا این معیار را همه قبول ندارند و ثانیا در همه مسائل شهرت محرز نیست.

۳. علم رجال با توجه به ذکر عیوب راویان، موجب هتک حرمت و نشر گناه می‌شود. پاسخ آن این است که حفظ احکام الهی و احترام آن، از رعایت حقوق مردم اولی است.

کتاب‌های مهم رجالی متقدمین شیعه عبارت‌اند از:

۱. رجال کشی؛

۲. فهرست نجاشی؛

۳. فهرست شیخ طوسی؛

۴. رجال شیخ طوسی؛

۵. رجال برقی که در مورد مؤلف آن اختلاف نظر وجود داشت.

در میان قدما به تعداد فراوانی از رجالیین شیعه بر خورد می کنیم که در متن به نام بیش از ۲۸ نفر از آنها تا قرن پنجم اشاره کردیم.

در مورد رجال غضائری یا ابن الغضائری هم در مورد مؤلف و نیز اعتبار آن اختلاف نظر وجود داشت:

برخی آن را معتبر و برخی موضوع و برخی انتساب کتاب را به غضائری مشکوک و برخی انتساب را ثابت و آرای او را نامعتبر می‌دانند.

طبقه راوی یعنی عصر و زمان حیات و وفات وی. دانستن آن نقش مهمی در

اهداف علم رجال دارد؛ به ویژه برای تشخیص راویان مشترک که بـه نمونـه‌ای از آن در متن اشاره شده است.

کتاب‌های رجالی متأخرین شیعه متعدد است که به برخی از آنان اشاره می‌شود.

۱. فهرست شیخ منتخب الدین؛

۲. معالم العلماء؛

۳. رجال ابن داود؛

۴. خلاصة الاقوال؛

۵. جامع الرواة؛

۶. تنقیح المقال فی معرفة علم الرجال؛

۷. قاموس الرجال؛

۸. مرتب الاسانید؛

۹. معجم رجال الحدیث؛

اهل سنت نیز رجالیین فراوانی از متقدمین دارند که به نام چهارده نفر از آنـان اشاره شده است.

اهل سنت نیز در علم رجال دارای تألیفات فراوانی هستند که نام ده کتـاب از اصول اولیه ایشان ذکر شده است.

در میان متأخرین ایشان، کتاب‌های ذهبی به نام میزان الاعتدال فی نقد الرجال و دیگری الکاشف فی معرفة من لد روایة فـی کتـب الـسنة، و کتـاب‌هـای لـسان المیزان و تهذیب التهذیب تألیف شهاب الدین احمد بـن علـی معـروف بـه ابـن حجر عسقلانی است.

تفرقه دردناک مسلمانان سبب شد تا اهل سنت و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام، بـدون مراجعه به احادیث یکدیگر، هـر یـک راه خـود را در پـیش بگیرنـد و در نتیجـه

استفاده رجال هر کدام از کتاب‌های دیگری محدود شود.

هر چند تعدادی اندک از راویان شیعه و اهل سنت که در کتب حدیثی طرفین به نقل حدیث پرداخته‌اند که به تعدادی از آنها اشاره شده است.

در این میان، بیان سه مطلب اهمیت دارد:

۱. وجود راویان فراوان شیعه در اسناد اهل سنت، نشان از تقدم علمی ایشان در علوم حدیث دارد، به گونه‌ای که مخالفان را با آن تعصب مجبور به استفاده از آنها کرده است.

۲. وجود راویان دوطرف در اسناد حدیثی یکدیگر می‌توانست بهترین عامل جهت پیوند اهل سنت با مکتب اهل بیت علیهم‌السلام باشد که اهل سنت از آن اعراض کردند.

۳. پیروان اهل بیت علیهم‌السلام بر خلاف اهل سنت از رجوع به دیگران مستغنی شدند، زیرا احکام و احادیث را در قرن اول و دوم و سوم با بهترین وجه و عالی‌ترین سند از اهل بیت علیهم‌السلام اخذ کردند.

پرسش

۱. چرا کتب اربعه از نظر سند قطعی نیست؟

۲. آیا عمل مشهور برای بی‌نیازی به علم رجال کافی است؟ چرا؟

۳. آیا علم رجال موجب نشر گناه است؟ چرا؟

۴. اهم کتب رجالی قدمای امامیه چیست؟

۵. در مورد اعتبار رجال غضائری چه دیدگاه‌هایی وجود دارد؟

۶. طبقه راوی یعنی چه و فایده شناخت آن چیست؟

۷. موضوع کتاب فهرس شیخ منتجب الدین و معالم العلماء چه افرادی هستند؟

۸. امتیاز کتاب رجال ابن داود چیست؟

۹. خلاصة الاقوال و جامع الرواة تألیف کیست؟

۱۰. کتاب معجم رجال الحدیث دارای چه امتیازاتی است؟

۱۱. نام سه نفر از رجالیین متقدم اهل سنت را ذکر کنید؟

۱۲. چهار کتاب از اصول اولیه اهل سنت را نام ببرید؟

۱۳. میزان الاعتدال و لسان المیزان تألیف کیست؟

۱۴. چرا اهل سنت، بیشتر از شیعه از جدایی و تفرقه متضرر گشتند؟

۱۵. وجود راویان فراوان شیعه در اسناد اهل سنت چگونه دلیل بر تقدم علمی ایشان است؟

منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. اصول علم الرجال، شیخ مسلم داودی (معاصر).

۲. بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی (معاصر).

۳. تدریب الرادی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، م ۹۱۱.

۴. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی (معاصر).

۵. المدخل الی علم الرجال، سید محمد حسین قزوینی (معاصر).

۶. مقدمه معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی قدس سره (معاصر)





فصل دوم



کلیات و اصول علم رجال



درس سوم

صفات معتبر در راوی

کسی که خبری یعنی آن‌چه را دیده یا شنیده حکایت می‌کند باید دارای شـرایطی باشد تا خبر او معتبر گردد، این شرایط عبارت است از:

۱. **عقل**، زیرا اعتمادی به مجنون نیست، و به همین جهت روایات عده‌ای که دچار اختلال حواس شده‌اند به ویژه در اواخر عمر را مردود دانسته‌اند.

۲. **بلوغ**، زیرا کودک، معمولاً به جهت آن‌که عقـل و روحیـات او بـه تعـادل نرسیده است قابل اعتماد نیست و احتمـال انحـراف او در اثـر عوامـل گونـاگون فراوان است.

این شرط را اکثر علمای امامیه و اهـل سـنت پذیرفتـه‌انـد،[1] ولـی برخـی گفته‌اند اگر بچه ممیّز باشد و سابقه دروغ نداشته باشد پذیرفته اسـت.[2] بلـه، بلوغ شرط اَدا است نه تحمّل، بنابراین اگر کسی در کودکی بـشنود و بعـد از بلوغ روایت کند قبول است؛ مثل عبدالله بن عباس و نعمان بن بشیر که قبـل

---

۱. تدریب الراوی للسیوطی، ص۱۹۷ و بحوث في علم الرجال، ص۲۸ عن الفصول.

۲. تدریب الراوی للسیوطی، ص۱۹۷.

از بلوغ، پیامبرﷺ را درک کرده‌اند، زیرا اطفال در مراتب فهم مختلف هستند.[۱]

۳. اسلام. روایت کافر قبول نیست هرچند دیگر شرایط را داشته باشد و دلیل این شرط، اجماع مسلمین اعم از شیعه و اهل سنت است و اولویت آن نسبت به شرط ایمان و عدالت می‌باشد. همچنین بی‌اعتباری شدید کافر در کتاب و سنت که او را در حد چهارپا تنزل داده است.

اشتراط ایمان

۴. ایمان، یعنی راوی شیعه امامیه (اثنا عشری) باشد. بنابراین روایات اهل سنت و یا شیعه غیر امامی، مثل عبدالله بن بکیر، حسن بن علی بن فضال از فطحیّه، زیاد بن منذر ابوالجاورد، احمد بن محمد بن سعید زیدی، سماعة بن مهران، حمید بن زیاد، علی بن ابی حمزه از واقفیه، محمد بن ابی زینب و محمد بن نُصیر از غالیان،[۲] مردود است. ولی اعتبار این شرط نزد امامیه محل اختلاف است؛ عده‌ای مثل شهید ثانی و فرزند او صاحب معالم آن را معتبر دانسته و بلکه به مشهور نسبت داده‌اند، و استدلال کرده‌اند به این‌که ولایت اهل بیتعليهم‌السلام از بزرگ‌ترین واجبات است که انکار آن موجب فسق است و روایت فاسق مردود است.

در مقابل ایشان عده‌ای مثل شیخ طوسیقدس‌سره مدعی عمل امامیه به روایات

---

۱. ابن داود می‌گوید: رفیق من سید غیاث الدین بن طاوس در چهار سالگی نوشتن را کامل آموخت و دیگری می‌گوید: بچه‌ای را نزد مأمون آوردند چهار ساله که قرآن را می‌خواند و نظر می‌داد، ولی چون گرسنه می‌شد می‌گریست (الرعایة، ص ۱۲۷).
۲. در مورد مذهب این افراد ر.ک: رجال ابن داود، فصول آخر کتاب.

مخالفین بوده است، ولی به شرط آن‌که با روایت و یا فتاوی شیعه مخالف نباشد.[۱]

امروزه مشهور میان فقهای معاصر، عمل به روایت موثق می‌باشد.[۲]

اهل سنت و روایات مخالفین

اهل سنت نیز در مورد روایات مخالفین خویش، اختلاف دارند.

برخی مثل یحیی بن شرف (م ۶۷۸) روایت مکفِّرین از اهل بدعت را مردود شمرده و بر آن ادعای اجماع کرده‌اند.[۳]

عده‌ای گفته‌اند: اگر به بدعت خویش دعوت نکند روایتش قبول است و این قول را به کثیر یا اکثر علما نسبت داده‌اند.[۴]

برخی دیگر مثل ابن حجر گفته‌اند: اگر اهل بدعت، ضابط و با ورع باشد و منکر ضروری و یا متواتر نباشد روایتش قبول است.[۵]

بعضی دیگر مثل ذهبی می‌گویند: بدعت دو گونه است: صغری و کبری. بدعت صغری که همان تشیع یا غلوّ در تشیع است و آن در میان تابعین و پیروان آنها که اهل دین و ورع و صداقت بوده‌اند فراوان بوده است. شیعه غالی در گذشته کسی بود که عثمان، زبیر، طلحة، معاویه و آنها که مقابل علی (رضی الله عنه) جنگیده‌اند را بدگویی و سبّ می‌کرد، روایت اینها مقبول است سپس می‌افزاید: «**فلو ردّ حدیث هؤلاء لذهب جملة من الآثار النبویة وهذه مفسدة بیّنة**»؛

---

۱. العدة في الاصول، ص۳۷۹ به بعد.

۲. هر چند به نظر این جانب نیاز به تأمل دارد.

۳. التقریب و التفسیر، ص۲۱.

۴. همان.

۵. تدریب الراوی للسیوطی، ص۲۱.

اگر حدیث اینان مردود شود بسیاری از آثار نبوی از میان می‌رود که این خود مفسده واضحی است.

نوع دوم، بدعت کبری است و غلوّ در رفض که به بدگویی ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) پرداخته و مردم را به آن دعوت می‌کند. این نوع قابل احتجاج نیست.[۱] سیوطی نیز بعد از نقل کلام ذهبی آن را تأیید می‌کند و می‌گوید: این همان صوابی است که هیچ مسلمانی جایز نیست بر خلاف آن معتقد شود. سپس از عده‌ای از اهل سنت مثل شافعی، شریک و ابن مبارک نقل می‌کند که حدیث روافض قبول نیست.[۲]

برخورد دوگانه

ما به اینان از این جهت خرده نمی‌گیریم که چرا احادیث مخالفین خود را معتبر نمی‌دانند، بلکه سخن در این است که چه فرقی میان شیخین و امیرالمؤمنین علیه‌السلام وجود دارد؟ اگر سبّ شیخین فسق است و شما روایت فاسق را مردود می‌دانید هر چند در سخن صادق باشد، آیا سبّ علی بن ابی طالب فسق نیست؟ یا اگر سبّ شیخین کفر است و شما روایت کافر را مردود می‌دانید آیا سبّ علی بن ابی طالب کفر نیست؟ چگونه است که نواصبی مثل عمران بن حطان که از دُعاة خارجی و مداح ابن ملجم است، زیاد ابن ابیه و عمر بن سعد، فرمانده سپاه ابن زیاد در قتل سیدالشهداء، خالد القسری و حریز بن عثمان که هر روز ۷۰ بار حضرت علی علیه‌السلام را لعن می‌کرد و ابراهیم بن یعقوب جوزجانی و ده‌ها نواصبی دیگر، مدح و توثیق می‌شوند و در کتاب‌هایی مثل صحیح بخاری از

---

۱. لسان المیزان، ج۱، ص۳۰ و میزان الاعتدال، ج۱، ص۵.
۲. تدریب الراوی، ص۲۱۶.

آنها حدیث نقل می‌شود.[۱] اما بدگویان شیخین، صاحب بدعت کبری شده و یکجا مردود می‌شوند؟! و بلکه همه روافض دروغ‌گو می‌شوند.[۲] چرا محدثین اهل سنت به توثیق خوارج بیشتر متمایل می‌شوند تا به توثیق شیعه[۳] و حتی ادعای شبه اجماع بر صداقت خوارج می‌شود[۴] و برخی ادعا می‌کنند که در میان اهل هوی کسی در حدیث، از خوارج صحیح‌تر نیست.[۵]

مسئله به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه در مواجهه با بدگویان به شیخین، چنان عنان عقل و دین از دست داده می‌شود که از حریم ادب نیز فاصله گرفته، انواع فحش و بد دهنی را اظهار می‌دارند.[۶]

آری پیروان امیرالمؤمنین باید تضعیف و مواجه با انواع بددهنی باشند اما دشمنان او مدح و توثیق گردند، بر خلاف مخالفین و موافقین شیخین! مسئله

---

۱. ر.ک: میزان الاعتدال، ج۵، ص۲۸۵ و ج۳، ص۱۹۸ و الغدیر، ج۵، ص۲۹۳ به بعد و ترجمه افراد مذکور.

۲. منهاج ابن تیمیه ، ج۱، ص۱۳، ر.ک: دراسات في منهج النقد، ص ۳۷۹.

۳. دراسات في منهج النقد، ص۳۷۹.

۴. همان، ص۳۸۵.

۵. تهذیب التهذیب، ج۶، ص۲۳۶.

۶. ذهبی نقل می‌کند از جریر بن یزید که او به جعفر الضبعی گفت: شنیده‌ام تو ابوبکر و عمر را ناسزا می‌گویی؟ او گفت: ناسزا نه، ولی کینه هر چه بخواهی، و من او را چون رافضی همچون الاغ یافتم (میزان الاعتدال، ج ، ص۴۰۸).

ابواحمد زبیری در ترجمه عمران بن مسلم فزاری می‌گوید: او رافضی است، گویا توله سگ است (تهذیب التهذیب، ج۶، ص۲۴۹ رقم۵۳۵۷). ذهبی در کتاب خویش به دنبال سخن زشت وی می‌گوید: خراء الکلاب کالرافضی (میزان الاعتدال، ج۳، ص۲۳۶ رقم۶۷۵۲).
همچنین به ترجمه عبدالرحمن بن یوسف بن خراش و سخن زشت ذهبی در مورد وی رجوع نمایید (همان، ج۲، ص۶۰۰ و لسان المیزان، ج۳، ص۴۴۵).

چنان ناهنجار است که بشار عواد از اهل سنت به ذهبی در توثیق حریز ناصبی اعتراض کرده، می‌گوید: چگونه ناصبی ثقه است؟ آیا بغض امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، بدعت صغری است یا کبری؟![1] و چه زیبا گفته است ابو ریّه: «**لك الله یا علي... ما أنصفوك في شيء**».[2]

اشتراط عدالت در نظر فریقین

۵. عدالت. که طبق مشهور شیعه: عدالت ملکه‌ای است نفسانی که انسان را به تقوا دعوت می‌کند و موجب می‌شود گناهان کبیره و اصرار بر صغائر را ترک کند.

دانشمندان شیعه در مورد اعتبار این شرط بر دو دسته‌اند: برخی آن را معتبر می‌دانند و در پی آن خبر فاسق را مردود می‌شمرند؛ مثل محقق حلّی (م ۶۷۶) در معارج الاصول، علامه حلّی در تهذیب و مبادی، فاضل مقداد در کنز العرفان، شهید ثانی در شرح الدرایة و فرزندش در معالم و شیخ بهائی در الزبدة و بلکه شهید ثانی در بدایه فرموده است: جمهور ائمه حدیث، عدالت را در راوی شرط می‌دانند. صاحب معالم نیز فرموده: مشهور میان اصحاب همین است.[3]

---

۱. هامش تهذیب الکمال، ج۵، ص۵۷۹.

۲. أضواء علی السنة المحمدیة:

ما می‌بینیم که مسلم در کتاب خود که آن را صحیح می‌شمرد یعنی راویان آن ثقه هستند، از خالد بن سلمة بن العاص، دشمن علی علیه السلام و همو که برای بنی مروان، اشعاری می‌خواند و رسول الله صلی الله علیه و آله را هجو و بدگویی می‌کرد، حدیث می‌آورد (میزان الاعتدال، ج۲، ص۴۱۲ و تهذیب التهذیب، ج۲، ص۵۱۴) و هرگز به او آن پرخاش‌های تند را نمی‌کنند.

بلکه مثل عبد الله بن شفیق عُقیلی که ناصبی است، علاوه بر توثیق، مستجاب الدعوة هم شمرده شده است که به دعای او ابرها می‌باریدند! (تهذیب التهذیب، ج۴، ص۳۳۷، ر.ک: دلائل الصدق، ج۱، ص۱۶۵ و ۱۶۶).

۳. مقباس الهدایة، ج۲، ص۳۳ و ۳۴.

بنابر سخن ایشان، روایات مخالفین از دو جهت مردود می‌شود: از جهت عدم ایمان و از جهت عدم عدالت، زیرا ایمان به ائمه اطهارعليهم‌السلام از بزرگ‌ترین واجبات و عدم آن بزرگ‌ترین فسق است.

در مقابل، عدّه‌ای عدالت را در راوی شرط نمی‌دانند و همین‌که مورد اعتماد باشد کافی می‌دانند، هر چند از نظر عمل فاسق باشد، از جمله این افراد شیخ طوسی‌قدس‌سره است که می‌فرماید: کسی که در عمل فاسق است ولی در روایت قابل اعتماد باشد، می‌توان به خبر او عمل کرد، زیرا وی عدالت مطلوب در بحث روایت را دارد. بله، فسق او مانع شهادت است،[1] و معروف در چند قرن اخیر همین قول است.

اما عدالت در نظر اهل سنت از جمله سیوطی چنین است: این‌که راوی مسلمان و بالغ و عاقل باشد و از اسباب فسق و خلاف مروت اجتناب کند.[2]

ابن حجر عسقلانی هم اجتناب از اعمال زشت را به شرک و فسق و بدعت مثال زده است.[3] بنا بر این تعاریف، تمام مخالفین اهل سنت فاسق خواهند بود!!

مشهور میان علمای اهل سنت نیز اشتراط عدالت در راوی است. سیوطی در کتاب خود آورده است: «**أجمع الجماهير من أئمة الحديث والفقه أنّه يشترط فيه أن يكون عدلا ضابطاً**».[4]

۶. ضبط: از دیگر شرایط راوی آن است که ضابط باشد، یعنی فراموشکار نباشد و حداقل از نظر حافظه متعارف باشد و اگر از روی نوشته می‌خواند، در

---

۱. عدة الاصول، ج۱، ص۳۸۲ با تلخیص.

۲. تدریب الراوی، ص۱۹۷.

۳. ر.ک: الحدیث الصحیح، ص۸۸

۴. تدریب الراوی، ص۱۹۷و شرح بر التقریب و التیسیر ابو زکریا النواوی.

حفظ آن مراقبت داشته باشد، چون در غیر این صورت نمی‌توان به او اعتماد کرد و چه بسا چیزی را در حدیث، کم یا زیاد کند.

ظاهراً در میان شیعه[۱] و اهل سنت[۲] از این نظر خلافی نباشد و ادعای اجماع ولا خلاف بر آن شده است.

راه‌های شناخت صفات راوی

شناخت صفات راوی مثل دیگر موضوعات، از چند راه ممکن است:

۱. معاشرت با وی و شناخت حالات و صفات او، که این راه فقط برای معاصرین او ممکن است.

۲. اشتهار راوی به داشتن شرایط و صفات معتبره، مثل بزرگان علما و محدثین از مکتب اهل بیت علیهم السلام همچون زرارة بن اعین، شیخ صدوق رحمه الله (م ۳۸۱)، شیخ کلینی (م ۳۱۹)، شیخ مفید قدس سره و سید مرتضی و سید رضی، شیخ طوسی قدس سره و دیگرانی که عدالت و وثاقت آنها مشهور و یا اجماعی است.

۳. بیّنه، به این‌که دو نفر عادل به اعتبار راوی گواهی دهند.

۴. خبر واحد، یعنی یک نفر عادل مثلا نجاشی به اعتبار راوی گواهی دهد. البته در کفایت خبر یک نفر نسبت به اعتبار راوی میان علما اختلاف است، ولی مشهور میان شیعه[۳] و اهل سنت[۴] آن است که خبر واحد کافی است، زیرا دلیل حجیت خبر واحد، سیره عقلاء است و عقلاء فرقی میان احکام و موضوعات از

---

۱. مقباس الدرایة، ج۲، ص۴۳ و ۴۴.

۲. تدریب الراوی، ص۱۹۷.

۳. البدایة، ص۶۹، ر.ک: مقباس الهدایة، ج۲، ص۶۵.

۴. البدایة، ص۶۹ و ابن الصلاح في المقدمة، ۲۲۳، ر.ک: مقباس الهدایة، ج۲، ص۶۵ والهامش.

این جهت نمی‌گذارند. بله در مورد مرافعات و قضاوت، به حکم ضرورت فقه و روایات، شاهد باید متعدد باشد مگر در موارد خاص.

۵. تجمیع قراین، مهم‌ترین راه‌ها برای شناخت اعتبار راوی، تلاش و جمع‌آوری قراین جهت شناخت او است.

از مزایای این روش آن است که اولا تقلیدی نیست که تنها به گفته دیگران اکتفا شود بلکه تحقیقی است و ثانیاً اطمینان‌بخش است و محقق به وسیله علم و اطمینانی که خودش مستقیماً به احوال راوی پیدا می‌کند قضاوت می‌کند. بله این راه ـ برخلاف اکتفا به سخن رجالیین ـ نیاز به تلاش فراوان و خستگی‌ناپذیر و تتبع در میان کتاب‌های گوناگون و روایات و احوال افراد دارد. از طرفی نیاز به صرف زمان فراوان دارد، چراکه در این مسیر کمتر گام برداشته شده است.

قراین و امارات شناخت اعتبار راویان

مقصود از قراین اموری است که ذهن ما را به شناخت صفات راوی نزدیک می‌کند هر چند به تنهایی سبب اطمینان و علم نشود اما چه بسا انضمام یک یا چند قرینه و اماره دیگر سبب اطمینان گردد. برخی از این قراین عبارت است از:

۱. عالم و فاضل بودن.

۲. دعای معصوم علیه‌السلام در حق او.

۳. کثرت روایت و احادیث از او؛ مثل محمد بن سنان.

۴. از مشایخ محدثین بودن؛ مثل احمد بن محمد بن حسن بن ولید.

۵. بزرگان از او روایات فراوانی نقل کرده باشند؛ مثل ابراهیم بن هاشم.

۶. احادیث او غالباً مفتی بها باشد؛ مثل اسماعیل بن ابی زیاد سکونی.

۷. کلینی رحمه‌الله در کافی روایات فراوانی از او نقل کند؛ مثل محمد بن اسماعیل یا سهل بن زیاد.

۸. صدوق رحمه‌الله بر او زیاد ترضّی داشته باشد؛ مثل احمد بن هارون.

۹. معرفی راوی به عنوان صحیح الروایة والحدیث در لسان متقدمین؛ مثل جعفر بن احمد بن ایوب.

۱۰. توثیق متأخرین از رجالیین در مورد او؛ مثل سکونی که محقق حلّی او را توثیق کرده است.

شرایط راویان در کتاب‌های رجالی

علمای رجال معمولا به **بلوغ، عقل و اسلام** راوی اشاره نمی‌کنند، زیرا اخذ حدیث از شخصی که این صفات را دارا نباشد معمول و متعارف نیست و بلکه در مواردی حتی معقول نمی‌باشد. بنابراین ظاهر نقل روایت از کسی قرینه بر آن است که آن سه شرط را داراست مگر آن‌که به خلاف آن تصریح کنند همچنان‌که گاهی به انحراف روحی و فکری برخی از راویان به ویژه در آخر عمر اشاره کرده‌اند؛ مثل احمد بن محمد جوهری که نجاشی می‌گوید: در آخر عمر مضطرب شده است[1] و یا سفیان‌بن عیینه از اهل سنت که در سال ۱۹۷ ذهنش پریشان شد[2] و یا حنظلة بن عبدالله که ابن حبّان می‌گوید: در آخر عمر پریشان شد.[3]

شناخت عدالت راوی: رجالیین معمولا به کلمه ثقه بسنده می‌کنند و از عنوان عدل استفاده نمی‌کنند، ولی ادعای اجماع شده است بر این‌که مقصود ایشان از

۱. فهرس نجاشی، رقم ۲۰۷، البته گاهی اضطراب به معنای فساد مذهب نیز هست.

۲. میزان الاعتدال، ۳ج، ص۲۴۶.

۳. ر.ک: دلائل الصدق، ج۱، ص۱۰۸.

کلمه ثقه، همان عادل است. علامه مامقانی مـی‌گویـد: «اتفـق الکـلّ علـی إثبـات العدالة بهذه الکلمة من غیر شک ولا اضطراب».[۱]

شناخت ضابط بودن راوی: از چهار راه ممکن است:

۱. کلمه ثقه، زیرا کسی که ضابط نباشد قابل اعتماد نیست، به همین جهت در رجال به جای کلمه عدل از ثقه استفاده شده است، همچنـان‌کـه شـیخ بهـائی‌قدس‌سره فرموده است.[۲]

۲. مقایسه روایات راوی با روایات افراد ضابط، که اگر غالب روایات او با دیگران از نظر لفظ یا معنا موافق بود ضابط است.[۳] البتـه مخالفـت‌هـای انـدک مضر نیست.

لذا برخی در مورد روایات عمار ساباطی از این جهت اشکال گرفته‌انـد، زیـرا بسیاری از روایات او با روایات دیگران هماهنگ نیست، به گونه‌ای که ادعا شـده است اکثر اخبار او از تـشویش و اضـطراب در لفـظ یـا معنـا برخـوردار اسـت.[۴] ازاین‌رو برخی به متفردات عمار عمل نکرده‌اند.[۵]

۳. تصریح رجالیین بـه ضـابط بـودن وی کـه مـوارد آن زیـاد نیـست و در مواردی نیز به عدم ضبط وی اشاره می‌کننـد؛ مـثلاً در مـورد همـام بـن یحیـی می‌گویند: راست‌گوست ولی بدحافظه است؛ هـر چـه از روی کتـابش بخوانـد

---

۱. مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲. مشرق الشمسین، ص ۲۷۱، ر.ک: مقباس الهدایة، ج۲، ص۴۶.

۳. مقباس الهدایة، ج۲، ص۴۷ و تدریب الراوی، ص۲۰۰.

۴. مستند العروة، کتاب الصلاة، ج ۶، ص ۱۵۰ به نقل از وافـی و مجلـسی‌رحمه‌الله؛ الحـدائق، ج۶، ص۳۶۳ و بحار، ج۸۵، ص۲۳۳.

۵. همان و الحدائق، ج۶، ص۳۶۳ عن الفیض الکاشانی قال: «إلاّ أنّ عماراً لا یوثق بأخباره».

درست است و هر چه از حفظ بگوید، ارزش ندارد.[1] ذهبی در مورد ابن ابی لیلی یعنی محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی، در التقریب می‌گوید: راست‌گوست ولی جداً بدحافظه است.[2]

۴. اصل عقلائی، زیرا احتمال کثرتِ سهو و نسیان راوی به معنای احتمال غیر متعارف بودن ذهن اوست که امری نادر و احتمالی ضعیف است و عقلا به آن اعتنا نمی‌کنند مثل احتمال خطا در عادل.

شناخت ایمان راوی: یعنی این‌که او از شیعه امامیه است، نه از اهل سنت یا کیسانی یا زیدی یا فطحی یا واقفی و دیگر منحرفین. یا این‌که به تصریح علمای رجال، صحیح العقیده یا از اصحاب ما و مانند این تعابیر معرفی شده است.

یا از راه قراین، مذهب او معلوم گردد. از جمله قراینی که ادعا شده، توثیق نجاشی همراه با سکوت وی از مذهب راوی[3] و یا سکوت وی از هر که در فهرست خود، او را یاد کرده است.[4] قرینه دیگر، توثیق هر امامی عادل نسبت به شخصی و سکوت از مذهب وی[5] است.

شرایط اعتبار اقوال رجالیین

شرط اول و دوم و سوم این است که عالم رجالی باید عاقل، بالغ و مسلمان باشد، زیرا گواهی فاقد این امور معتبر نیست.

---

۱. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۶۲.

۲. فتح المنان، ص ۲۶۵.

۳. مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۱۴۸ به نقل از محقق شیخ محمد رحمه‌الله.

۴. معجم الرجال، ج ۱، ص ۱۰۳.

۵. وحید بهبهانی قدس‌سره، مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۱۴۸.

۴. ضبط، زیرا فقدان این شرط، اعتماد را از اخبار وی سلب می‌کند.

۵ و ۶. عدالت و ایمان، بر اساس این دو شرط، به ویژه ایمان، اقوال علمای اهل سنت و همچنین اقوال رجالیین شیعه غیر امامیه مثل علی بن حسن بن فضال فطحی و ابن عقدة زیدی حجت نخواهد بود.

البته کسانی که در راوی وثاقت را کافی می‌دانند شرط عدالت و ایمان را معتبر نمی‌دانند.

خلاصه درس سوم

خبر راوی در صورتی حجت است که دارای این شرایط باشد: عقل؛ بلوغ؛ اسلام و ایمان شیعه دوازده امامی که مشهور میان متأخرین، عدم اعتبار این شرط است.

بسیاری از اهل سنت، روایات مخالفین را نمی‌پذیرند و برخی مثل ذهبی تفصیل داده‌اند که اگر صاحب بدعت صغری باشد یعنی تنها عثمان و محاربان با علی عليه‌السلام را بدگویی کند، روایتش مقبول است و اگر صاحب بدعت کبری باشد که همان بدگویی شیخین است، پذیرفته نیست.

به هر حال این اشکال متوجه افرادی مثل ذهبی است که میان شیخین و امیرالمؤمنین عليه‌السلام چه فرقی است که سبّ شیخین مانع قبول روایت است اما سبّ امیر المومنین خیر؟! و چه بسیار نواصب که مورد توثیق شما قرار گرفته و روایتشان مقبول شمرده شده است.

عدالت، همان ملکه پرهیز از گناه کبیره و عدم اصرار بر صغیره است. البته برخی عدالت را شرط نمی‌دانند و وثاقت را کافی می‌دانند. مشهور میان علمای اهل سنت آن‌گونه که سیوطی ادعا کرده، اشتراط عدالت است.

ضبط یعنی از نظر حافظه متعارف باشد.

شناخت صفات راوی از چند راه ممکن است: معاشرت بـا وی؛ شـهرت وی به داشتن صفات معتبره؛ شهادت بیّنه؛ خبر یک عادل؛ تجمیع قراین برای اطمینـان به داشتن صفات.

امتیاز راه اخیر آن است که اولا تقلیدی نیست و ثانیا اطمینان بخش است، هر چند نیاز به فحص و تلاش فراوانی دارد.

باید توجه داشت که قراین اطمینان‌بخش در تحقق شرایط راوی، امور متعـددی است؛ مثل داشتن علـم، دعـای معـصوم بـرای وی، کثـرت روایـت، جـزء مـشایخ محدثین بودن، نقل زیاد بزرگان از وی، مورد قبول و فتوا قرار گرفتن روایـات وی، کثرت روایت کلینی از وی، ترضّی فراوان صدوق بر او و توثیق متأخرین.

بله، شرط بلوغ، عقل و اسلام معمولا مفروض است و نیاز به اثبات ندارد، اما در مورد شرط عدالت، علمای رجال غالبا به کلمه ثقه اکتفا نموده و از آن عـدالت را اراده می‌کنند.

اما شناخت ضابط بودن راوی از راه‌های مختلف امکان‌پذیر است؛ مثـل تتبّـع در روایات او با مقایسه با روایات دیگران، تصریح رجالیین به ضابط بودن وی یـا با اصل عقلائی که نشان از متعارف بودن ذهنی افراد می‌دهد.

شرط ایمان هم باید از تصریح علمای رجال و یا قراین خاص فهمید.

آن‌چه گفته شد در مورد صفات راوی بود، اما علما رجال نیز باید برای مقبول بودن نظرشان، عاقل، بالغ، مسلمان، ثقه و ضابط باشند؛ گرچـه اشـتراط عـدالت و ایمان در حجیت اقوال اینان محل اختلاف است.

پرسش

۱. صفات معتبر در راوی کدام است؟

۲. نظر شیعه و اهل سنت در مورد روایات مخالفین خود چیست؟

۳. منظور ذهبی از بدعت صغری و کبری چیست؟

۴. منظور از برخورد دوگانه اهل سنت با دشمنان صحابه چیست؟

۵. عدالت از نظر شیعه و اهل سنت را تعریف کنید؟

۶. نظر شیعه و اهل سنت در مورد اشتراط عدالت در راوی چیست؟

۷. راه‌های شناخت صفات راوی کدام است؟

۸. تجمیع قراین یعنی چه و امتیاز آن چیست؟

۹. برخی از قراین اطمینان‌بخش در شناخت صفات راوی را ذکر کنید؟

۱۰. ضابط بودن راوی را از چه راهی می‌توان شناخت؟

۱۱. شرایط اعتبار اقوال رجالیین را ذکر کنید؟

منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. اصول علم الرجال، شیخ مسلم داودی (معاصر).

۲. البدایه فی شرح الرعایه، زین الدین بن علی العاملی (م ۹۶۵).

۳. بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی (معاصر).

۴. تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله المامقانی (م۱۳۵۱).

۵. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی (معاصر).

۶. لسان المیزان، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی (م ۸۵۲).

۷. المدخل الی علم الرجال، سید محمد حسین قزوینی (معاصر).

۸. مقدمه معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی قدس‌سره (معاصر).

درس چهارم

بررسی حجیت آرای رجالیین اهل سنت

اقوال رجالیین اهل سنت به چند دلیل برای شیعه حجت نیست:

دلیل اول و دوم: عدم ایمان و عدالت، چراکه نزد بسیاری از امامیه، خبر کسی که این دو صفت را ندارد، مقبول نیست.

دلیل سوم: مجهول بودن. از آن‌جا که اعتبار هر گوینده به احراز وثاقت او نزد شنونده است و از طرفی وثاقت رجالیین از مخالفین نزد ما ثابت نیست. ازاین‌رو در این مورد نمی‌توان به اقوالشان استدلال نمود. افرادی مثل شعبة بن حجاج (م ۱۶۰)، عبدالرحمن بن مهدی (م ۱۹۸)، یحیی بن معین و یا علی بن مدینی (م ۲۳۴) در نزد ما از نظر وثاقت ناشناخته‌اند، هر چند نزد اهل سنت جزء مشاهیر ثقات می‌باشند.

دلیل چهارم: تعصب‌های جاهلانه. بسیاری از متقدمین از رجالیین اهل سنت، به شدت با شیعه عناد و عداوت داشته‌اند و هیچ عاقلی به سخنان اهل عناد، اعتماد نمی‌کند. آنها تمامی شیعه را به صرف عدم ارادت به شیخین، مورد لعن و سبّ و تکذیب قرار می‌دهند. ذهبی می‌گوید: تاکنون از این گروه، مردی راست‌گو و امین ندیده‌ام.[1] ابن حجر

---

۱. تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۶۸۴، رقم ۷۰۵.

می‌گوید: من از این‌که می‌دیدم ایشان (رجالیین اهل سنت) ناصبی را غالباً توثیق می‌کنند اما شیعه را به طور عموم ـ توجه کنید ـ توهین می‌کنند، اشکال به نظرم می‌آمد به ویژه که در حق علی‌ع وارد شده جز مؤمن او را دوست ندارد و جز منافق او را مبغوض نمی‌دارد. سپس در ادامه، سخن علما را این‌گونه توجیه می‌کند: اکثر نواصب به راست‌گویی و عمل به دین مشهورند!! بر خلاف رافضی‌ها، که اکثر آنها دروغ‌گویند و در دین ورع ندارند!![1] می‌بینید که چگونه اعتراف می‌کند که علما رجال ایشان شیعه را مطلقاً توهین می‌کنند! به ویژه اگر رافضی را هر کسی بدانیم که علی‌ع را بر شیخین مقدّم بدارد.[2]

آیا با این حال، می‌توان بر اقوال این افراد که انبوه پیروان اهل بیت‌ع را بی دلیل، دروغ‌گو می‌نامد، اعتماد کرد؟! سیوطی نیز می‌گوید: حق آن است که روایت رافضه و بدگوی سلف پذیرفته نیست.[3] حتی برخی از اهل سنت نیز اعتراف دارند که سخن کسی که با دیگری اختلاف مذهبی دارد حجت نیست.[4]

علاوه بر آن، موارد متعددی را می‌بینیم که افرادی صرفاً به جهت مخالفت مذهبی مورد طعن قرار گرفته‌اند. نجاشی در مورد ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی می‌گوید: از امام باقر و صادق‌ع روایت دارد و تنها معتقد به ایشان است و اهل سنت به این جهت او را تضعیف می‌کنند.[5] یا ذهبی در مورد ابن خراش (م ۲۸۳)

---

۱. تهذیب التهذیب، ج۸، ص۴۱۱، در ترجمه لمازة بن زبّار.
۲. فتح الباری، مقدمه.
۳. تدریب الراوی، ص۲۱۶.
۴. فتح المنان، ص۲۰۹ از سبکی.
۵. فهرس نجاشی، ص۱۴.

بعد از آن‌که او را به حفظ و معرفت می‌ستاید و او را متهم به روایت مطاعن شیخین می‌کند، می‌گوید: «فأنت زندیق معاند للحق فلا رضی الله عنک.»[۱]

دلیل پنجم: حسادت و عداوت. بزرگان اهل سنت حتی یکدیگر را به بهانه‌های واهی مورد اهانت و تضعیف قرار می‌داده‌اند، به همین جهت ذهبی ناچار شده است، این‌گونه اعتراف کند: سخن همتایان در مورد یکدیگر قابل اعتنا نیست، به ویژه اگر بفهمی که به جهت عداوت یا مذهب یا حسادت باشد، و از این امر به جز کسی که خداوند او را نگه دارد نجات نمی‌یابد و من اگر بخواهم می‌توانم کتابچه‌هایی در این زمینه بنویسم.[۲]

معلوم نیست وقتی تضعیف بزرگان نسبت به یکدیگر حجت نباشد، سخن چه کسی را باید پذیرفت؟ آیا کسی که به جهت حسادت و عداوت، دیگری را تضعیف می‌کند ثقه است؟ آیا این معنا را تداعی نمی‌کند که ذهبی می‌خواهد مشکل تضعیف بزرگان رجالی خویش را حل کند؟

ما می‌بینیم که ابو زُرعة عبیدالله بن عبدالکریم از ائمه حفاظ، مسلم بن حجاج را متهم می‌کند که برای شهرت و کسب مقام، صحیح را نوشته است.[۳] یحیی بن معین (م ۲۳۳)، ابو داود را تعریف نمی‌کرد، زیرا وی مطیع علی بن المدینی ـ رجالی معروف و استاد بخاری ـ بود.[۴]

نسائی صاحب سنن و رجالی بزرگ اهل سنت، احمد بن صالح را مذمت می‌کرد با آن‌که همه پیشوایان اهل سنت او را پذیرفته‌اند. البته این کار تنها به

---

۱. تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۶۸۴، رقم ۷۰۵.
۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۱۱.
۳. همان، ص ۲۶۹ ترجمه احمد بن عیسی بن حسّان.
۴. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۰۸ با اندک اختلاف.

این دلیل بود که اجازه حضور در مجلس را به نسائی نداده بود.[۱]

یحیی بن سعید (م ۱۹۸) رجالی مشهور اهل سنت نیز از همام بن یحیی بن زیاد روایت نمی‌گرفت و به او اهمیت نمی‌داد، زیرا در جوانی نزد او شهادت داده بود، ولی همام، او را عادل ندانست. ازاین‌رو از او انتقام گرفت!

عبدالرحمن بن مهدی می‌گفت: یحیی بن سعید به همام بن یحیی ظلم کرده است.[۲]

در مورد مالک بن انس آمده است که وقتی سعد بن ابراهیم، وی را موعظه کرد، بر او خشم کرد و از او روایت نگرفت.[۳]

در ترجمه عبیدالله بن سعید آمده است: محمد بن یحیی از او روایت می‌کرد ولی احادیث وی را کنار گذارد، زیرا روزی نزد وی آمد ولی سعد در مقابل او برنخاست![۴]

این امر چنان رایج و زیاد بود که ذهبی در چندین کتاب خود[۵] و تاج سبکی[۶] تأکید کرده‌اند که نباید به طعن اقران نسبت به یکدیگر اهمیت داد، زیرا امری عمومی و عام البلوی است.[۷]

دلیل ششم: مذموم بودن. بسیاری از بزرگان رجالی اهل سنت، دارای ذمّ و تضعیف

---

۱. همان، ج ۱، ص ۷۱.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۶۱.

۳. همان، ج ۳، ص ۲۷۶.

۴. همان، ج ۵، ص ۳۷۹.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۴۰ و ج ۱۰، ص ۹۲؛ و رسالة: الرواة الثقاة المتکلم فیهم بما لا یوجب ردّهم، ص ۴ و میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۱۱ و ج ۳، ص ۸۱.

۶. در طبقات شافعیه، ج ۲، ص ۲۷۸.

۷. ر.ک: فتح المنان، ص ۱۹۲.

هستند، ازاین‌رو کلام آنها حجت نیست. در ذیل به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. محمد بن سعد (م ۲۳۰). وی صاحب طبقات و کاتب واقدی است که ابن حجر تضعیف او را به جهت اعتماد بر واقدی مردود دانسته است.[۱] از یحیی بن معین نقل می‌کنند که او را در مورد حدیثی تکذیب کرد، با آن‌که ابن حجر در مورد وی می‌گوید: «احد الحفاظ الکبار الثقات».[۲]

۲. خلیفة بن خیاط. وی از ائمه جرح و تعدیل است، عُقیلی می‌گوید: ابن المدینی او را مذمت می‌کرد.[۳]

۳. ابوالفتح الازدی محمد بن الحسین (م ۳۴۷). وی صاحب کتاب بزرگ در الجرح و التعدیل است. ابن حجر می‌گوید: او ضعیف است.[۴]

۴. ابن خراش عبدالرحمن بن یوسف (م ۲۸۳). ذهبی در میزان ج۲، ص۶۰۰ او را به جهت نوشتن کتابی در مثالب شیخین به شدت مورد حمله قرار داده، می‌گوید: او حافظ زمان خود و دارای علم و اطلاع فراوان و احاطه است ولی از علمش استفاده نکرد.[۵]

۵ ابو حنیفه. سفیان ثوری او را ضالّ مضلّ می‌خواند.[۶]

---

۱. همان، ص۱۹۴.

۲. تهذیب التهذیب، ج۷، ص۱۷۰ رقم۶۱۳۰.

۳. ابن حجر در هدی الساری، ر.ک: فتح المنان، ص۱۹۶.

۴. هدی الساری، ر.ک: فتح المنان، ص۱۹۷.

۵. ادامه می‌دهد: «فلا عتب علی حمیر الرافضة و حواثر جَزِّین ومَشْغَراً» (ر. ک: فتح المنان، ص۲۰۰). گویا دو لفظ اخیر نامفهوم و از مهملات است. به هر حال این گونه کلمات مخالف اَدب انسانی و اسلامی و دستور حرمت عرض مسلمان است؛ به ویژه این‌که رجالیین می‌گویند: در مقام جرح باید به مقدار ضرورت اکتفا شود.

۶. فتح المنان، ص۲۰۹.

۶. **بخاری محمد بن اسماعیل**. وی صاحب صحیح (م ۲۵۶) و از رجالیین برجسته اهل سنت است که سه نفر از بزرگان رجال و حدیث یعنی ابوحاتم، ابو زرعه و محمد بن یحیی نیسابوری ذُهلی به جهت اعتقاد وی به مخلوق بودن قرآن، او را مذمت کرده و حدیثش را مردود شمرده‌اند.[۱] عده‌ای گفته‌اند: ذُهلی بعد از جریان طرد بخاری به جهت اعتقاد مذکور، می‌گفت: هر که به خلق قرآن معتقد باشد کافر است.[۲] او علاوه بر اتهام به تدلیس در روایات،[۳] متهم به سرقت و خیانت نسبت به استادش علی بن مدینی و فریب خانواده وی در گرفتن کتاب ابن مدینی و استنساخ از وی نیز می‌باشد.[۴] به جهت تضعیف ذُهلی بود که مسلم (صاحب صحیح) و ابو زرعة الرازی (عبیدالله بن عبدالکریم از ائمه حفّاظ) و ابو حاتم، بخاری را رها کردند. ذهبی، بخاری را در کتاب الضعفاء و المتروکین ذکر کرده است.[۵]

۷. **مالک بن انس** (م ۱۷۹). وی در فقه و رجال از ائمه اهل سنت است که مورد طعن عده‌ای از اهل علم قرار گرفته است، آن‌هم به جهت آزادی زبان او در مورد گروهی که به صلاح و دیانت و وثاقت و امانت معروف هستند.[۶] گفته‌اند: سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن، در مورد نسب

---

۱. الجرح و التعدیل؛ ر.ک: فتح المنان، ص۲۰۹.
۲. ابن حجر عسقلانی در مقدمه فتح الباری، ر.ک: کشف حقیقت، ص۲۳۳.
۳. میزان الاعتدال، ج۴، ص۱۲۲، و ابن حجر در کتاب تعریف اهل التقدیس به مراتب الموصوفین بالتدلیس، ر.ک: دلائل الصدق، ج۱، ص۵۴.
۴. تهذیب التهذیب، ج۹، ص۵۴، که در آینده در بحث سبب تألیف صحیح بخاری مشروح آن خواهد آمد.
۵. فتح المنّان، ص۲۲۰.
۶. تهذیب الکمال، ر.ک: کشف حقیقت، ص۱۴۲.

مالک سخن می‌گفت[۱] و ازاین‌رو مالک از او روایت نگرفت.[۲]

سفیان ثوری می‌گوید: مالک اهل حدیث نیست. ابن عبدالبر هم می‌گوید: ابن ذؤیب در مورد مالک بن انس سخن تند و خشنی گفته است که دوست ندارم ذکر کنم.[۳]

۸. احمد بن حنبل (م ۲۴۱). با همه مدح و تمجیدی که از او شده است، در مسئله خلق قرآن چنان سخت‌گیری می‌کرد که هر کس قرآن را مخلوق می‌دانست، مردود می‌شمرد و این مسئله را همتای توحید قرار می‌داد. حتی پا را از این فراتر نهاده هر که در این مسئله توقف می‌کرد را مردود شمرده می‌گفت: واقفی مشؤوم و من دوست ندارم روایت از کسی که در آن آزمایش پاسخ داده است مثل یحیی بن معین. مَقبلی هم می‌گوید: در این کار خیانت در سند است.[۴]

احمد بن حنبل قائل به خلق قرآن را کافر می‌دانست و توبه او را نمی‌پذیرفت و جنازه‌اش را تشییع نمی‌کرد و بر او نماز نمی‌خواند و احکام کفار را بر او جاری می‌کرد.[۵]

---

۱. زیرا گفته‌اند وی سه سال بعد از فوت پدرش متولد شده و در این مدت مادرش به او باردار بوده است. ر.ک: تهذیب الکمال، ج۱۷، ص۳۸۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج۸، ص۱۳۲ و دلائل الصدق، ج۱، ص۲۹ پاورقی.

۲. تهذیب التهذیب، ج۳، ص۲۷۷ و ر.ک: دلائل الصدق، ج۱، ص۲۹.

۳. جامع فضائل العلم، ج۲، ص۱۵۸؛ ر.ک: الامام الصادق، ج۲، ص۴۹۸.

۴. العتب الجمیل، ص۱۰۲، از محمد بن عقیل (م ۱۳۵۰) به نقل از مقبلی صالح بن مهدی (م ۱۱۱۰) در العلم الشامخ؛ ر.ک: دلائل الصدق، ج۱، ص۳۱ و در فتح المنان، ص۳۰۶ نیز به تشدّد او در مورد کسانی که در لفظ قرآن سخن گفته‌اند اشاره کرده است و همچنین در تهذیب التهذیب، ج۱۱، ص۲۵۱ و ج۹، ص۳۰۲.

۵. الامام الصادق، ج۱، ص۲۰۱.

ابن حجر نقل می‌کند که به ابن معین گفته شد: احمد می‌گوید: علی بن عاصم دروغ‌گو نیست. ابن معین گفت: نه به خدا سوگند، هرگز ـ علی بن عاصم ـ نزد او ثقه نبوده است و از او حدیثی نقل نکرده است، چگونه امروز نزد او ثقه گردیده است؟![1]

علی بن مدینی نسبت به احمد بن حنبل بدبین بود و هرگاه حدیثی از او در کتابش می‌دید می‌گفت: این را کنار بگذار. و نیز به نماز وی نمی‌رفت... .[2]

۹. علی بن عبدالله بن جعفر ابن المدینی (م ۳۴۳). وی استاد بسیاری از بزرگان مثل بخاری، نسائی و ترمذی بوده است که فراوان از او تمجید کرده‌اند، با این حال احمد بن حنبل و پیروان او همچون ابو زرعه و ابو خثیمه، وی را به جهت مسئله خلق قرآن بدگویی کرده‌اند.[3] اصمعی به او می‌گفت: به خدا سوگند که تو اسلام را به پشت خود رها می‌کنی.[4] احمد بن حنبل وی را در نقل حدیثِ ولید بن مسلم تکذیب کرد و گفت: دروغ می‌گوید.[5]

وی به دلیل اظهار مخلوق بودن قرآن، تکفیر شد و احمد به بدگویی وی پرداخت و ابو زُرعه و ابو خُثیمه نیز روایت او را ممنوع کردند،[6] ولی بعداً توبه کرد و اظهار داشت که کارش از روی تقیه و ترس بوده است.[7]

---

۱. تهذیب التهذیب، ج۵، ص۷۰۸؛ ر.ک: دلائل الصدق، ج۱، ص۳۰ و اضافه می‌کند که این سخن صریح در اتهام ابن معین به احمد و تکذیب اوست.

۲. تهذیب التهذیب، ج۵، ص۷۱۴.

۳. همان، ص۷۱۵.

۴. همان، ص۷۱۳.

۵. همان، ص۷۱۴.

۶. همان، ص۷۱۵ و ۷۱۶.

۷. همان، ص۷۱۴ و ۷۱۵. البته از این مسئله فهمیده می‌شود که تقیه در نزد اهل سنت نیز بوده است حتی در اظهار آنچه معتقد به کفر آن هستند، هر چند از مسلمان باشد.

از ابراهیم حربی پرسیدند: آیا ابن مدینی متهم به دروغ‌گویی است؟ گفت: نه، ولی ضمن حدیثی، کلمه‌ای را برای خوش‌آمد ابن ابی دؤاد[1] به آن زیاد کرد! پرسیدند: آیا در مورد احمد بدگویی می‌کرد؟ گفت: نه، فقط وقتی در کتاب خود، حدیثی از احمد می‌دید برای خوشایند ابن ابی دؤاد می‌گفت: این را کنار بگذار.[2] ولی علامه مظفر قدس سره می‌گوید: کسی که در حدیث، چیزی را به دروغ اضافه می‌کند و روایت معتبر و صحیح را به خاطر دنیا و رضایت اهل دنیا، باطل می‌داند و کنار می‌گذارد، در مورد توثیق و تضعیف افراد، قابل اعتماد نیست و تأمینی از متابعت هوی ندارد.[3]

۱۰. یحیی بن معین (م ۲۳۳). وی جزء علمای بزرگ رجالی و حدیثی اهل سنت است که از اساتید بخاری و مسلم و بزرگان دیگر به شمار می‌رود. در مورد او گفته شده است: امام مطلق در جرح و تعدیل است و دیگران به سخن او رجوع می‌کنند و بلکه گفته‌اند: هر که را یحیی در موردش سکوت کند ثقه است و هر که در مورد وی بدگویی کند کذاب است.[4]

با این حال، احمد بن حنبل به جهت مسئله خلق قرآن، اخذ روایت از او را جایز نمی‌دانست وعلی‌القاعده می‌باید وی را کافر نیز بداند، زیرا احمد و پیروان او هر که با ایشان مخالف باشند را کافر می‌دانستند.

---

۱. القاضی ابو عبدالله احمد بن فرج بصری (م ۲۴۰) معاصر ابن مدینی، که از جانب معتصم و واثق و برخی ایام متوکل قاضی بود و در مسئله قرآن مردم را با ضرب و قتل مجازات می‌کرد، ر.ک: اخبار القضاة، ج۳، ص۲۹۴؛ تاریخ بغداد، ج۴، ص۱۴۲؛ وفیات الاعیان، ج۱ ص۸۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج۱۱، ص۱۶۹؛ دلائل الصدق، ج۱، ص۳۳ و ۳۴.

۲. تهذیب التهذیب، ج۵، ص۷۱۴ پاورقی.

۳. دلائل الصدق، ج۱، ص۳۴.

۴. فتح المنان، ص۲۸۱.

ابو داود به یحیی بن معین دشنام می‌داد و می‌گفت: هر که متعرض مردم شود، متعرض او می‌شوند.[۱] ابو زرعه نیز در مورد وی می‌گفت: از علمش بهره نبرد، زیرا درباره مردم، بَد می‌گفت.[۲] احمد بن حنبل می‌گفت: دوست ندارم از او چیزی بنویسم.[۳] وی در ادامه می‌گوید: یحیی بن معین به شجاع بن ولید گفت: یا کذّاب! شجاع گفت: اگر من دروغ‌گویم که هیچ، وگرنه خداوند رسوایت کند. احمد بن حنبل می‌گوید: فکر می‌کنم به نفرین آن شیخ دچار شده باشد.[۴] این ابن معین همان است که وقتی شنید ابو ازهر نیسابوری، حدیث پیامبرﷺ در مورد علیؑ را که فرمود: «أنت سیّد في الدنیا، سیّد في الآخرة» نقل کرد،[۵] وی در جلسه‌ای که ابو ازهر هم بود، صدا زد: این دروغ‌گوی نیسابوری کیست که از عبد الرزاق این حدیث را نقل می‌کند؟! ابو ازهر برخاست و گفت: منم. یحیی خندید و گفت: نه، تو دروغ‌گو نیستی. آن‌گاه از سلامت حدیث تعجب کرد و گفت: گناه در این حدیث از دیگری است.[۶]

۱. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۵۰ و ج ۹، ص ۳۰۲.
۲. همان، ج ۹، ص ۲۹۹.
۳. همان، ص ۳۰۲ و میزان الاعتدال، ج ۷، ص ۲۲۲.
۴. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۶۰۲، با اندک اختلاف و میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۶۵.
۵. بزرگان اهل سنت روایت کرده‌اند؛ مثل حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۸ و آن را صحیح و مطابق شرایط بخاری و مسلم شمرده است.
۶. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۴.
آیا کسی که نادیده، این‌گونه افراد را متهم به دروغ می‌کند قابل اعتماد است؟ مگر آن‌که گفته شود وی از متن حدیث یعنی فضیلت امیرالمؤمنینؑ به دروغ بودن راوی پی برده است، زیرا هر که مدح امیرالمؤمنین را بکند نزد او دروغ‌گوست؟ با وجود آن‌که فهمید اشتباه کرده، باز می‌گوید: گناه برای دیگری است، با آن‌که رجال سند همگی از بزرگان و افراد ثقه و معتبر هستند (ابو الازهر احمد بن ازهر عن عبد الرزاق بن همام عن معمر بن راشد عن

۱۱. شعبة بن الحجاج (م ۱۶۰). او را امام الائمه و امام المتقین خوانده‌اند. وی متهم به کثرت غیبت است. هشیم می‌گفت: ما با شعبه مجالست نمی‌کردیم زیرا ما را در غیبت می‌انداخت.[1] یزید بن هارون می‌گفت: اگر شعبه را می‌دیدید از او حدیث نمی‌نوشتید، او بسیار غیبت می‌کرد، به گونه‌ای که در مورد ابن مسعود می‌گفت: وی بسیار سوگند یاد می‌کرد.[2] وی کمتر کسی را از محدثین قبول داشت و می‌گفت: اگر من بخواهم از فرد ثقه برای شما حدیث بگویم از سه نفر نیز حدیث نمی‌گویم.[3] چون در بصره به او گفتند از ثقات اصحاب خود حدیث نقل کن، گفت: اگر از ثقات اصحاب خودم حدیث بگویم از تعداد اندکی از شیعه خواهم گفت و نام چهار نفر را برد.[4]

الزهری محمد بن مسلم عن عبیدالله بن عبد الله بن ابی ثور عن عبدالله بن عباس قال: نظر النبی صلی الله علیه و آله إلی علی علیه السلام فقال: أنت سیّد في الدنیا، سیّد في الآخرة...).

از عجایب آرای ابن معین آن‌که وی محمد بن ادریس امام شافعیه را قابل اعتماد نمی‌دانست، از وی پرسیدند: آیا شافعی دورغ می‌گفت؟ گفت: حدیثش را دوست ندارم. بلکه خطیب از او نقل کرده که گفته است: شافعی ثقه نیست و ازاین‌رو برخی او را با شعر هجو کرده‌اند:

ولابن معین في الرجال وقیعة   یسأل عنها والملیک شهید...

او شافعی را از جهت تشیع مذمت کرده است و احمد بن حنبل به او گفت: از کجا فهمیدی که شافعی شیعی است؟ گفت: دیدم شافعی در بحث قتال با اهل بغی، از اول تا آخر به علی بن ابی طالب استدلال می‌کند، و احمد جواب داد: شگفت از تو، علی بن ابی طالب، اولین نفری بود از این امت که به جنگ با اهل بغی مبتلا شد. یحیی بن معین با شنیدن این سخن، خجالت کشید. فخر رازی می‌گوید: یحیی بن معین بسیار نسبت به شافعی حسد می‌ورزید و احمد بن حنبل را در مورد احترام شافعی سرزنش می‌کرد (ر. ک: الامام الصادق، ج۳، ص۲۴۳ و ۲۵۲).

۱. الکامل في ضعفاء الرجال، ج۱، ص۱۵۲.

۲. همان.

۳. همان، ص۱۵۴.

۴. همان.

۱۲. محمد بن حبان بُستی ابو حاتم (متوفی ۳۵۴). وی صاحب کتاب الثقات و معرفة المجروحین والضعفا است، ذهبی از یحیی بن عمار نقل می‌کند که گفت: ما او را از سجستان بیرون کردیم، وی علم زیادی دارد، اما دین خوبی ندارد. همچنین نقل می‌کند: بر این سخن ابن حبان که گفته است: پیامبری علم و عمل است، اعتراض کردند و او را به زندقه محکوم کرده و مهجور نمودند، و گزارش را به خلیفه دادند و او دستور به قتل وی داد.[1]

ذهبی در مورد وی می‌گوید: گاهی چنان فرد ثقه را مورد حمله قرار می‌دهد که نمی‌داند از دهانش چه خارج می‌شود.[2] وی در جانب جرح و تعدیل زیاده‌روی می‌کرد.[3]

۱۳. جوزجانی، ابراهیم بن یعقوب (م ۲۵۹). وی از ائمه جرح و تعدیل است و ذهبی در کتاب‌های خود او را از ائمه جرح و تعدیل و ثقه می‌شمارد و اعتراف می‌کند که وی ناصبی است و عداوت خود را علنی کرده است. می‌گوید: وی به حضرت علی علیه‌السلام زیاد ناسزا می‌گفته است.[4]

آری امثال این ناصبی که به حکم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منافق است و قرآن صریحاً دستور می‌دهد که از منافقان برحذر باش، چگونه می‌توانند ثقه و محور جرح و

---

۱. میزان الاعتدال، ج۶، ص۹۹.

۲. همان، ج۱، ص۲۷۴ ترجمه افلح بن سعید؛ ر.ک: فتح المنان، ص۲۸۴.

۳. فتح المنان، ص۲۹۶.

۴. «الثقة الحافظ أحد أئمة الجرح والتعدیل... کان شدید المیل إلي مذهب أهل دمشق فی التحامل علي علی (رضي الله عنه)» (میزان الاعتدال، ج۱، ص۷۵ و ۷۶ رقم ۲۵۷).

روزی اصحاب حدیث کنار خانه‌اش بودند، کنیزکی می‌خواست مرغکی ذبح کند، کسی را پیدا نمی‌کرد، جوزجانی گفت: سبحان الله، برای یک مرغک کسی پیدا نمی‌شود آن را ذبح کند، ولی علی در یک نیمروز بیست و چند هزار نفر را ذبح کرد! (تهذیب التهذیب، ج۱، ص۱۹۹، رقم ۳۰۰).

تعدیل باشند. ابن حجر می‌گوید: علت دشمنی جوزجانی با اهل کوفه، اختلاف در عقیده است. عاقل وقتی در مذمت وی در مورد اهل کوفه دقت می‌کند تعجب می‌کند، زیرا وی به شدت در نصب ـ عداوت حضرت علی‌ؑ ـ منحرف است و اهل کوفه به شیعه بودن مشهورند... .[1]

۱۴. عمرو بن علی ابوحفص الصیرفی الفلاس (م ۲۴۹). وی صاحب کتاب تاریخ و کتاب ضعفاء است.

علی بن مدینی که خود از بزرگان رجالیین اهل سنت است به شدت به فلاس بد می‌گفت.[2] او نیز در مورد علی بن مدینی بدگویی می‌کرد. صالح جزره می‌گوید: من در بصره میان محدثین، بزرگ‌تر از خیاط و ابو حفص فلاس ندیدم و هر دو متهم بودند. مسلمه بن قاسم می‌گفت: علی بن مدینی در فلاس و روایت وی از یزید بن زریع طعن می‌زد.[3]

۱۵. سفیان بن سعید بن مسروق ثوری (م ۱۶۱). ذهبی در مورد او می‌گوید: متفق علیه است و او را امیرالمؤمنین در حدیث[4] و برتر از مالک در هر چیزی[5] و شخصیتی شمرده‌اند که جز او مورد اجماع امت بر رضا و صحت نیست.[6] با این حال ذهبی می‌گوید: در حدیث تدلیس می‌کرد.[7] ابن

---

۱. لسان المیزان، ج ۱، ص۱۶؛ ر.ک: فتح المنان، ص ۲۸۱.

۲. «قال: لو وجدت قوة لخرجت إلي البصرة فبلت علي قبر عمرو بن علي!» (تهذیب التهذیب، ج۵، ص ۷۱۵).

۳. تهذیب التهذیب، ج۶، ص۱۸۸.

۴. تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص۲۰۴ و تهذیب التهذیب، ج ۳، ص۳۹۹.

۵. همان.

۶. تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص۲۰۴.

۷. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۴۴.

حجر از ابن مبارک نقل می‌کند: سفیان، حدیثی نقل کرد. نزد او رفتم، مشغول تدلیس بود. وقتی مرا دید خجالت کشید و گفت: از تو روایت می‌کنیم؟ ابن معین هم می‌گوید: مرسلات سفیان مثل باد است.[1] از سفیان نقل شده که می‌گفت: اگر بخواهیم حدیث را آن‌گونه که شنیده‌ایم بگوییم، یک حدیث هم نخواهیم گفت.[2] شعبه می‌گفت: وقتی سفیان از کسی که نمی‌شناسید برای شما حدیث نقل کرد از او نپذیرید، زیرا از مثل ابی شعیب المجنون برای شما حدیث می‌گوید.[3]

این سفیان در کتب رجالی شیعه مورد مذمت قرار گرفته است. او در روایاتی در مورد لباس حضرت صادقؑ به آن حضرت اعتراض کرد و گفت: می‌روم و حضرت را توبیخ و سرزنش می‌کنم. حضرت صادقؑ ضمن جواب اعتراض او، لباس زیر خود را نشان داد که زبر بود و فرمود: این را برای خودم پوشیدم و آن را برای مردم، سپس حضرت لباس او را کنار زد، زیرش لباس نرم و لطیف بود و روی آن لباس زبر، فرمود: این لباس را برای مردم پوشیدی و لباس زیر (نرم و لطیف) را برای خودت مخفی کردی! امام باقرؑ به گروهی که از جمله آنها ابوحنیفه و سفیان ثوری بود نگاه کرد و فرمود: اینهایند که مانع دین خدایند، بدون هر گونه

۱. تهذیب التهذیب، ج۳، ص۳۹۷. قال الخطیب: کان الا عمش وسفیان الثوری یدلّسان تدلیس التویة وهو شرّ انواع التدلیس واقبحه وقال المحافظ ابن حجر: لا شکّ انّه جرح وان وصف به الثوری والاعمش فلا اعتذار (ر.ک: اثناج ۱۵/۱)

۲. تذکرة الحفاظ، ج۱، ص۲۰۵.

۳. هامش، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج۱۳، ص۲۲۵، به نقل از ضحفاءالعقیلی، ابو شعیب المجنون نامش صلت بن دنیار ازدی است که بزرگان اهل سنت اورا به شدت تضعیف کرده‌اند.

هدایتی از خداوند و کتاب مبین. آن‌گاه آنان را به شدت مذمت کرد.[1]

۱۶. یحیی بن سعید قطّان ابو سعید البصری (م ۱۹۸). او از ائمه بزرگ حدیث نزد اهل سنت است.

وی در جوانی نزد همام بن یحیی شهادت داد، اما او را عادل ندانست، ازاین‌رو یحیی بر او خشمگین شد و انتقام گرفت.[2] احمد بن حنبل می‌گفت: ندیدم یحیی بن سعید را در مورد کسی بدبین‌تر از حجاج و ابن اسحاق و همام باشد، هیچ‌کس نمی‌توانست در مورد اینها با وی سخن گوید.[3] قبلا دیدیم که عبدالرحمن بن مهدی تصریح کرد که یحیی بن سعید بی‌جهت همام بن یحیی را تضعیف می‌کرد و به او ستم می‌نمود.[4]

ابن حجر وی را بسیار خیره‌سر و سرسخت (تعنّت) در مورد راویان معرفی کرده

---

۱. پاورقی کافی، ج۱، ص۳۹۲؛ ر.ک: قاموس الرجال، ج۵، ص۱۴۴.

در روایتی آمده است: وقتی با اصرار از حضرت صادق علیه السلام حدیثی گرفت، پس از رفتن حضرت، رفیق آن حضرت، حدیث را برایش معنا کرد، و گفت: امام صادق بر گردنت چیزی گذاشت که هرگز از تو جدا نمی‌شود... سپس توضیح داد که منظور حضرت، لزوم اطاعت و متابعت از علی بن ابی طالب بوده است. سفیان، حدیث نوشته شده را پاره کرد و گفت: به هیچ‌کس مگو (الکافی، ج۱، ص۴۰۳؛ قاموس الرجال، ج۵، ص۱۴۵).

از وی سخنان و رفتار ناهنجاری نقل شده است که نشانه تعصب و جهالت او است. وی می‌گفت: هر که علی را بر ابوبکر و عمر مقدم دارد، به مهاجرین و انصار توهین کرده و می‌ترسم که هیچ عملی برایش سود ندهد و چون در مورد مردی که ابوبکر و عمر را دوست دارد ولی علی را بیشتر دوست دارد پرسیدند، گفت: این مرد مریض است و باید به او دارو داد (حلیة الاولیاء، ج۷، ص۳۲ و ۲۷؛ ر.ک: قاموس الرجال، ج۵، ص۱۵۱).

به هر حال امثال وی هرگز قابل اعتماد نیست به ویژه در مورد پیروان اهل بیت علیهم السلام.

۲. تهذیب التهذیب، ج۹، ص۷۶؛ ر.ک: دلائل الصدق، ج۱، ص۳۲.

۳. میزان الاعتدال، ج۷، ص۹۲ رقم ۹۲۶۱.

۴. تهذیب التهذیب، ج۱۱، ص۶۱.

است؛ به ویژه در مورد اَقران و همتایان.[۱] ذهبی مکرر وی را به تعنّت شدید موصوف کرده و گفته است: یحیی جداً در مورد راویان، خیره سر و سرسخت است.[۲]

از علائم انحراف و ضعف و تعنّت و جهالت وسیع یحیی بن سعید آن‌که وی حضرت صادق‌علیه‌السلام را توثیق نکرده و گفته است: مجالد نزد او از حضرت، محبوب‌تر است و گفته: در نفس من از او چیزی است.

این مجالد بن سعید که یحیی بن سعید، او را بر حضرت صادق‌علیه‌السلام ترجیح می‌دهد، خودش و عبدالرحمن بن مهدی و احمد بن حنبل و ابن معین، او را تضعیف کرده‌اند.[۳]

شما نهایت عناد و فضاحت یحیی بن سعید را وقتی متوجه می‌شوید که بدانید ذهبی با آن‌همه عناد با اهل بیت‌علیهم‌السلام که او را ناصبی نیز شمرده‌اند[۴] و خواهد آمد که وی در اوج تعنّت و تعصب است، با این حال، در مورد امام صادق‌علیه‌السلام می‌گوید: «احد الائمه الاعلام برّ صادق کبیر الشأن...».[۵]

اما یحیی بن سعید، راضی نیست حضرت را حتی مثل فرد ضعیفی چون مجالد قرار دهد.

عجب از ذهبی است که وقتی آن جمله یحیی را در مورد حضرت صادق‌علیه‌السلام نقل می‌کند، به هیچ وجه پاسخی به آن نمی‌دهد و اعتراضی

---

۱. هدی الساری، ص۴۲۴؛ ر.ک: فتح المنان، ص۲۸۰.

۲. میزان الاعتدال، ج۲، ص۱۷۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج۹، ص۵۵۸ و در ترجمه قطان تصریح می‌کند که اگر او کسی را سهل‌انگار و بدحافظه خواند، باید تأمل کرد و دید دیگران چه می‌گویند... (ر. ک: فتح المنان، ص ۲۸۰).

۳. تهذیب التهذیب، ترجمه مجالد بن سعید کوفی.

۴. العتب الجمیل، ص۱۰۲.

۵. میزان الاعتدال، ترجمه حضرت، ج ۱، ص۴۱۴.

نمی‌کند،[۱] با آن‌که وقتی از عُقیلی نقل می‌کند که علی بن مدینی را در ردیف ضعفا قرار داده است می‌گوید: ای عُقیلی آیا تو عقل نداری؟ آیا می‌دانی در مورد چه کسی سخن می‌گویی؟[۲] اما در مورد جمله زشت یحیی بن سعید در مورد امام صادق علیه السلام هیچ‌گونه پاسخی نمی‌دهد، نه تُند و نه ساده!!

۱۷. ذهبی: ابو عبدالله محمد بن احمد شافعی (م ۷۴۸). وی از ائمه رجال متأخرین است که فراوان در مدح وی سخن گفته‌اند، با این حال از تعصب عجیبی به همراه سوء ادب و رکاکت لفظ و تیزی زبان برخوردار است و ما قبلا جملاتی را از او نقل کرده‌ایم که شاهد این مدعاست. اینک به کلام شاگرد وی **تاج سبکی** اشاره می‌کنیم. وی می‌گوید: شیخ ما ذهبی دارای علم و دیانت است ولی بر اهل سنت [تا چه رسد به شیعه] تهاجم گسترده‌ای دارد و جایز نیست که بر او اعتماد شود. او شیخ و معلم ماست ولی پیروی از حق شایسته‌تر است. وی با تعصب گسترده به جایی رسید که از آن حیا می‌شود. من بر او از جانب اکثریت علمای مسلمان و حاملان شریعت واهمه دارم، زیرا اغلب آنها اشعری هستند و او وقتی به اشعری می‌رسد، هیچ فروگذار نمی‌کند و من معتقدم که اینان روز قیامت، دشمنان وی خواهند بود.[۳]

در کتاب العتب الجمیل، صفحه ۱۱۳ بعد از ناصبی شمردن ذهبی به نقل از سبکی شاگرد وی، قصیده‌ای از مَقبلی نقل می‌کند که در آن آمده است:

وشاهدی کتب اهل الرفض أجمعهم والناصبین کأهل الشام کالذهبی[۴]

---

۱. المغنی في الضعفاء، ج۱، ص۱۳۴، رقم۱۱۵۶.

۲. میزان الاعتدال، ج۳، ص۱۴۰؛ ر.ک: فتح المنان، ص۲۷۳.

۳. طبقات الشافعیة، ج۱، ص۱۹۰؛ ر.ک: فتح المنان، ص۲۹۰.

۴. دلائل الصدق، ج۱، ص۳۸۴.

مسرفین در جرح از اهل سنت

عده‌ای از رجالیین بزرگ اهل سنت در نزد خود ایشان به عنوان مُسرِف یا متعنّت در جرح و تضعیف، شناخته شده و گفته‌اند: در مورد تضعیف اینان اگر منفرد هستند باید درنگ شود، در فتح المنّان آمده است:

عده‌ای از پیشوایان جرح و تعدیل هستند که در این مسئله سخت‌گیری دارند و با کمترین ضعفی، راوی را تضعیف می‌کنند، مثل این‌گونه افراد توثیقشان معتبر است.[۱] اما اگر کسی را تضعیف کنند معتبر نیست مگر آن‌که فرد منصف و معتبری با او موافق باشد (اینان اهل انصاف و افراد معتبر نیستند). سپس ادامه می‌دهد: از جمله ایشان ابو حاتم (محمد بن ادریس م ۲۷۷)، نسائی (احمد بن علی م ۳۰۳)، ابن معین (یحیی بن معین م ۲۳۳)، ابن قطان (علی بن محمد بن عبد الملک م ۶۲۸)، یحیی القطان (یحیی بن سعید م ۱۹۸)، ابن حِبّان (ابو حاتم محمّد بن حبان م ۲۵۴) هستند، که هر عاقلی باید در روایاتی که اینها در تضعیف کسی منفرد هستند دقت و تحقیق کند.[۲]

این کلام به‌خوبی نشان می‌دهد که بزرگانی همچون ابن معین و یحیی بن سعید که از اعلام متقدم جرح و تعدیل هستند، اهل انصاف و اعتبار نمی‌باشند تا چه رسد به بقیه.

از جمله این مسرفین ابراهیم بن یعقوب جوزجانی ناصبی (م ۲۵۹)[۳] و ذهبی محمد بن احمد (م ۷۴۸) است.[۴]

در فتح المنّان با عنوان متشدّدون نام عده‌ای را ذکر می‌کند:

---

۱. البته این نظر نیز جای تأمل دارد، چراکه ممکن است در مورد وثاقت نیز مبنایی اشتباه داشته باشد؛ مثل ابن حبان که در هر دو جهت زیاده‌روی دارد؛ چنان‌که بیان شد. برخی در بحث ابن غضائری به این نکته اشاره کرده‌اند (کلیات في علم الرجال، ص ۱۰۳).

۲. فتح المنان، ص۲۰۶؛ ر.ک: کلام الذهبی، ص۲۷۷.

۳. لسان المیزان، ج ۱، ص۱۶.

۴. فتح المنان، ص ۲۹۰.

شعبة بن حجاج، مالک بن انس؛ یحیی بن سعید القطان؛ یحیی بن معین؛ ابو حاتم رازی محمد بن ادریس؛ جوزجانی (ناصبی)؛ ابن خراش عبدالرحمن بن یوسف؛ نسائی احمد بن شعیب؛ ابن حبان؛ ابوالفتح الازدی محمد بن الحسین (م۳۷۴)؛ ابن حزم الظاهری (م۴۵۶)؛ ابن القطان علی بن محمد بن عبد الملک (م۶۲۸).[۱]

از جمله آنها احمد بن حنبل است که قبلا دیدیم با کسانی که در مسئله لفظ قرآن مخالف او بودند به شدت برخورد می‌کرد و چه بسا آنها را تکفیر می‌نمود.[۲] ابن عدی عبدالله بن عدی جرجانی (م ۳۶۵) هم که در مورد حنفیه بسیار سخت‌گیر بود.[۳]

دلیل هفتم: اجتهاد در جرح و تعدیل. در بحث آینده خواهیم دید که نظر مشهور علمای شیعه آن است که سخن رجالیین باید بر مبنای حس باشد نه حدس، یعنی آن‌چه خود دیده‌اند یا از عادلی که او دیده یا شنیده یا در کتابش نوشته، گرفته باشند، وگرنه سخنانی که بر مبنای اجتهاد و نظر و از روی قراین غیر حسی باشد قبول نیست. متأسفانه آرای رجالیین اهل سنت، اجتهادی است، آن‌گونه که ذهبی می‌گوید: اختلاف علما در توثیق و تضعیف به جهت مراتب قوت و ضعف آنهاست و هر کدام به حسب اجتهاد و قوه معارف خود حکم می‌کند.[۴] منذری هم می‌گوید: اختلاف علمای رجال مثل اختلاف فقها بر اساس اجتهاد است.[۵]

---

۱. همان، ص۲۷۹، المتشدّدون.

۲. همان، ص۳۰۶.

۳. همان.

۴. الموقظة، ص۸۴؛ ر.ک: فتح المنان، ص۲۷۶.

۵. فتح المنان، ص۲۷۶.

لذا آرای یحیی بن معین مختلف است و چون عباس دوری، عثمان دارمی، ابو حاتم و دیگران دلیلش را از او پرسیدند، او هر کدام را مطابق اجتهاد خویش پاسخ داد، به همین جهت آرای او در مورد برخی، گوناگون شده است.[1]

این اجتهادها علاوه بر این‌که برای دیگران حجت نیست، بر مبانی محکمی نیز استوار نمی‌باشد که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

۱. مالک بن انس، حدیث کسی را که اهل فن حدیث نبود نمی‌پذیرفت.[2]

۲. احمد بن حنبل و اسحاق و ابوحاتم، روایت کسی را که برای بیان حدیث، اجرت بگیرد نمی‌پذیرفتند.[3]

۳. عده‌ای هم حدیث کسی را که احادیث شاذ و ناپسند را به طور فراوان روایت کند، مردود می‌شمردند.[4]

سیوطی، کسانی را که به فلسفه و منطق اشتغال دارند را ملحق به اهل بدعت می‌داند و عده‌ای را بر این اساس معرفی می‌کند.[5]

ابوالعرب صقلی می‌گوید: هر که صحابه را دوست نداشته باشد ثقه نیست.[6]

ابو داود سجستانی، از عبد الوارث روایت نمی‌کرد، زیرا وی عمرو بن عبید معتزلی را بهتر از ایوب و یونس می‌دانست.[7]

---

۱. ذكر من يعتمد قوله في الجرح والتعديل، ص۱۷۲، از ذهبی؛ ر.ک: فتح المنان، هامش ص۲۷۴.

۲. با آن‌که از نظر شرع و عقلاء سخن ثقه مقبول است و ازاین‌رو دیگران این شرط را نپذیرفته‌اند.

۳. تدریب الراوی، ص۲۲۳.

۴. همان، ص۲۲۴.

۵. همان، ص۲۱۶.

۶. العتب الجميل، ص۱۰۷.

۷. دراسات في منهج النقد، محمد علی قاسم عمری، ص۲۷۳.

گفته‌اند: هر که بدی‌های افراد عدول مشهور از بزرگان متأخر را ذکر کند، حدیث او نزد محدثین متروک است.[۱]

ابن حبان هر که را که یک نفر ثقه از او روایت کند، ثقه می‌دانست،[۲] ولی در نزد دارقطنی، عادل کسی است که دو نفر ثقه از او روایت کنند.[۳]

به شعبه، عالم بزرگ رجالی و متقدم، گفته شد: چرا حدیث فلانی را رها کردی؟ گفت: دیدم روی استری سوار است و به تاخت می‌رود.[۴]

از مسلم بن ابراهیم در مورد حدیث صالح المری پرسیدند، گفت: با صالح چه کار داری؟ روزی نام او را نزد حماد بن سلمه بردند، خون از بینی او جاری شد![۵]

یا ابن حجر، عمارة بن جُوَین را تکذیب می‌کرد، چون روایت تکفیر عثمان را نقل کرده است.[۶]

ابن مدینی در ترجمه عمرو بن عبد الغفار می‌گوید: رافضی است و به همین جهت او را رها کردم.[۷]

شعبی، حارث بن عبدالله الاعور تابعی جلیل القدر را به جُرم افراط در محبت علی علیه‌السلام کذاب خوانده است.[۸]

---

۱. همان.
۲. لسان المیزان، ج۱، ص۱۴ و فتح المنان، ص۲۹۷.
۳. همان، ص۳۰۵.
۴. فتح المنان، ص۲۰۷.
۵. همان.
۶. ر.ک: دلائل الصدق، ج۱، ص۱۹۹.
۷. میزان الاعتدال، ج۳، ص۲۷۲.
۸. ابن حجر و ابن عبد البرّ ر.ک: البیان، محقق خوئی قدس‌سره، ص۵۰۳.

سفیان از اسماعیل بن سُمیع حدیث نمی‌گرفت، چون بیهسی (طایفه‌ای از خوارج بود).[۱]

چه بسیار افرادی که به دلیل اعتقادشان تضعیف شده‌اند، مثل افرادی که احمد بن حنبل به جهت مسئله لفظ قرآن تضعیف کرد و یا افرادی که به جهت تشیع و مخالفت با شیخین تضعیف شده‌اند؛ از جمله رجالی بزرگ اهل سنت ابن خراش عبد الرحمن بن یوسف (م ۲۸۳)، که به جهت اتهام رفض و بدعت، مردود شده است.[۲]

ذهبی او را به جهت روایت مطاعن شیخین به شدت مذمت و فحش می‌دهد و حمیر الرافضه می‌خواند، آن هم بعد از آن‌که او را به وسعت علم و دانش معرفی می‌کند.[۳]

ذهبی در ترجمه احمد بن محمد بن سری می‌گوید: ابوبکر کوفی رافضی دروغ‌گو و سپس از محمد بن احمد بن حماد نقل می‌کند که وی در تمام عمر خوب بود ولی در آخر عمر، بیشتر آن‌چه نزد او می‌خواندند، مطاعن بود. روزی حاضر بودم که حدیثی را نزد او خواندند به این مضمون: همان عُمَر با لگد بر فاطمه زد به گونه‌ای که محسن را سِقط کرد.[۴]

یا این‌که گفته‌اند: هر که یحیی بن معین در حق وی سکوت کند ثقه است و هر که در مورد یحیی بدگویی کند کذاب است.[۵]

---

۱. فتح المنان، ص۲۳۹.
۲. ابن حجر، هدی الساری، ص۴۳۱ و فتح المنان، ص۲۰۰.
۳. میزان الاعتدال، ۲، ص۶۰۰؛ ر.ک: فتح المنان، ص۱۹۹.
۴. میزان الاعتدال، ج۱، ص۱۳۹.
۵. فتح المنان، ص۲۸۱.

به حکم بن عیینه گفتند: چرا از زاذان روایت نمی‌کنی؟ گفت: زیاد حرف می‌زند.[۱]

به احمد بن یونس گفتند: عبدالله العمری ضعیف است؟ وی گفت: تنها شخص رافضی که با پدران وی دشمن است او را تضعیف می‌کند، اگر ریش و قیافه او را می‌دیدی می‌فهمیدی که او ثقه است![۲]

روش‌های دوگانه در برخورد با دشمنان شیخین و دشمنان علی علیه‌السلام

گاهی ذهبی نواصب را توثیق می‌کند؛ مثلاً جوزجانی را با شدت نصبی که داشته، توثیق می‌کند و فقط او را منحرف از حق می‌داند، اما در مورد ابن خراش که او نیز از رجالیین اهل سنت است به مجرد این‌که مطاعن شیخین را روایت می‌کند او را به عنوان «حمیر الرافضه» دشنام می‌دهد.[۳] هر که اندک تتبعی در کتاب المیزان وی کند، می‌یابد که وی در برخورد با فضایل اهل بیت علیهم‌السلام چنان پرخاش‌گر می‌شود که چون حاکم نیشابوری حدیثی را در فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام نقل می‌کند، در مورد او می‌گوید: ای مؤلف آیا خجالت نمی‌کشی این دروغ‌ها را به عنوان استدراک بر صحیحین می‌آوری؟ و چون حاکم، حدیث مشهور: «**أنا مدينة العلم وعلي بابها**» را نقل می‌کند و آن را صحیح می‌داند، ذهبی بلا فاصله می‌گوید: بلکه موضوع است و چون حاکم می‌گوید: عبدالسلام (راوی حدیث) ثقه و قابل اعتماد است، خیر، به خدا قسم، نه ثقه است و نه قابل اعتماد.[۴]

---

۱. تدریب الراوی، ص۲۰۱.

۲. همان، ص۲۰۳.

۳. میزان الاعتدال، ج۲، ص۶۰۰ و ر.ک: فتح المنان، ص۱۹۹.

۴. تلخیص المستدرک، ج۳، ص۱۲۹ و ۱۳۰؛ ر.ک: فتح المنان، ص۲۹۹.

قبلا گذشت که وی مخالفان شیخین را «خراء الکلاب» دانست،[1] ولی وقتی به عمر بن سعد می‌رسد می‌گوید: او خودش متهم نیست ولی در جنگ با حسین ﷤ شرکت کرد و آن کارها را کرد.[2] ابن حجر نیز می‌گوید: صدوق است ولی مردم او را به جهت فرماندهی لشکری که حسین بن علی را کشتند دشمن داشتند.[3]

احمد بن حنبل هم ابراهیم بن یعقوب جوزجانی ناصبی را به شدت احترام می‌کرد،[4] اما وقتی شنید عبیدالله بن موسی عبسی از معاویه بدگویی می‌کند از وی حدیث نگرفت و بلکه به یحیی بن معین نیز پیغام داد که چگونه از وی حدیث نقل می‌کنی؟[5] همچنین عبدالله بن شفیق ناصبی را ثقه و مستجاب الدعوة دانسته‌اند که به ابر فرمان می‌داد کجا ببارد؟[6]

خلاصه درس چهارم

آرای رجالین اهل سنت برای شیعه حجت نیست، زیرا:

۱. آنها فاقد ایمان و عدالتند. نزد بسیاری از علمای امامیه، ایمان و عدالت در قبول سخن عالم رجالی شرط است.

۲. وثاقت رجالیین اهل سنت نزد شیعه ثابت نیست.

۳. بسیاری از متقدمین اهل سنت دارای عناد و تعصب شدید نسبت به شیعه هستند و سخن کسی که از روی عناد و بی دلیل افراد را متهم می‌کند قبول

---

۱. میزان الاعتدال، ج۳، ص۲۳۶.

۲. همان، ص۱۹۸.

۳. تقریب التهذیب، ج۱، ص۷۱۷.

۴. تهذیب الکمال، ج۲، ص۲۴۸.

۵. تاریخ بغداد للخطیب البغدادی، ج۴، ص۴۲۷؛ ر.ک: الغدیر، ج۵، ص۲۹۵.

۶. تهذیب التهذیب، ج۴، ص۳۳۷ و دلائل الصدق، ج۱، ص۱۶۵.

نیست و نمونه‌های فراوانی بر این تعصّب بی‌جا وجود دارد.

۴. رواج حسادت و عداوت میان بزرگان اهل سنت به گونه‌ای است که ذهبی می‌گوید: سخن همتایان در مورد یکدیگر قابل اعتنا نیست؛ به ویژه اگر بفهمی که به جهت عداوت یا مذهب یا حسادت باشد.

۵. جرح و ذم بسیاری از بزرگان رجالی آنها در کلام خودشان، که موارد فراوانی از آن در متن ذکر شده است.

۶. عده‌ای از رجالیین اهل سنت، نزد خود ایشان به مسرف و سخت‌گیری در جرح و تضعیف معرفی شده‌اند؛ مثل ابوحاتم محمد بن ادریس، نسائی و یحیی بن معین که تضعیف این‌گونه افراد معتبر نیست.

۷. آرای آنها اجتهادی است، نه حسّی؛ همان‌گونه که ذهبی گفته است و ازاین‌رو آرای متضادی در مورد یک نفر از ایشان صادر شده است.

۸. برخی اگر راوی به فلسفه و منطق اشتغال داشت او را ضعیف می‌شمردند، عده‌ای هم هر که به صحابه علاقه نداشته باشد را ثقه نمی‌دانست.

۹. برخی روایت ثقه از فردی را نشانه وثاقت آن فرد می‌دانند و آنها شیعه را به صرف شیعه بودن دروغ‌گو نامیدند.

نکته مهم آن‌که شخص متتبع، برخورد دوگانه‌ای را از رجالیین اهل سنت در مورد دشمنان شیخین و دشمنان علی علیه‌السلام مشاهده می‌کند؛ یعنی نسبت به گروه اول گاهی فحّاشی و بد دهنی هم می‌کنند اما نسبت به گروه دوم چه بسیار که تجلیل کرده‌اند و اگر به نصب او اشاره کرده‌اند با عبارات رقیقی مثل انحراف از حق و یا با عبارت: «علی را دوست نداشت» برخورد می‌کنند.

پرسش

۱. چرا رجالین اهل سنت برای شیعه از نظر وثاقت ناشناخته‌اند؟
۲. نمونه‌ای از تعصب‌های جاهلانه رجالیین اهل سنت را ذکر کنید؟
۳. کلام ذهبی در مورد رواج حسادت و تعصب در میان بزرگان اهل سنت چیست؟
۴. بخاری (صاحب صحیح) از جانب چه کسانی مورد اتهام قرار گرفته است؟
۵. کدام یک از رجالیین اهل سنت، تکفیر شد و توبه کرد؟
۶. کدام یک از رجالیین بزرگ اهل سنت، حدیث ابو ازهر را بی دلیل تکذیب کرد؟
۷. کدام یک از رجالین بزرگ اهل سنت ناصبی بوده است؟
۸. امام صادق علیه‌السلام، در مورد کدام یک از بزرگان حدیث و رجال اهل سنت فرمود: اینها مانع دین خدایند؟
۹. کدام یک از بزرگان رجال اهل سنت، مجالد را بر حضرت صادق، ترجیح داده است؟
۱۰. کلام تاج سبکی در مورد استادش ذهبی چیست؟
۱۱. مسرف در جرح یعنی چه؟
۱۲. آیا توثیقات مسرفین حجت است؟
۱۳. چرا رأی اجتهادی رجالیین معتبر نیست؟
۱۴. برخی از موارد اجتهاد در آرای رجالیین اهل سنت را ذکر کنید؟
۱۵. مقصود از برخورد دوگانه رجالیین اهل سنت با دشمنان شیخین و امیرالمؤمنین علیه‌السلام چیست؟

منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. اصول علم الرجال، شیخ مسلم داودی (معاصر).

۲. البدایه فی شرح الرعایه، زین الدین بن علی العاملی (م ۹۶۵).

۳. تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله المامقانی (م۱۳۵۱).

۴. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی (معاصر).

۵. لسان المیزان، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی (م ۸۵۲).

۶. المدخل الی علم الرجال، سید محمد حسین قزوینی (معاصر).





درس پنجم

مبانی حجیت آرای رجالیین

در مورد ملاک حجیت قول رجالیین اقوالی است که به سه قول مهم آن اشاره می‌کنیم:

۱. مشهور آن است که قول آنها از باب حجیت خبر ثقه است. ازاین‌رو باید رجالی، خودش با راوی معاصر باشد یا توسط افراد ثقه که واقعه را حس کرده‌اند آن را شنیده باشد.[۱]

۲. عده‌ای ملاک حجیت سخن رجالیین را شهادت می‌دانند و در آن تعدد یعنی بیّنه را شرط می‌دانند. این قول به شهید ثانی، صاحب معالم، محقق حلّی و عده‌ای از اصولیین منسوب است، بلکه از شیخ انصاری‌رحمه‌الله نقل شده است که فرموده: اکثر علما تعدیلات را از باب شهادت می‌دانند.[۲]

۳. برخی هم معیار حجیت سخن رجالیین را به جهت قول اهل خبره می‌دانند.[۳] به نظر می‌رسد که از نظر اهل سنت نیز معیار، همین وجه باشد همچنان‌که قبلاً نمونه‌هایی از گفتار ایشان را نقل کردیم.

---

۱. بحوث في علم الرجال، ص۳۹.

۲. همان، ص۴۰.

۳. ر.ک: بحوث في علم الرجال، ص۴۰.

تعارض جرح و تعدیل

گاهی راوی، توسط یکی از رجالیین توثیق و توسط دیگری تضعیف می‌شود؛ مثل ابوخدیجه سالم بن مکرم که نجاشی او را ثقه و شیخ او را ضعیف شمرده است[۱] و یا سهل بن زیاد آدمی، که نجاشی او را ضعیف و شیخ‌رحمه‌الله در رجال او را ثقه دانسته است.[۲] در این قول که کدام یک مقدم است، اقوالی وجود دارد:

۱. مطلقاً جرح مقدم است. این قول به جمهور علما نسبت داده شده است.[۳]

۲. مطلقاً تعدیل مقدم است. قائل این نظریه معلوم نیست.[۴]

۳. برخی هم تفصیل داده‌اند: در صورت امکان جمع، جرح مقدم است؛ مثل آن‌که مزکی بگوید: «زیدٌ عدل» و جارح بگوید: «شرب الخمر»، زیرا عدالت ظاهری منافاتی ندارد با جهل به ارتکاب گناه از او.

اما اگر امکان جمع نباشد، تعارض می‌کنند و باید توقف کرد. این قول به شیخ طوسی‌رحمه‌الله نسبت داده شده است؛[۵] مثل آن‌که یکی بگوید: «زید ثقة» و دیگری بگوید: «ضعیف» یا «لیس بثقة».

به هر حال روش رایج آن است که سخن این راوی که اقوال در مورد او متعارض است، حجت نیست؛ خواه به جهت تقدم جرح یا به جهت تعارض و تساقط هر دو قول باشد که نتیجه آن عدم اثبات وثاقت یا عدالت است.

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج۸، ص۲۲.

۲. همان، ص۳۳۸.

۳. مقباس الهدایة، ج۲، ص۱۱۲ و تدریب الراوی، ص۲۰۴.

۴. مقباس الهدایة، ج۲، ص۱۱۳.

۵. همان، ص۱۱۵.

قول دوم به نظر صحیح نمی‌رسد، زیرا وجهی برای تقدم عدالت نیست مگر اصالة العداله که آن هم دلیل ندارد. برخی در تعارض میان کلام شیخ و نجاشی، نجاشی را مقدم دانسته‌اند، زیرا وی به جهت ممحّض بودن در رجال و درک اساتید بیشتری از رجالیین و دقت بالاتر، اعلم و اضبط است، ولی اعلم بودن در صورتی مرجح است که ملاک حجیت سخن رجالیین از جهت قول اهل خبره یا حجیت گمان رجالی باشد وگرنه در اخبار حسی اعلم بودن مخبِر، مرجِّح نیست.

آیا تفسیر سبب لازم است؟

مشهور این است که در تعدیل، نیاز به ذکر سبب نیست و همین‌که رجالیِ مورد اعتماد بگوید: فلانی عدل یا ثقه است، پذیرفته می‌شود، اما در مورد جَرح باید سبب آن را بیان کند، زیرا عوامل جرح از دیدگاه افراد، مختلف است؛ چه بسا که برخی، دیگری را تضعیف کرده و چون از سبب آن پرسیدند چیزی را بیان کرده که جرح نبوده است؛[1] مثلاً شخصی را دروغ‌گو پنداشته، چون روایات او را ناصحیح می‌دانسته است یا شخصی را غالی پنداشته، زیرا در غلوّ اعتقاد خاصی داشته است، یا برخی اعمال را گناه می‌پنداشته و شخص را ضعیف خوانده، با آن‌که یا گناه نیست یا اعتقاد راوی بر آن بوده که گناه نمی‌باشد.

در میان اهل سنت نیز مذهب مشهور همان است؛ به ویژه که گاهی عوامل عجیبی را در جرح و تعدیل ملاحظه می‌کرده‌اند. سیوطی از خطیب، نقل کرده است که به شعبه گفته شد: چرا حدیث فلانی را رها کردی؟ گفت: دیدم بر اسب

---

۱. الرعایة، ص۱۱۵، مسئله سوم.

تاتاری سوار بود و می‌تاخت، ازاین‌رو حدیث وی را رها کردم!

به حکم بن عیینه گفتند: چرا از زاذان روایت نمی‌کنی؟ گفت: زیاد حرف می‌زند.

از مسلم بن ابراهیم در مورد حدیث صالح المرّی پرسیدند، گفت: با او چه کار دارید، روزی از او نزد حماد بن سلمه یاد کردند و حماد خون دماغ شد![1]

در برابر قول مشهور، اقوال دیگری نیز هست؛ مثل آن‌که جرح و تعدیل هر دو باید مفسّر باشد، زیرا اسباب عدالت نیز به جهت اختلاف در معنای عدالت مختلف است؛ مثلا سیوطی از یعقوب بن سفیان از اهالی نسا نقل می‌کند که وی در تاریخ خود نوشته است: شنیدم شخصی به احمد بن یونس می‌گفت: عبدالله العمری ضعیف است و او پاسخ داد: تنها شخص رافضی که با پدران او دشمن است او را تضعیف می‌کند، اگر ریش و قیافه او را می‌دیدی می‌فهمیدی که او ثقه است.[2]

قول سوم در مسئله آن است که وقتی که جارح و معدّل به اسباب جرح و تعدیل و اختلاف در آن آگاه باشد، اطلاق کافی است، آن‌گونه که امروزه روش معاصرین است و استقرای در کتب فقهی متأخرین نیز همین را می‌فهماند. در

---

۱. تدریب الراوی، ص۲۰۱ و ۲۰۲.

به هر حال اگر در حق کسی به صورت مطلق گفته شود: «فلان ضعیف» و نکته ضعف او تفسیر نشود، اعتماد بر آن مشکل خواهد بود، به این جهت علمای فریقین در صدد پاسخ به این اشکال مشهور برآمده‌اند که چگونه می‌توان بر تضعیف رجالیین اعتماد کرد با آن‌که تضعیف ایشان غالباً مطلق است و گفته‌اند: فایده تضعیف مطلق این خواهد بود که اعتبار مجروح به شدت مورد تردید قرار می‌گیرد، و همین برای عدم اعتبار او کافی است، یعنی برای اعتبار راوی باید عدالت او ثابت شود، اما اثبات ضعف لازم نیست (الرعایة، ص۱۱۶ و تدریب الراوی، ص۲۰۲).

۲. همان، ص۲۰۳.

میان اهل سنت نیز آن را به امثال غزالی، رازی، خطیب و امام الحرمین و بلکه به جمهور نسبت داده‌اند.[۱]

الفاظ تزکیه و مدح

در کتاب‌های رجال، برای بیان اعتبار یا عدم اعتبار و مدح یا ذم راویان از الفاظی استفاده می‌کنند که نیاز به توضیح دارد:

۱. ثقه: استعمال آن در کتاب‌های رجالی شایع است و گاهی برای تأکید، آن را تکرار می‌کنند و می‌گویند: ثقة ثقة؛ مثلاً نجاشی در مورد سماعة بن مهران می‌گوید: ثقة ثقة، یا در مورد حسین اشکیب خراسانی می‌گوید: ثقة ثقة ثبت.

برخی گفته‌اند: این کلمه در اصطلاح رجالیین به معنای عادل است.[۲] عده‌ای آن را در کلام نجاشی به معنای عادل امامی دانسته‌اند.[۳]

۲. عین: در مورد برخی راویان به عینٌ یا «عین من الاعیان» تعبیر شده است و مقصود از این کلمه آن است که راوی از بزرگان و اشراف و نیکان است، تو گویی او را به چشم که از شریف‌ترین اعضای است تشبیه کرده‌اند.

۳. وجه یا «من وجوه اصحابنا» یا «من وجوه الطائفه»: در مورد برخی به کار برده‌اند؛ مثلاً نجاشی در مورد حسن بن موسی الخشاب، می‌گوید: «من وجوه اصحابنا». در مورد ابراهیم بن سلیمان نیز می‌گوید: «کان وجه أصحابنا البصریین»، در مورد اسماعیل بن عبد الخالق هم می‌گوید: «وجه من وجوه أصحابنا». در مورد حسن بن علی وَشای نیز می‌گوید: «من وجوه الطائفه».

---

۱. همان.

۲. الرعایة، ص ۱۴۰.

۳. مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۱۴۸.

این کلمه برای مدح و تمجید و تعظیم راوی گفته می‌شود و دلالت بر اعتبار او می‌کند.

۴. ثَبْت: به معنای ثابت است، یعنی چیزی را نقل نمی‌کند مگر از روی اعتقاد و اطمینان و تحقیق، یا آن‌که به معنای معتمد است. نجاشی در ترجمه علی بن ابراهیم می‌گوید: «ثقة في الحديث، ثبت معتمد صحيح الحديث».

گاهی گفته می‌شود: «من أثبت الناس»؛ همچنان که در مورد ثقة الاسلام کلینی قدس سره آمده است (فهرست نجاشی رقم ۱۰۲۶).

۵. شیخ یا جلیل: به معنای بزرگ و مقدم است و دلالت بر مدح و تعظیم راوی می‌کند. حال اگر با عناوینی مثل شیخ الطائفه ذکر شود، دلالت بر اعتماد کامل بر او می‌کند.

۶. صالح الحدیث: یعنی احادیث او نیکوست، که مدح مهم راوی است.

۷. مسکون إلی روایته: یعنی روایت او قابل اعتماد است و مدح مهم راوی است مثل صالح الحدیث و چه بسا از آن قوی‌تر باشد.

۸. حجة: یعنی به سخن او می‌توان استدلال کرد و عرفاً دلالت بر وثاقت و عدالت می‌کند.[1]

۹. عدل: یعنی عادل است.

۱۰. لا بأس به: ظاهراً درجه‌ای از اعتماد را می‌فهماند، ولی نه در حدّ أعلی.

۱۱. صدوق.

۱۲. صحیح الحدیث.

۱۳. معتمد.

---

۱. الرعایة، ص ۱۲۰.

الفاظ جرح و ذمّ

الفاظ جرح و ذم نیز عبارت‌اند از: ساقط؛ کذاب؛ متروک؛ لیس بشیء؛ لا یعتدّ به؛ وضّاع؛ ليّن الحديث (سهل‌انگار)؛ غال یا مرتفع القول؛ ضعیف و لیس بثبت.[۱]

توثیق خاص و عام

توثیق و تضعیفی که در مورد راویان آمده بر دو گونه است: توثیق خاص؛ توثیق عام.

مقصود از توثیق خاص آن است که از راوی به صورت خاص یا در جمع محدودی اسم برده شده باشد؛ مثلا بگویند: علی بن ابراهیم ثقه است یا وهب بن وهب ضعیف است.

مقصود از توثیق عام آن است که عده زیادی را با یک عنوان توثیق کنند؛ مثل مشایخ ابن ابی عمیر یا نجاشی.

طرق توثیقات خاصه

۱. قرآن مجید

این از بالاترین مراتب توثیق است. خداوند متعال در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يرِيدُ اللَّهُ لِيذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَيطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.[۲]

روایات فراوانی از شیعه و اهل سنت و نیز قراین متعددی از جمله ضمایر آیه دلالت می‌کند که مقصود آیه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام، و حضرت

---

۱. در مورد الفاظ جرح و تعدیل؛ ر.ک: **الرعاية شهيد ثانى** و **مقباس الهداية**، ج ۲.

۲. احزاب، آیه ۳۳.

فاطمه﷩ و امام حسن و امام حسین﷨ است، نه دیگران.

از جمله راویان این حدیث، ام سلمه همسر گرامی پیامبر اکرمﷺ است که می‌گوید: این آیه در اتاق من نازل شد و فاطمه، علی، حسن و حسین در اتاق بودند، پیامبر اکرمﷺ عبای خود را روی اینها انداخت و فرمود: [خدایا] اینها اهل بیت من هستند، پلیدی را از اینان دور نما و آنها را به خوبی پاک گردان.

در برخی از روایات آمده است: ام سلمه می‌گوید: من درب اتاق بودم، عرض کردم: آیا من از اهل بیت نیستم؟ حضرت فرمود: عاقبت تو به خیر است.[1]

این حدیث که به حدیث کسا مشهور است، از چند نفر از صحابه در کتاب‌های متعدد از اهل سنت و شیعه ذکر شده است[2] و دلالت بر عدالت و بلکه عصمت آنها از جانب خداوند متعال به بهترین وجه می‌کند و ما بعد از نبی مکرمﷺ کسی را نمی‌شناسیم که خداوند در قرآن به وثاقت، عدالت، عصمت و طهارت مطلق آنها گواهی داده باشد، مگر اهل بیت﷩.

بنابراین هر که اینان را تکذیب کند یا در کلامشان تردید نماید با حکم خداوند مخالفت کرده است.

۲. نص معصوم﵇

در روایات متعددی، وثاقت یا ضعف برخی از راویان توسط پیامبر اکرمﷺ

---

۱. ر.ک: مسند احمد، ج۶، ص۳۲۳ و ۲۹۲ و غیر آن.

۲. علامه شرف الدین می‌گوید: سیوطی بیست روایت در الدرّ المنثور و ابن جریر در تفسیر خود با پانزده روایت آورده است که دلالت بر انحصار آیه در مورد حضرت علی، حسن، حسین و فاطمه﷩ همراه با رسول اللهﷺ دارد. ابوبکر بن شهاب در رشفة الصادی تفصیل آن را آورده است (الفصول المهمة، ص۲۰۳، الفصل الثانی).

و ائمه علیهم السلام بیان شده است که از مهم‌ترین راه شناخت راویان می‌باشد؛ مثل حدیث مشهوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد ابوذر غفاری فرمود: «زمین گسترده نشد و آسمان سایه نیفکند بر مردی که از ابوذر راست‌گوتر باشد».[۱]

یا سخن امام صادق علیه السلام که فرمود: بشارت بده آن فروتنان را به بهشت؛ بُرید بن معاویة العجلی، ابا بصیر، لیث بن بختری مرادی، محمد بن مسلم و زرارة، چهار نفر که انتخاب شده از جانب خداوند و امین‌های الهی بر حلال و حرام اویند. اگر اینها نبودند آثار نبوت منقطع می‌شد و از بین می‌رفت.[۲]

مهم‌ترین کتاب رجالی که در این خصوص تألیف شده و این‌گونه روایات را جمع کرده، رجال کشی است، ولی باید توجه داشت که اولا این‌گونه روایات باید سند صحیح و معتبر داشته باشد و ثانیاً راوی آن همان شخصِ ممدوح در روایت نباشد، وگرنه استدلال به روایت دوری است.[۳]

همچنین است گروهی که توسط اهل بیت علیهم السلام با اسم مورد لعن قرار گرفته‌اند؛ مثل یزید بن معاویه، عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد که توسط برخی از اهل سنت توثیق شده است[۴]، شمر بن ذی‌الجوشن، بُسر بن (ابی) ارطاة[۵]، عمرو

---

۱. رجال کشی، ابوذر؛ ر.ک: معجم الرجال، ج۴، ص۱۶۵.
۲. رجال کشی؛ ر.ک: معجم الرجال، ج۱۴، ص۱۴۱.
۳. مگر آن‌که ما با صرف‌نظر از روایت، از او تا حدی شناخت داشته باشیم که با دروغ بستن وی بر امام علیه السلام تنافی داشته باشد، مثل عمر بن حنظله.
۴. میزان الاعتدال، ج۳، ص۱۹۸ و تقریب التهذیب، ج۱، ص۷۱۷.
۵. او کسی است که دو فرزند کوچک عبیدالله بن عباس عامل حضرت علی علیه السلام را در تهاجمی که به دستور معاویه برای نسل‌کشی شیعیان انجام داد کشت، بر قبیله هَمدان یورش برد و آنها را قتل عام و زن‌های آنها را به عنوان کنیز در معرض فروش قرار داد و حضرت امیر علیه السلام بر او نفرین کرد تا خداوند دین و عقلش را بگیرد، و چنین شد به

بن عاص، مغیرة بن شعبه، ولید بن عقبه و ابوموسی اشعری همان‌ها که امیر المؤمنین در قنوت فجر و مغرب با مروان، ابوالاعور، ضحاک بن قیس، حبیب بن مسلمه و معاویه آنها را لعنت نمود.[1]

همچنین غالیانی که توسط ائمه اطهارعلیهم‌السلام لعن شده‌اند؛ مثل مغیرة بن سعید، محمد بن ابی زینب ابو الخطاب، و یا احمد بن هلال کرخی، ابو محمد شریعی و محمد بن علی شلمغانی که از جانب حضرت حجت‌علیه‌السلام مورد لعن قرار گرفته‌اند.[2] مرحوم طبرسی، حسین بن منصور حلاج، عارف معروف را نیز از کسانی می‌داند که توسط حضرت حجت مورد لعن قرار گرفته‌اند.[3]

۳. نصّ رجالیین

هرگاه یکی از اعلام متقدمین ـ یعنی از شیخ طوسی‌قدس‌سره (م ۴۶۰) به قبل؛ مثل برقی (م ۲۷۴)، فضل بن شاذان (م ۲۵۴)، ابن فضال (م ۲۲۴)، ابن ولید (م ۳۴۳)، ابن قولویه (م ۳۶۹)، صدوق (م ۳۸۲)، مفید (م ۴۱۳) و نجاشی (م ۴۵۰)ـ شخصی را توثیق یا تضعیف کند، پذیرفته می‌شود، زیرا آنها به استناد گزارش‌های معتبر نظر می‌داده‌اند.

گونه‌ای که با مدفوع خود بازی می‌کرد و گاهی از آن می‌خورد. ازاین‌رو دست‌هایش را از پشت می‌بستند. او هنگام رحلت پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله کودک بود و بنابر سخن آنها که در صحابی بودن، بلوغ را شرط نمی‌دانند که شاید اکثریت اهل سنت باشند (تدریب الراوی، ص۳۷۴)، او صحابی است و هر چه کند به عدالت او صدمه نمی‌زند، نسائی و ابوداود و ترمذی از او حدیث دارند (ر. ک: دلائل الصدق، ج۱؛ قاموس الرجال، ج۲، ص۳۰۴ و تنقیح المقال (چاپ جدید)، ج۱۲، ص۱۸۶).

۱. رواه ابن ابی الحدید؛ ر.ک: قاموس الرجال، ج۲، ص۳۰۴.

۲. الغیبة، ص۲۴۴.

۳. احتجاج، ج۲، ص ۲۹۰.

توثیقات متأخرین

راویانی که در کلام متقدّمین، توثیق یا تضعیف معتبر ندارند و تنها برخی از متأخرین، در مورد آنها نظر داده‌اند، اعتبار آرای ایشان محل اختلاف است؛ مثل سکونی که محقق حلی او را توثیق کرده،[۱] اما از متقدمین توثیقی از او ذکر نشده است.[۲] علت این اختلاف را باید در وجه حجیت آرای رجالیین جست‌وجو کرد: کسانی که آرای ایشان را از جهت قول اهل خبره بپذیرند، فرقی میان متقدمین و متأخرین نمی‌گذارند و همه را حجت می‌دانند و کسانی که آرای رجالیین را به عنوان خبر حسی حجت می‌دانند ـ که مشهور است ـ آرای متأخرین را حجت نمی‌دانند، زیرا مدعی هستند که متأخرین در مواردی که از متقدمین حکایت نمی‌کنند، آرای آنها حدس و اجتهادی است و احتمال دسترسی متأخرین به منابعی که از طریق شیخ طوسی‌رحمه‌الله (واسطه متقدمین و متأخرین) نباشد بسیار ضعیف است.

بله، نسبت به دو نفر از رجالیین که نزدیک به عصر شیخ طوسی بوده‌اند، یعنی شیخ منتجب الدین در فهرس و ابن شهرآشوب در معالم العلما که احتمال دسترسی آنها به منابع مستقل موجود است، برخی احتمال حجیت داده‌اند، اما دیگر متأخرین مثل علامه حلی، سید ابن طاووس، میرداماد در الرواشح، علامه مجلسی در الوجیزه، محقق اردبیلی در جامع الرواة، وحید بهبهانی در فواید، و مامقانی در قاموس و خوئی در معجم، در موارد فراوانی از روی قراین، اجتهاد می‌کنند که برای دیگر مجتهدان کفایت نمی‌کند، گرچه می‌تواند مؤیدی به شمار برود.

---

۱. المسائل الغروية؛ ر.ک: تنقيح المقال، ج۹، ص۳۸۸.

۲. البته شیخ‌رحمه‌الله در عدة عبارتی آورده است که برخی وثاقت او را استفاده کرده‌اند.

۴. اجماع

وثاقت برخی راویان از اصحاب پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله، ائمه اطهارعلیهم‌السلام و علمای دین، مورد اجماع قطعی است که قبلا به آن اشاره شد، به گونه‌ای که اگر در مورد برخی از ایشان مذمتی هم در روایات آمده باشد باید حمل بر تقیّه کرد؛ مثلا روایتی در مذمت زرارة بن اعین وجود دارد، در حالی که جلالت او نزد امامیه واضح است.

امام صادقعلیه‌السلام به پسر زراره فرمود: سلام مرا به پدرت برسان و بگو من تو را معیوب می‌کنم تا از تو دفاع کنم، همانا مردم نسبت به اذیت کسانی که مورد ستایش ما هستند، شتاب دارند. تو به انتساب و هواداری به ما مشهور شده‌ای و نزد مردم، مذمومی، خواستم تو را معیوب کنم تا نزد مردم پسندیده باشی و سبب دفع شر آنها از تو شود. سپس جریان معیوب کردن کشتی توسط خضرعلیه‌السلام را مثال زد و فرمود: به خدا سوگند که تو محبوب‌ترین مردم نزد من و محبوب‌ترین اصحاب پدرم از اموات و زنده‌ها هستی و تو برترین آن کشتی‌ها در آن دریای مواج هستی و در پشت‌سر تو پادشاهی ستمگر و غاصب است که مراقب هر کشتی سالمی است که از دریای هدایت عبور می‌کند تا آن و اهل آن را غصب کند. رحمت خدا بر تو در زندگی و رحمت و رضوان خدا بر تو در زمان مرگ.[1]

نکته مهم آن‌که نسبت به برخی افراد، ادعای اجماع بر وثاقت شده است، اما این اجماع ـ خواه از متقدمین یا متأخرین ـ اجماع قطعی نیست بلکه منقول است؛ مثل اجماع کشی بر وثاقت ابان بن عثمان و یا ادعای شیخ طوسیقدس‌سره در عمل طایفه امامیه به روایات سکونی.[2]

---

۱. معجم الرجال، ج۷، ص۲۲۶.

۲. عدة الاصول، ص۳۸۰.

حجیت اجماع منقـول در فقـه محـل کـلام واقـع شـده اسـت؛ بـه ویـژه در موضوعات، مثل وثاقت افراد، ولی از آن‌جا که از اعتقاد حـداقل عـده‌ای از قـدما حکایت می‌کند،[1] این گونه اجماع‌ها از این جهت حجت است.

خلاصه درس پنجم

در مورد ملاک حجیت قول رجالیین، سه نظر است:

۱. به جهت حجیت خبر ثقه.

۲. به جهت حجیت شهادت.

۳. به جهت حجیت قول اهل خبره.

هرگاه جرح و تعدیل در مورد یک راوی متعارض شود در این‌که کـدام یـک مقدم است چند نظر وجود دارد:

۱. جرح مقدم است.

۲. تعدیل مقدم است.

۳. اگر قابل جمع باشد جرح مقدم است، زیرا چه بسا فسق او را ندیـده باشـد و اگر امکان جمع نباشد باید توقف کرد، که همین راه حل سوم به نظر راجح می‌باشد.

در این‌که آیا رجالی باید دلیل تعدیل یا تـضعیف خـود را بگویـد یـا نـه، آرا مختلف است؛ مشهور میان شیعه و اهل سنت آن است که در تعدیل، تفـسیر لازم نیست بر خلاف تضعیف، زیرا اسباب تضعیف در نظرها گونـاگون اسـت و چـه بسا نزد شنونده، آن عمل گناه نباشد.

در مقابل قول مشهور برخی تفسیر سبب را در جرح و تعـدیل لازم دانـسته و

---

۱. قبلا گذشت که تعدیل یک نفر از قدمای رجال کافی است.

عده‌ای نیز گفته‌اند: اگر رجالی به اسباب جرح و تعدیل و اختلاف در آن آگاه است، نیاز به تفسیر سبب نیست، همان‌گونه که روش معاصرین چنین می‌باشد.

در کتاب‌های رجال برای بیان اعتبار راوی از الفاظ خاصی استفاده می‌شود؛ مثل: ثقه، عین، وجه، ثبت، شیخ، جلیل، صالح الحدیث، مسکون الی روایته، حجة، عدل، لابأس به، صدوق، صحیح الحدیث و معتمد.

برای بیان ضعف راوی نیز از الفاظ خاصی استفاده می‌شود؛ مثل: ساقط، کذاب، متروک و ضعیف.

توثیق و تضعیف گاهی خاص (نسبت به فرد یا جمع معدودی) است و گاهی عام است که عده زیادی را یک‌جا شامل می‌شود.

توثیق خاص از چند راه به دست می‌آید:

۱. قرآن مجید که تنها اهل بیت علیهم السلام را تطهیر نموده و این ورای وثاقت و به معنای عصمت است.

۲. نص معصوم علیه السلام مثل سخن پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به ابوذر. مهم‌ترین کتاب رجال در این خصوص، رجال کشی می‌باشد.

۳. نص رجالیین، اعم از متقدمین و متأخرین. البته در مورد اعتبار آرای متاخرین در رجال اختلاف است و علت آن را باید در وجه حجیت آرای رجالیین جست‌وجو کرد: اگر آن را از جهت قول اهل خبره بپذیریم حجت می‌شود و اگر از جهت خبر حسی باشد حجت نیست.

۴. اجماع بر وثاقت فردی مثل زراره. این اجماع در صورتی که حاکی آن از قدما باشد حجت است، زیرا حداقل حکایت از توثیق برخی از قدما می‌کند.

پرسش

۱. فرق حجیت قول رجال از جهت خبر ثقه با شهادت چیست؟

۲. تفاوت عملی حجیت قول رجالی از باب خبر ثقه با قول اهل خبره چیست؟

۳. چرا در تعارض جرح و تعدیل، برخی جرح را مقدم کرده‌اند؟

۴. دلیل مشهور بر این‌که جرح نیاز به تفسیر دارد اما تعدیل نیاز ندارد چیست؟

۵. ثقه در اصطلاح علم رجال یعنی چه و فرق آن با عادل چیست؟

۶. آیا میان عنوان وجه و عین تفاوتی هست؟

۷. ثبت در اصطلاح رجال یعنی چه؟

۸. عنوان غال یا مرتفع القول به چه معناست؟

۹. توثیق خاص و عام را توضیح دهید.

۱۰. آیا در قرآن مجید سخن خاصی نسبت به افرادی شده است؟

۱۱. مهم‌ترین کتاب رجال که در مورد توثیق معصوم نسبت به راویان نوشته شده کدام است؟

۱۲. چرا حجیت آرای متأخرین مورد اختلاف قرار گرفته است؟

۱۳. آیا اجماع منقول در رجال حجت است؟

منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. اصول علم الرجال، شیخ مسلم داودی (معاصر).

۲. البدایه فی شرح الرعایه، زین الدین بن علی العاملی، (م ۹۶۵).

۳. تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله المامقانی (م۱۳۵۱).

۴. فتح المنان، محمد عبدالرحمن المرعشی.

۵. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی (معاصر).

۶. المدخل الی علم الرجال، سید محمد حسین قزوینی (معاصر).

۷. مقدمه معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی قدس سره (معاصر).

درس ششم

توثیقات عام

اعتبار و وثاقت راوی گاهی از راه عناوین کلی و انطباق بر آن به‌دست می‌آید که به آن توثیق عام می‌گویند. در این‌جا و درس‌های بعدی به اهم این عناوین و آرای علما اشاره می‌شود:

۱. اصحاب النبی صلی الله علیه و آله

قطعاً هر مسلمانی مصاحبت با پیامبر عظیم‌الشأن اسلام صلی الله علیه و آله و دیدن جمال ملکوتی و درک محضر مقدس آن حضرت را افتخار و سعادت می‌داند و آرزوی چنین فضیلتی را دارد؛ هر چند در خواب ببیند.

شیخ حُر عاملی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «**طوبي لمن رآني و طوبي لمن رأي من رآني**».[1]

ولی سخن در این است که آیا همه صحابه عادل هستند و آیا مجرد رؤیت و درک حضور پیامبر صلی الله علیه و آله برای عدالت کافی است؟ برای تحقیق در این مسئله باید تعریف صحابی روشن شود.

---

۱. رسالة في معرفة احوال الصحابة، ص۲، مطبوع همراه با دو رساله دیگر.

صحابی کیست؟ تعاریف مختلفی همراه با قیود متعدد برای صحابی آورده شده است:

معروف نزد محدثین آن است که صحابی به مسلمانی گفته می‌شود که پیامبر اکرمﷺ را دیده باشد. برخی هم گفته‌اند: هر که مجالست او همراه با پیروی از حضرت در مدتی طولانی باشد.

سعید بن مسیب می‌گوید: هر که با حضرت، یک یا دو سال بوده یا در یک یا دو غزوه شرکت کرده باشد.

برخی همراهی طولانی و روایت از حضرت را شرط کرده‌اند.

برخی بلوغ را شرط دانسته‌اند که سخن شاذی است، زیرا لازمه آن خروج حضرت حسن و حسین، ابن زبیر، ابن عباس مانند اینها است با این‌که اینها بالاجماع جزء صحابی هستند.

عده‌ای هم مسلمانی که زمان حضرت را درک کرده هرچند او را ندیده باشد ـ مثل عبدالله بن مالک جیشانی که در زمان عمر به مدینه آمده ـ صحابی می‌دانند.

برخی تنها کسانی که مختص به پیامبر و پیامبر مخصوص به آنها شده را صحابی می‌دانند.[1]

ظاهراً باید قید مرگ در حال اسلام را آورد تا افرادی مثل عبیدالله بن جحش و ابن خطل خارج شوند. ازاین‌رو شهید ثانی و سیوطی صحابی را این‌گونه تعریف کرده‌اند: آن‌که پیامبر را با ایمان ملاقات کرده و مسلمان مرده باشد.[2]

به هر حال این تعاریف هیچ کدام ملاک محکمی ندارند، زیرا از نظر لغت بر کسی که یک ساعت با دیگری همراه باشد (صاحب و مصاحب و صحابی)

---

۱. اقوال مذکور از سیوطی در تدریب الراوی، ص۳۷۶ نقل شده است.

۲. تدریب الراوی، ص۳۷۴ و الرعایة، ص۱۶۱.

صادق است؛ همچنان‌که سیوطی از اجماع اهل لغت نقل می‌کند.[۱]

بنابراین، اگر معنای لغوی مقصود باشد همه آنها که لحظاتی با حضرت بوده‌اند ـ اعم از مؤمن و منافق و کافر ـ صحابی می‌باشند مگر آن‌که قرینه‌ای بر خروج آنها باشد و در شمول این عنوان از حیث لغت، نه اسلام، و نه بلوغ و نه دیگر امور شرط نیست.

بله، اگر در روایات برای اصحاب، حکمی آمده باشد، مثل مدح خاص یا لزوم اتباع و مانند اینها، تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند که مقصود از آن برخی از اصحاب باشند که باید بررسی گردد.

به هر حال بنابر تعریف مشهور اهل سنت، ده‌ها هزار نفر جزء صحابه خواهند بود. در تقریب نووی، تعداد راویان از پیامبر را ۱۰۴ هزار نفر ذکر می‌کند.[۲] برخی مسلمانان مدینه را (در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله) سی هزار نفر شمارش کرده‌اند.[۳]

عدالت صحابه

اهل سنت در مورد عدالت صحابه اقوال گوناگونی دارند:

نووی در تقریب و سیوطی می‌گویند: صحابه همگی عادل‌اند، به دلیل اجماع کسانی که قابل اعتنا هستند.[۴] سپس اقوال دیگری را نقل می‌کند، از جمله می‌گوید: برخی گفته‌اند: باید از عدالت آنها مطلقاً تحقیق شود.

برخی گفته‌اند: از عدالت افراد بعد از وقوع فتنه (قتل عثمان) باید تحقیق شود.

---

۱. تدریب الراوی، ص۳۷۵.

۲. ر.ک: تدریب الراوی، ص۳۸۱.

۳. ر.ک: همان.

۴. همان، ص۳۷۷. تقیید به افراد قابل اعتنا تعبیر عجیبی است که برای تظاهر به اجماع آمده است وگرنه با وجود این‌همه مخالف، اجماع معنایی ندارد.

معتزله گفته‌اند: همه عادل هستند مگر آنها که با علی علیه السلام جنگیده‌اند.

برخی گفته‌اند: همه عادلند مگر آنها که با یکدیگر جنگیده‌اند.[۱]

ابویوسف از ابوحنیفه نقل می‌کند که گفت: صحابه همگی عادل هستند مگر چند نفر، سپس ابوهریره و انس بن مالک را نام برد.[۲]

بنابر سخن مشهور اهل سنت در تعریف و عدالت صحابی، بیش از صد هزار نفر که تماماً صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله هستند همگی عادل می‌شوند! یعنی کسانی که تا دیروز کافر و اهل فسق و فجور جاهلی بوده‌اند و قتل و غارت و جنایت و انواع فجایع را انجام می‌داده‌اند همین‌که شهادتین را بر زبان جاری کردند ناگهان ملکه عدالت در دل آنها پدید آمد و همه عادل شدند!!

این چیز عجیبی است. ازاین‌رو آلوسی برای توجیه این مسئله مدعی شده است که مرتکبان فسق از آنها به برکت نور صحبت حتماً توبه کرده و عادل شده است. آن‌گاه در ادامه می‌گوید: صحبت با حضرت همان اکسیر اعظم است،[۳] یعنی کیمیایی است که هر فلزی را طلا می‌کند. ولی شگفت آن‌که چرا این اکسیر مانع گناه نیست و فقط سبب توبه است؟ چه تضمینی وجود دارد که دوباره مرتکب

---

۱. تدری الراوی، ص۳۷۷.

۲. شرح ابن ابی الحدید، ج۴، ص۶۸.

۳. هامش تدریب الراوی، ص۳۷۸، از الوسی در اجوبه عراقیه. البته برخی از اهل سنت نیز متوجه این مشکل شده و گفته‌اند: ما به شیعه در مورد عصمت دوازده امام آنها با صدای رسا اعتراض کردیم، آیا برای ما زیباست که مدعی مصون بودن ۱۲۰ هزار نفر از کذب و فسق شویم و همه را عادل بدانیم و خود را در مقابل همه جریان‌هایی که متواتراً رسیده از اعمال برخی آنها که با عدالت منافات دارد به کری بزنیم. نمی‌دانم این مشکل را چگونه باید حل کرد... ولی من از کسانی نیستم که از ترس مارها روی عقرب‌ها بخوابد (ر. ک: تنقیح المقال، فائده ۲۵).

نشود؟ و چرا مانع ارتداد جمع کثیری از آنها که در روایات آمده نشده است؟

به هر حال اهل سنت چنان به این اصل پافشاری می‌کنند ـ بر عکس ادله آنها که به شدت ضعیف است ـ که چشم خود را بر روی همه وقایع تاریخی و ادله‌ای که حکایت از فسق و فجور و انحراف برخی صحابه دارد می‌بندند و حتی حاضر نیستند به این اصل موهوم، استثنایی نیز بزنند، چنان‌که می‌بینیم ابن حجر در مورد مروان بن حکم ـ با آن همه فساد و فسق و لعن که در مورد او رسیده است ـ می‌گوید: اگر صحابی بودن او ثابت شود، طعن او اثری ندارد![1]

گویا به همین جهت بوده است که برخی برای فرار از اشکال مذکور، در تعریف صحابه تصرف کرده‌اند، مثل مازری که می‌گوید: ما وقتی می‌گوییم صحابه عادل هستند، مقصودمان هر کسی نیست که حضرت را یک روز یا اندکی زیارت کرده یا به جهتی با حضرت ملاقات کرده و رفته است، بلکه مقصود ما کسانی هستند که با حضرت ملازم بوده و حضرت را کمک و یاری داده‌اند.[2]

آن دیگری در معنای عدالت تصرف کرده، می‌گوید: مقصود از عدالت صحابه آن است که قبول روایت ایشان نیاز به تحقیق از اسباب عدالت ندارد، یعنی صحابه در نقل روایت صادق و ثقه هستند هر چند برخی از آنها به جهت گناه، فاسق باشد و گناه بر فرض وقوع با وثاقت و صداقت آنها منافات ندارد.[3]

---

۱. ر.ک: اضواء علی السنّة المحمدیة، ص۳۴۹.

۲. تدریب الراوی، ص۳۷۸.

۳. هامش، همان.

نظر صحیح در مورد صحابه

به هر حال، بسیاری از صحابه از مجاهدان بزرگ اسلام و فداکاران در راه خداوند هستند که اسلام به جهت جهاد و خدمت و اخلاص آنها انتشار یافته است و بسیاری از آنها در جنگ‌ها و غزوات زمان پیامبر ـ مثل غزوه بدر و اُحد ـ به شهادت رسیده‌اند و قرآن مجید از آنها به عنوان صادقین یاد می‌کند و می‌فرماید: ﴿**من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضي نحبه ومنهم من ينتظر وما بدّلوا تبديلا**﴾.[۱]

اما همچنان‌که در این آیه مبارکه می‌بینیم، تنها برخی از مؤمنان را به صداقت و پای‌بندی به عهد خداوند، ستوده است و علامت آن را نیز عدم تغییر و تحول و انحراف از دین معرفی کرده است.

صحابه در قرآن

۱. ممدوحین

عده‌ای از صحابه به جهت تدین و متابعت از دین، مورد مدح و تمجید خداوند قرار گرفته‌اند، از جمله: پیشگامان ﴿**والسابقون الأوّلون من المهاجرين والأنصار والذين اتّبعوهم بإحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه**﴾؛[۲] آن پیشگامان اول از مهاجرین و انصار و آنها که با نیکوکاری از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها راضی گشت و آنها نیز از خداوند راضی شدند.

از جمله بیعت کنندگان زیر درخت: ﴿**لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ**﴾.[۳]

---

۱. الاحزاب، آیه ۲۳.

۲. توبه، آیه ۱۰۰.

۳. فتح، آیه ۱۸.

و از جمله اصحاب فتح: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...﴾.[1]

همچنان‌که گذشت، همه این مدح‌ها به جهت استقامت در راه خداوند و پیروی از فرامین الهی است و آن گروه از اصحاب، مثل منافقین یا آنها که دچار تغییر و تبدیل شدند دیگر مشمول آن مدایح نخواهند بود.

۲. مذمومین

خداوند متعال تعدادی از صحابه را در قرآن با عناوین گوناگونی مذمت کرده است؛ از جمله:

منافقین: در انبوه آیات قرآنی مورد مذمت قرار گرفته‌اند و اهل سنت هرگز اینان را استثنا نکرده‌اند با آن‌که همگی مشمول تعریف صحابی و حکم آنها می‌شوند.

قال الله تعالی: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾.[2]

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾.[3]

در آیه مبارکه: ﴿فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾[4] که می‌فهماند خداوند از گنه‌کاران راضی نیست و آیه سابقون و دیگر آیات که سخن از رضایت الهی دارد، شامل فاسقین آنها نیست.

همچنین آیه مبارکه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ

---

۱. همان، آیه ۲۹.
۲. منافقون، آیه ۱.
۳. توبه، آیه ۱۰۱.
۴. همان، آیه ۹۶.

نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾[۱] که پاداش عظیم الهی را مشروط به استقامت و عدم پیمان‌شکنی می‌کند. ازاین‌رو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه را در مورد طلحه و زبیر که پیمان‌شکنی کردند تلاوت نمود.[۲]

به هر حال همان‌گونه که تمامی آیات تهدید به عذاب و جهنم نسبت به مجرمان و کفار، مشروط به عدم توبه وعدم ایمان است، تمامی آیاتی که وعده پاداش و بهشت در آن آمده است نیز مشروط به بقای ایمان و صداقت و استقامت در دین و عمل صالح است. به همین جهت خداوند در مورد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله که همگی از صحابه و بلکه ام‌المؤمنین هستند، به صورت مشروط وعده می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.[۳]

نظر صحیح در مورد صحابه آن است که باید محسنین از آنها را دوست داشت و از منحرفان اجتناب کرد. حضرت رضا علیه السلام در روایتی فرمود: [لازم است] دوستی با امیرالمؤمنین و مقبولین از صحابه، آنها که بر روش پیامبر خویش بودند و تغییر و تبدیلی ندادند؛ مثل سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، حذیفه یمانی، ابوالهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف و دو برادر او، عبادة بن صامت، ابو ایوب انصاری، خزیمة بن ثابت ذی الشهادتین و ابو سعید خدری رضی الله عنهم.[۴]

---

۱. فتح، آیه ۱۰.
۲. تفسیر نور الثقلین، ج۵، ص۶۲ و الجمل، ص ۸۸.
۳. احزاب، آیه ۲۹.
۴. وسائل الشیعه، ج۳۰، ص۲۳۵.

جاسوس‌های منافقین: ﴿وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾.[1]

مسلمانان غیر مؤمن: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾.[2]

اغنیا و پولداران دنیاطلب: ﴿يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَينَ يدَى نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.[3]

با نزول این آیه، با کمال تعجب تا ده روز هیچ‌کس حتی متمکنین مثل ابوبکر، حاضر نشد برای صحبت با پیامبرﷺ پولی بدهد، مگر امیرالمؤمنینؑ که هر روز یک درهم داد و با پیامبر نجوی کرد، ازاین‌رو حضرت علیؑ فرمود: در کتاب خدا آیه‌ای است که هیچ کس به آن عمل نکرده و بعد از من هم عمل نخواهد کرد و آن آیه نجوی است، یک دینار داشتم، به ده درهم فروختم و هر بار قبل از نجوی، درهمی دادم و با حضرت سخن گفتم.

چون صحابه از این برنامه استقبال نکردند، قرآن به مذمت آنها پرداخت و فرمود: ﴿أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَينَ يدَى نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...﴾.[4]

حتی ابن تیمیه با آن‌همه عناد و لجاجت خود نسبت به امیرالمؤمنینؑ، اعتراف کرده و گفته است: ثابت شده که علیؑ صدقه داد و نجوی کرد و این آیه قبل از آن‌که دیگری عمل کند نسخ شد.[5]

---

۱. توبه، آیه ۴۷.

۲. حجرات، آیه ۱۴.

۳. مجادله، آیه ۱۳.

۴. همان، ۱۳.

۵. منهاج السنة، ج۷، ص ۱۶۰.

مانعین از زکات که پیمان شکستند: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾.[1] این آیه در شأن ثعلبة بن حاطب بن عمر نازل شده. چون از پرداخت زکات امتناع کرد، با آن‌که او از سابقون اوّلون است که در جنگ بدر شرکت داشته و در احد شهید شده است.[2]

متخلفین و قاعدین از جهاد: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ...﴾.[3] این آیه در مورد سه نفر از صحابه به نام کعب بن مالک شاعر، مرارة بن الربیع و هلال بن امیة الرافعی نازل شده است، چون از شرکت در جنگ تبوک (اواخر عمر شریف پیامبرﷺ) امتناع کردند.[4] با این‌که مراره از اصحاب بدر است و هلال بن امیه از اصحاب بدر و اُحد است.[5]

الأرجاس: ﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.[6]

اذیت کنندگان پیامبرﷺ: ﴿مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.[7]

---

۱. توبه، آیه ۷۵ و ۷۶.
۲. اسد الغابة، ر.ک: قاموس الرجال، ج۲، ص ۴۸۱.
۳. توبة، آیه ۱۱۸.
۴. المیزان، ج۶، ص۴۰۷.
۵. تنقیح المقال، ج۳، ص۳۰۴.
۶. توبه، آیه ۹۵.
۷. همان، آیه ۶۱.

آیا کسانی که در سال‌های اواخر عمر پیامبر، حضرت را اذیت می‌کردند و گروهی از مسلمانان که قرآن آنها را از صف مؤمنان جدا کرده و به عذاب دردناک تهدید کرده است جزء صحابه و عادل هستند؟

فاسق: ﴿**یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا**...﴾[۱] این آیه در مورد ولید بن عقبه و در جریان گزارش دروغین او از حارث نازل شد که در روایات شیعه و اهل سنت آمده است. ابن عبدالبر در استیعاب می‌گوید: تا آن‌جا که من می‌دانم میان آگاهان به تأویل قرآن خلافی نیست که آیه مذکور در مورد ولید بن عقبه است.[۲]

ولید در زمان عثمان امیر کوفه بود و شراب نوشید و در حال مستی امام جماعت شد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و بعد از نماز گفت: اگر می‌خواهید بیشتر بخوانم.[۳]

خداوند در مورد برخی از اغنیای رفاه‌طلب که از رفتن به جنگ امتناع می‌کردند، بعد از آن‌که آنها را رجس و جهنمی می‌نامد، می‌فرماید: ﴿**یحْلِفُونَ لَکُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا یرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِینَ**﴾.[۴]

آفکین: کسانی که به همسر رسول الله صلی الله علیه و آله تهمت ناروا و ارتباط با اجانب و عمل نامشروع زدند و خداوند آیاتی در توبیخ شدید آنها نازل کرد: ﴿**إِنَّ الَّذِینَ جَاءُوا بِالْإِفْکِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ... وَالَّذِی تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِیمٌ... فَإِذْ لَمْ یأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ**

---

۱. حجرات، آیه ۶.

۲. ر.ک: تفسیر المیزان، ج۱۸، ص۳۱۹.

۳. الاستیعاب؛ اسد الغابة و تهذیب التهذیب؛ سیره حلبی؛ کامل ابن اثیر؛ عقد الفرید و دیگر کتب... ؛ ر.ک: کشف البیان، ص۲۰۸.

۴. توبه، آیه ۹۶.

﴿فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾[۱] که از جمله اینان مسطح بن اثاثه ذکر شده که ادعای اجماع بر بدری بودن او شده است.[۲]

همچون آن صحابی که در نوشتن وحی، تحریف می‌کرد و «غفور رحیم» را «علیم حکیم» می‌نوشت و می‌گفت من از محمد داناترم و چون مُرد، پیامبر فرمود: زمین او را نمی‌پذیرد... .[۳]

به علاوه، آنها که مسجد ضرار را بنا کردند و خداوند آنها را رسوا و مذمت کرد که دوازده نفر بودند و نامشان ذکر شده است.[۴]

یکی دیگر از آنها ذو الثدیه است که عابد و متنسک بود و اصحاب را به شگفتی انداخت ولی پیامبر ابوبکر و سپس عمر را برای قتل او فرستاد. آنها او را نکشتند و علی علیه السلام را فرستاد، اما رفته بود.[۵] و این همان رئیس خوارج بود که علی علیه السلام او را در نهروان کشت.

همچنین آنهایی که در خانه سویلم مردم را از همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله منع می‌کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد خانه را بر آنها آتش بزنند.[۶]

قزمان بن حرث که در اُحد چنان جنگید که اصحاب تعجب کردند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او اهل آتش است و چون مجروح شد و او را به بهشت

---

۱. نور، آیه ۱۱ ـ ۲۶.

۲. تفسیر نیسابوری بهامش الطبری، ج۱۸، ص۶۸؛ ر.ک: الصحیح من سیرة النبی الأعظم، ج۱۳، ص۲۴۹.

۳. تاریخ ابن کثیر، ج۶، ص ۱۷۰.

۴. سیره ابن هشام، ج۱، ص۳۴۱ و تفسیر ابن کثیر، ج۲، ص۳۸۸.

۵. الاصابة، ج۱، ص۴۲۹.

۶. سیره ابن هشام، ج۱، ص۳۳۲ و الاصابة، ج۳، ص۲۳۵؛ ر.ک: الامام الصادق علیه السلام، ج۲، ص۵۹۶.

بشارت دادند، گفت: ما فقط به‌خاطر احساب جنگیدیم[1] و یا حکم بن ابی العاص که اصحاب وقتی نزد پیامبر آمدند، دیدند حضرت او را لعنت می‌کند و می‌فرماید: من با همسرم بودم و او از شکاف دیوار بر من وارد شد.[2]

خلاصه درس ششم

یکی از عناوین کلی توثیقات عام، اصحاب النبی بودن است. مصاحبت با پیامبرﷺ گرچه افتخاری بس بزرگ است، ولی سخن در این است که اولاً صحابی کیست؟ و ثانیاً آیا همه آنها عادلند؟

معروف میان محدثین آن است که هر مسلمانی که حضرت را دیده باشد صحابی است و تعاریف فراوان دیگری هم شده است که هیچ کدام بر ملاک محکمی استوار نیست.

مطابق تعریف مشهور اهل سنت، چه بسا تا ۱۱۴ هزار نفر صحابی وجود داشته است.

مشهور میان اهل سنت که برخی ادعای اجماع بر آن کرده‌اند، این است که همگی صحابه عادلند. البته عده‌ای نیز مخالف هستند.

سؤال آن است که چگونه می‌توان پذیرفت که آن‌همه افرادی که تا قبل از رحلت پیامبرﷺ منافق و فاسق بوده‌اند، با رحلت حضرت همگی مسلمان واقعی و عادل شدند؟! ازاین‌رو برخی از علمای اهل سنت، صحابه را مقید به کسانی کرده‌اند که ملازم حضرت بوده و ایشان را یاری داده‌اند.

---

۱. سیره ابن هشام: ج ۱، ص ۳۳۲ و الاصابة: ج ۳، ص ۲۳۵؛ ر.ک: الامام الصادقؑ، ج ۲، ص ۵۹۶.

۲. الامام الصادق، ج ۲، ص ۵۹۶.

نظر صحیح در مورد صحابه آن است که بسیاری از آنها از مجاهدان و فداکاران در راه اسلام هستند که مدح آنها در قرآن آمده است، و عده‌ای به شهادت رسیدند و عده‌ای نیز ثابت‌قدم ماندند. اما کسانی که ثبات قدم نداشتند و منحرف شدند، عادل نیستند.

در قرآن مجید بسیاری از صحابه مورد مدح قرار گرفته‌اند؛ مثل آیه: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾.[۱]

بسیاری نیز مورد مذمت قرار گرفته‌اند؛ مثل منافقین در ده‌ها آیه و کسانی مانند: فاسقین، ناکثین، جاسوسان، پولداران دنیا طلب و بخیل، مانعین زکات، قاعدین از جهاد، اذیت کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله و کسانی که قرآن آنها را رجس نامیده و اهل افک و اهل مسجد ضرار.

---

۱. توبه، آیه ۱۰۰.

پرسش

۱. صحابی کیست؟

۲. آرای اهل سنت در مورد عدالت صحابه چیست؟

۳. توجیه آلوسی در مورد عدالت صحابه چیست؟

۴. چرا برخی از اهل سنت در تعریف صحابه یا عدالت، تجدید نظر کرده‌اند؟

۵. نظر صحیح در مورد صحابه چیست؟

۶. صحابه ممدوح در قرآن چه کسانی هستند؟

۷. آیا این مدح‌ها مطلق است یا مقید به قیدی است؟

۸. آیا عنوان ام المؤمنین برای عدالت کافی است؟

۹. حضرت رضا علیه السلام در مورد صحابه چه فرموده است؟

۱۰. آیا تمامی صحابه اهل بدر، عادل هستند؟ چرا؟

منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی (معاصر).
۲. تدریب الراوی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی.
۳. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی.
۴. المدخل الی علم الرجال، سید محمد حسین قزوینی.
۵. مقدمه معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی.



درس هفتم

صحابه در احادیث

با آن‌که فضیلت صحابه از نظر قرآن و سنت ثابت است و آیات و روایات متعددی در فضیلت ایشان وارد شده است، اما این مسئله هرگز عمومی نبوده و شامل همه آنها نمی‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجة الوداع به اصحاب فرمود: «**لا ترجعوا بعدي كفّاراً يضرب بعضكم رقاب بعض**».[1]

در حدیث دیگر فرمود: «**إنّ من أصحابي من لا يراني بعد أن أموت أبداً**».[2]

در حدیث ارتداد، که بزرگان اهل سنت مثل بخاری و مسلم و دیگران از طرق مختلف و راویان گوناگون نقل کرده‌اند، آمده است: همانا عده‌ای از اصحابِ مرا [روز قیامت]، به طرف چپ [جهنم] می‌برند، من می‌گویم: [خدایا] اصحاب من، اصحاب من، [خداوند] می‌فرماید: «**إنّهم لم يزالوا مرتدين على أعقابهم منذ فارقتهم**».[3]

---

۱. الأضواء، ص۳۵۴.

۲. جامع المسانید، ابن جوزی؛ ر.ک: هامش الأضواء، ص۳۵۴.

۳. اضواء علی السنة المحمدیة، ص۳۵۴.

در روایت مسلم آمده است: «**لا تدري ماذا أحدثوا بعدك**» و در لفظ دیگری آمده است: «**إنّك لا علم لك بما أحدثوا بعدك، إنّهم ارتدّوا علي أدبارهم القهقري**».[1]

در روایت سهل آمده است که پیامبرﷺ فرمود: «**فأقول: سحقاً سحقاً لمن غيّر بعدي**».[2]

برخی از احادیث دلالت بر انحراف اکثر آنها می‌کند، بخاری از ابو هریره روایت کرده است که پیامبرﷺ فرمود: [روز قیامت] من ایستاده‌ام که گروهی می‌آیند، چون آنها را شناختم، مردی میان من و ایشان [آنها را] صدا می‌زند: بشتابید، من می‌گویم: به کجا؟ می‌گوید: به خدا سوگند به سوی آتش، من می‌گویم: جریان چیست؟ می‌گوید: «**إنّهم ارتدّوا بعدك على أدبارهم القهقري**»، سپس گروه دیگری می‌آیند، چون آنها را شناسایی می‌کنم، مردی میان من و ایشان آمده و می‌گوید: بشتابید، می‌گویم: به کجا؟ می‌گوید: به خدا سوگند به سوی آتش. می‌گویم: جریان چیست؟ می‌گوید: «**إنّهم ارتدّوا بعدك على أدبارهم القهقري**»، سپس حضرت رسولﷺ فرمود: «**فلا أراه يخلص منهم إلاّ مثل همل النعم**»، نمی‌بینم که از ایشان رهائی یابد مگر اندکی.[3]

---

۱. همان.

۲. همان، ص۳۵۵.

۳. در الاضواء، ص۳۵۵. بعد از نقل حدیث در هامش می‌گوید: همل النعم؛ یعنی شتر بی‌سرپرست، ای لا يخلص منهم من النار إلاّ قليل، و در مورد منابع احادیث مذکور ر.ک: دلائل الصدق، ج۳، ص۱۲.

این‌که برخی، این افراد را همان اهل الردّة بعد از پیامبرﷺ دانسته‌اند که ابوبکر با آنها جنگید، علاوه بر این‌که ادعایی بی‌دلیل است نشان می‌دهد که صحابی بودن حتی امنیت از کفر نمی‌آورد تا چه رسد به عدالت، مضافاً به این‌که اهل ردّه مذکور دوباره مسلمان شدند اما این احادیث دلالت دارد آنها همچنان مرتد مانده و جهنمی شده‌اند.

به هر حال در حدیث دیگری که بخاری آن را روایت کرده آمده است که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «**ما بعث الله من نبي ولا استخلف من خليفة إلاّ كانت له بطانتان[1] بطانة تأمره بالمعروف وتحظّه عليه و بطانة تأمره بالشرّ وتحظّه عليه**».[2]

آیا این احادیث و مانند آن شبهه‌ای باقی می‌گذارد در این‌که همه اصحاب النبیﷺ عادل نبوده‌اند؟

صحابه از نظر تاریخ

بهترین گواه بر عدم عدالت برخی از صحابه، اعمالی است که از آنها در تاریخ ثبت شده است که برخی از آنها ضمن عنوان «صحابه در قرآن» گذشت و در این‌جا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱. **نعمان.** او سه بار در زمان پیامبرﷺ شرب خمر کرد و حدّ بر او جاری شد، بار چهارم عُمر از پیامبرﷺ درخواست قتل او را کرد.[3]

۲. **ولید بن عقبه.** قرآن او را فاسق نامید و برادر مادری عثمان و حاکم کوفه از جانب وی بود که در کوفه شراب خورد و در حال مستی امام جماعت شد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و سپس گفت: اگر می‌خواهید بیشتر بخوانم، مردم کوفه به عثمان شکایت کردند و او را مجبور به اجرای حدّ بر وی نمودند.[4]

۳. **مغیرة بن شعبه.** از اصحاب حدیبیه و بیعت رضوان است، که چند نفر بر زنای محصنه او شهادت دادند.[5] به هر حال رابطه نامشروع وی با زن فاسدی ثابت

---

۱. بطانة: رازدار هر کسی یا مطلق صاحب.

۲. ر.ک: دلائل الصدق، ص۲۱۰.

۳. صحیح بخاری، ج۸، ص۱۹۶.

۴. الاصابه، ج۳، ص۳۲۸ و اسد الغابه، ج۴، ص۱۹۹.

۵. همان، ج۳، ص۴۵۲.

شد اما عُمر حتی او را تعزیر نکرد، بلکه او را از بصره عزل و امیر کوفه کرد.[1]

مغیره به هوس‌بازی و شهوت‌رانی در جاهلیت و اسلام معروف بود، به گونه‌ای که حتی در زمان حکومت وی در بصره به حاکم زانی معروف بود و زن‌های حرم او را ده‌ها و برخی صدها نفر شمرده‌اند.

۴. سمرة بن جندب. چون زیاد بن ابیه او را شش ماه در بصره امیر کرد، هشت هزار نفر را کشته بود، و چون زیاد از او پرسید: آیا نمی‌ترسی بی‌گناهی را کشته باشی؟ گفت: اگر همانند آنها را بکشم ترسی ندارم. در روایتی در یک صبح ۴۷ نفری را کشت که قرآن را جمع کرده بودند.[2] جسارت و عناد او با پیامبرﷺ در جریان حدیث «لا ضرر» در تاریخ مذکور است.

۵. معاویة بن ابی سفیان. او تلاش فراوان در محو دین و احکام آن داشت، و کارنامه سیاه او پُر از جنایات و فسق و فجور است، همانند توطئه در شورش جمل، شورش صفین و به کشتن دادن هزاران نفر و مجروح شدن افراد فراوان و سپس غصب خلافت و مسموم کردن امام مجتبی، و به شهادت رساندن هزاران نفر از طرفداران اهل بیتعليهم‌السلام و دیگران به فرمان مستقیم یا حکّام خائنش. ده‌ها بدعت در دین و سنت زشت سبّ امیرالمؤمنینعليه‌السلام در سراسر عالم اسلام که ده‌ها سال ادامه داشت و اهتمام به جعل احادیث و استخدام مزدوران برای این کار و.

۶. بسر بن (ابی) ارطاة. هنگام رحلت پیامبر کودک بود، ولی از دست‌اندرکاران جنایت‌کاران معاویه است که تاریخ گواه فساد و آلودگی فراوان وی است و قتل و غارت‌های او در مکه و مدینه و حجاز و یمن و کشتار بی‌گناهان و فروختن زن‌های مسلمان به عنوان برده و کشتن دو طفل بی‌گناه

---

۱. دلائل الصدق، ج۳، ص۹۱.

۲. تاریخ طبری، حوادث سنة ۵۰؛ ر.ک: الفصول المهمة، ص۱۲۳.

عبیدالله بن عباس، عامل حضرت علی علیه السلام در یمن از جمله جنایات اوست.

۷. **مروان بن حکم.** که تاریخ صدر اسلام آکنده از مذمت وی و کارهای زشت او می‌باشد. به همراه پدرش مورد لعنت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و از عوامل اصلی انحراف عثمان و شورش مردم علیه وی بود. او قاتل طلحة از روی خیانت در جنگ جمل شمرده می‌شود و ناسزاگویی و سبّ و توهین او به اهل بیت علیهم السلام؛ به ویژه امام مجتبی علیه السلام در زمان معاویه معروف است.

۸. **خالد بن ولید.** اعمال ننگین وی در زمان کفر و در زمان پیامبر[1] و بعد از حضرت، به ویژه در جریان قتل مالک بن نویره و همبستری با همسر وی و اعتراض شدید خلیفه دوم به وی که مفصل در تاریخ آمده به گونه‌ای است که عمر به ابوبکر گفت: خالد زنا کرده سنگسارش کن، او مسلمانی را کشته است او قصاص را کن. اما ابوبکر گفت: او اجتهاد نموده و اشتباه کرده است!![2]

مهم‌تر آن‌که قرآن مجید صحابه را به جهت فرار از جنگ در غزوه حنین و تنها گذاردن پیامبر صلی الله علیه و آله مذمت می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ﴾.[3]

مورخان هم نوشته‌اند: سپاه اسلام در این نبرد ده هزار نفر بودند که همه به جز هفت نفر یعنی علی بن ابی طالب، عباس و پسرش فضل، ربیعه و ابوسفیان (دو پسر حارث بن عبد المطلب)، اسامة بن زید و عبیدة بن ام ایمن یا ایمن بن ام ایمن کسی نماند.

---

۱. صحیح بخاری، ج۳، ص۴۷، کتاب المغازی.

۲. به ترجمه خالد در کتب تراجم مثل استیعاب و... رجوع شود؛ ر.ک: الفصول المهمة، ص۵۰.

۳. توبة، آیه ۲۵.

در صحیح بخاری آمده است: «ومع النبی عشرة آلاف ومن الطلقاء فأدبروا عنه حتی بقی وحده».[۱]

در استیعاب در ترجمه عباس می‌گوید: خلافی نیست که عثمان و ابوبکر فرار کردند، فقط در مورد فرار عمر اختلاف است، که از عبارت وی فرار او نیز فهمیده می‌شود.

با آن‌که فرار از جنگ، جزء گناهان کبیره است و قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ﴾.[۲]

صحابه از نظر صحابه

بسیاری از دانشمندان اهل سنت، در توجیه گناهان و فسق و جنایات برخی از صحابه می‌گویند: اینها مجتهد بوده‌اند و خطای در اجتهاد، سبب فسق نیست، درحالی‌که حتی خود صحابه هنگام مذمت یکدیگر، قائل به این امر نبوده‌اند وگرنه هیچ مجتهدی نمی‌تواند دیگری را تفسیق کند، با آن‌که صحابه مکرر یکدیگر را تفسیق و تکفیر و لعن و سبّ کرده و بلکه کشته‌اند. ازاین‌رو برخی از اهل سنت در اعتراض به این توجیه گفته‌اند: برخی در پشت پرده اجتهاد پنهان می‌شوند و برخی مدعی اجتهاد برای مطلق صحابه‌اند. شگفتا از قلّت حیا در ادعای اجتهاد برای بُسر بن ارطاة که به تنهایی انواع شر را مرتکب شد، زیرا او مأمور یک مجتهد یعنی معاویه، ناصح اسلام، در سبّ علی بن ابی طالب و حزب

---

۱. کتاب المغازی، غزوه طائف و صحیح مسلم، کتاب الزکاة (اعطاء المؤلفة قلوبهم).
البته این تعمیم یا غالبی است یا به جهت برخی اغراض است، زیرا قطعاً امیرالمؤمنین و برخی دیگر همراه حضرت مانده‌اند.

۲. انفال، آیه ۱۶.

او بود! و همچنین مروان و ولید فاسق... . به خدا که این گوینده این سخن را از سر دلسوزی برای خدا و رسول او نگفته مگر غفلت زده‌ای که نمی‌داند از سر او چه بیرون می‌آید... .[1]

دکتر طه حسین در کتاب عثمان، ضمن کلماتی می‌گوید: ما در مورد اصحاب پیامبرﷺ آن‌چه را خودشان نسبت به خود معتقد نبودند، معتقد نیستیم، آنها خود را بشر می‌دانستند که دچار همان خطا و گناه دیگران می‌شوند. آنها به یکدیگر تهمت‌های بزرگ زده‌اند. گروهی از آنها یکدیگر را تکفیر و تفسیق کرده‌اند. در روایت آمده است که عمار بن یاسر، عثمان را تکفیر می‌کرد و خون او را مباح دانسته و او را نعثل (پیر خرفت) می‌نامید. روایت شده است که عبدالله بن مسعود زمانی که در کوفه بود، خون عثمان را مباح می‌دانست.

در ادامه می‌گوید: آنها که عثمان را یاری کردند، معتقد بودند دشمنانشان از دین خارج شده‌اند. اینان همگی جنگ با یکدیگر را حلال دانسته و در جمل و صفین با یکدیگر جنگیدند، مگر سعد و اصحاب اندک او. وقتی اصحاب پیامبر خودشان این‌گونه اختلاف داشتند و همدیگر را به کبائر متهم کرده و با یکدیگر در راه خدا جنگیدند، درست نیست که نظر ما در مورد آنها بهتر از نظر خودشان در مورد خویش باشد.[2]

در ذیل به نمونه‌هایی از آرای صحابه نسبت به یکدیگر اشاره می‌شود:

الف) منافق خواندن یکدیگر

اسید بن خضیر به سعد بن عبادة ـ که هر دو از اصحاب بدر بودند ـ در

---

۱. الاضواء، ص۳۵۳ به نقل از مقبلی.

۲. الاضواء، ص۳۶۱.

جریان افک گفت: «إنّک منافق تجادل عن المنافقین»[1] و بلکه صریحاً سعد را به دروغ‌گویی متهم کرد.[2]

در بخاری از حذیفه ـ که منافق‌شناس بوده ـ نقل کرده است که گفت: منافقان امروز، بدتر از زمان پیامبرﷺ هستند، آن زمان آنها مخفی بودند و امروز علنی فعالیت می‌کنند.

در روایت دیگری، چون ابو وائل از حذیفه پرسید: آیا نفاق امروز بدتر است یا در زمان رسول اللهﷺ؟ حذیفه دست بر پیشانی زد و گفت: اوه! نفاق امروز ظاهر است، ولی در زمان پیامبر خود را مخفی می‌داشتند.[3]

ب) کارهای ناشایست

در بخاری از مسیب روایت کرده است که می‌گوید: براء بن عازب را دیدم و به او گفتم: خوشا به حال تو، صحابی پیامبر بودی و با او در حدیبیه زیر آن درخت، بیعت کردی، وی گفت: ای برادرزاده تو نمی‌دانی که ما بعد از پیامبرﷺ چه کردیم؟![4]

ج) سبّ و لعن یکدیگر

سبّ و لعن اصحاب نسبت به یکدیگر در طول تاریخ صحابه، فراوان ذکر شده است، که مشهورترین آنها سبّ و لعن معاویه و اصحاب او نسبت به

---

۱. صحیحین؛ ر.ک: الاضواء ص۳۵۱.

۲. صحیح بخاری، ج۳، کتاب المغازی والتوحید والایمان والنذور والجهاد و...؛ صحیح مسلم، ج۸ ص۱۱۳؛ ر.ک: الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج۱۳، ص۱۹.

۳. اضواء، ص۳۵۹.

۴. همان، ص۳۵۵.

امیرالمؤمنین‌ﷺ و اصحاب آن حضرت است، به گونه‌ای که تا زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز سال ۹۹ (بیش از نیم قرن) رسماً ادامه داشت.

عمل شنیعی که همسر گرامی پیامبرﷺ ام سلمه را به اعتراض واداشت و به شبث بن ربعی فرمود: آیا در محافل شما پیامبرﷺ سبّ می‌شود؟ شبث انکار کرد، ام سلمه گفت: علی بن ابی طالب؟ شبث گفت: ما حرف‌هایی به جهت مال دنیا می‌زنیم.

ام سلمه گفت: من از رسول اللهﷺ شنیدم که می‌فرمود: «مَن سبّ علیّاً فقد سبّنی».[1]

در برخی روایات آمده است که حضرت امیرﷺ معاویه و عمرو بن عاص و مغیرة بن شعبه و ولید بن عقبه و ابوموسی اشعری و مروان و اباالاعور و ضحاک بن قیس و حبیب بن مسلمه که همگی از اصحاب رسول اللهﷺ بوده‌اند را در قنوت نماز صبح و مغرب لعن می‌کرد. معاویه نیز حضرت امیرﷺ و حسنین و ابن عباس را لعن می‌کرد.[2]

د) ضرب و جرح و قتل یکدیگر

ضرب و جرح حضرت فاطمهﷺ توسط صحابه از جمله عُمر و مغیرة بن شعبه؛ همچنان‌که نظام می‌گوید: «إنّ عمر ضرب بطن فاطمة یوم البیعة حتّی ألقت المحسن من بطنها وکان یصیح أحرقوها بمن فیها وما کان في الدار إلاّ علی وفاطمة والحسن والحسین».[3]

---

۱. حاکم در مستدرک و صحّحه مع الذهبی؛ ر.ک: دلائل الصدق، ج۳، ص۲۳۱.
۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۴، ص۷۹؛ ر.ک: قاموس الرجال، ج۲، ص۳۰۴ والفصول المهمة، ص۱۲۶.
۳. دلائل الصدق، ج۳، ص۵۱ به نقل از ملل و نحل شهرستانی.

در صحیح مسلم آمده است: پیامبرﷺ به ابوهریره دستور داد تا گویندگان «لا إله إلاّ الله» را به بهشت بشارت دهد. وقتی عمر فهمید، مانع ابوهریره شد و چنان ضربه‌ای بر او زد که ابوهریره بر زمین افتاد.[1]

چون عبدالله بن مسعود آن صحابی بزرگ به عثمان به جهت برخی اعمال ناشایست اعتراض کرد، عثمان بعد از دشنام زشت به او، دستور داد او را از مسجد اخراج کنند و عبدالله بن زمعه یا غلام عثمان، او را بلند کرده چنان بر زمین زدند که دنده او شکست. ابن مسعود چنان آزرده شد که حتی عذرخواهی عثمان را نپذیرفت و وصیت کرد تا عثمان بر وی نماز نخواند و چنین نیز شد و باعث ناراحتی عثمان گشت. حتی روایت کرده‌اند، عثمان وی را به جهت دفن ابوذر چهل تازیانه زد.[2]

عمار بن یاسر صحابی بزرگ، مورد ضرب و شتم شدید عثمان قرار گرفت و به دستور او به گونه‌ای عمار را زدند که نزدیک بود جان دهد. عثمان نیز چنان ضربه‌ای به او زد که بیهوش شد.[3]

مسعودی می‌نویسد: «فهجموا علیه وأحرقوا بابه واستخرجوه منه کرهاً وضغطوا سیّدة النساء بالباب حتّی أسقطت محسناً...» (إثباة الوصیة، ص۱۴۳). ذهبی نیز در ترجمه احمد بن محمد بن السری آورده است که نزد او خوانده شد: «إنّ عمر رفس فاطمة حتّی أسقطت بمحسن» (میزان الاعتدال، ج۱، ص ۱۳) البته همان‌گونه که انتظار می‌رود اهل سنت مثل شهرستانی یا ذهبی به اعتراض پرداخته‌اند.

۱. باب من لقی الله بالایمان اول جزء اول؛ ر.ک: الفصول المهمة، ص۱۰۸.

۲. الانساب، بلاذری، ج۵، ص۳۶ و الاستیعاب و تاریخ ابن کثیر، ج۷، ص۱۶۳ و...، ر.ک: الغدیر، ج۱، ص۳ به بَعد.

۳. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة، ج۴، ص۴۶۳، گوید: راویان در زدن عمار اختلاف ندارند... انتهی و علّت زدن عمار این بود که عده‌ای از صحابه اعتراض‌های خود را مفصل نوشتند و به عمار دادند تا به عثمان برساند، عثمان با خواندن برخی از نامه، به غلامان

ابوذر غفاری نیز توسط عثمان کتک خورد و به دستور او به ربذه تبعید شد و در همان‌جا جان داد.[۱]

عثمان امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز با چوبدستی تا می‌خواست کتک زد.[۲]

۲. شهرت بدون سوء سابقه

دومین موردی که می‌تواند عدالت راویان فراوانی را ثابت کند این است که یک راوی مشهور باشد ـ مثلاً احادیث فراوانی از او نقل شده باشد ـ و علمای رجال هم او را مذمت نکرده باشند و از طرفی مدح و تعریفی هم که عدالتش را ثابت کند نکرده باشند. به عبارت دیگر: حُسن ظاهر داشته باشد، یعنی نزدیکان او از وی گناهی مشاهده نکرده باشند. بنابراین همین‌که از او گناهی ذکر نکرده‌اند معلوم می‌شود که حُسن ظاهر داشته و علامت عدالت او است.

دستور داد تا او را زده و کشان کشان بردند و در هنگام بردن او عثمان با لگدی که در چکمه بود چنان بر میان پای او زد که مبتلا به فتق شد و بیهوش گردید، و یکی از دنده‌های او شکست و او را به خانه اُم سلمه بردند و او در وقت نماز ظهر و عصر و مغرب بیهوش بود... (البلاذری در الانساب، ج۵، ص۴۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج۱، ص۲۳۹ و الاستیعاب، ج۲ ص۴۲۲ و...، ر.ک: الغدیر، ج۹، ص۱۵).

۱. شرح تجرید ملا علی قوشجی و تاج‌الدین سبکی در طبقات شافعیه و...، ر.ک: کشف البنیان از ذبیح‌الله محلاتی قدس سره: ص۱۷۵.

۲. زیرا به حضرت گفت: ای پسر ابوطالب هر چه می‌خواهی از این دراهم و دینارها شکم خود را پر کن که مرا آتش زدی. حضرت فرمود: اگر مال خودت است اختیار با من است که بپذیرم یا نه، و اگر از بیت‌المال است جائز نیست به من بدهی و من آن را بگیرم و عثمان که ناراحت شده بود برخاست و به حضرت حمله کرد، حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: آنقدر که می‌خواست با چوبدستی بر من زد ولی من دفاع نکردم عبا را به سر کشیدم و برگشتم و گفتم: خدا میان من و تو حکم کند، که من تو را امر به معروف و نهی از منکر کردم (شرح نهج البلاغة، ج۲، ص۳۹۸، از موفقیات زبیر بن بکار، ر.ک: کشف البنیان، ص۱۹۸).

با این توجیه، تعداد فراوانی از راویان مشهور که توثیق صریح ندارند، معتبر می‌شوند.

در میان اهل سنت نیز عده‌ای همین نظر را دارند؛ مثلاً ذهبی می‌گوید: هر که در میان حافظان، مشهور باشد که از اصحاب حدیث است و به فن حدیث معروف گشته و بعد از تحقیق هم اشکالی بر او معلوم نشده و کسی هم او را توثیق نکرده، این شخص مقبول‌الحدیث است تا وقتی که ضعف او ثابت شود.[1]

برخی دیگر از اهل سنت می‌گویند: شهرت و معروف بودن میان اهل علم، دلیل بر عدالت است، چراکه اگر از او ضعفی سراغ داشتند حتماً بیان می‌کردند.[2]

۳. مشایخ اصحاب اجماع

هجده نفر از اصحاب امام باقر، امام صادق، امام کاظم و حضرت رضا علیهم‌السلام به عنوان اصحاب اجماع معروف گشته‌اند وادعا شده است که مشایخ آنها (افرادی که این هجده نفر از آنها حدیث گرفته‌اند) همگی ثقه و مورد اعتماد هستند و می‌دانیم که مشایخ این هجده نفر افراد فراوانی هستند که بسیاری از اینها در کتاب‌های رجال، به وثاقت آنها تصریح نشده است وتنها از این طریق معتبر می‌شوند و به همین جهت احادیث فراوانی حجت می‌گردند.

این هجده نفر را ابوعمرو کشی، صاحب کتاب معرفة الرجال، به سه گروه تقسیم کرده است:

---

۱. فتح المنان، ص ۲۱۱.

۲. همان.

۱. اسامی فقهای اصحاب امام باقر و امام صادق‰

امامیه بر تصدیق این پیشگامان از اصحاب امام باقر و امام صادق‰ اجماع دارند و همگی دانش آنها را باور داشته و می‌گویند: فقیه‌ترین از متقدمین شش نفرند: زرارة (بن أعین)؛ معروف بن خَرّبوذ؛ بُرَید (بن معاویه)؛ ابو بصیر اسدی؛ فضیل بن یسار و محمد بن مسلم طائی.

اینان می‌گویند: فقیه‌ترین این شش نفر زراره است. برخی هم به جای ابوبصیر اسدی، ابوبصیر مرادی لیث بن بختری را ذکر کرده‌اند.

۲. اسامی فقهای اصحاب امام صادق

امامیه بر صحیح شمردن و تصدیق آن‌چه از این افراد به سند صحیح رسیده باشد اجماع دارند، و به فقه و دانش اینان در رتبه بعد از گروه اول معترفند. اینان شش نفرند: جمیل دَرّاج؛ عبدالله بن مُسکان؛ عبدالله بن بکیر؛ حماد بن عثمان؛ حماد بن عیسی و ابان بن عثمان.

از ابواسحاق فقیه (ثعلبه بن میمون) نقل کرده‌اند که فقیه‌ترین اینها جمیل بن دراج است و این شش نفر جوان‌ترین اصحاب امام صادق هستند، چون گروه قبلی امام باقر را هم درک کرده‌اند.

۳. نام فقهای اصحاب امام کاظم و حضرت رضا‰

اصحاب ما بر تصحیح آن‌چه از اینان به سند صحیح برسد اجماع دارند و همگی اینان را در فقه تصدیق می‌کنند.

این عده عبارتند از: یونس بن عبدالرحمن؛ صفوان بن یحیی بیّاع السابری؛[1]

---

۱. سابری یک نوع پارچه است.

محمد بن‌ابی‌عمیر؛ عبدالله بن‌مغیره؛ حسن بن‌محبوب و احمد بن‌محمد بن ابی‌نصر.

البته برخی به جای حسن بن محبوب، دو نفر دیگر یعنی حسن بن علی بن فضال و فَضالة بن ایوب را ذکر کرده‌اند که در این صورت تعداد این گروه هفت نفر می‌شود. برخی هم به جای فضاله بن ایوب از عثمان عیسی نام برده‌اند.

دانشمندترین اینان یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی است.[۱]

توضیح مفاد اجماع مذکور

از آن‌جا که اصحاب اجماع، دارای روایات فراوانی هستند و در بسیاری از موارد یا نام راوی را که از او نقل می‌کنند نمی‌برند بلکه می‌گویند: عن رجل، یا حدثنی بعض اصحابنا، و یا نام راوی را می‌برند اما در کتاب‌های رجال، در مورد آن شخص چیزی که دلالت بر ضعف یا اعتبار او کند یافت نمی‌شود.

عده‌ای از علما از آن عبارت کشی که فرمود: اصحاب ما اجماع دارند بر صحت روایات این افراد و تصدیق کلام ایشان، استفاده کرده‌اند که این هجده نفر از هر که نقل کنند مورد اعتبار است، چون آنها جز از ثقه نقل نمی‌کنند ولی برخی از علما معتقدند که عبارت کشی دلالت بر وثاقت همان هجده نفر می‌کند و خود آنها به اتفاق امامیه ثقه هستند، نَه مشایخ آنها.

۴. مشایخ الثقات

شیخ طوسی‌قدس‌سره (م ۴۶۰) در مورد سه نفر از بزرگان از راویان یعنی محمد بن ابی‌عمیر (م ۲۱۱)[۲]، صفوان بن یحیی (م ۲۱۰)[۱] و احمد بن محمد بن ابی نصر

---

۱. رجال کشی، ص۵۵۶، رقم۱۰۵۰.

۲. وی (م ۲۱۷) که حضرت موسی بن جعفر و امام رضاعلیهما‌السلام و بلکه تا چهارده سال از دوران امام جوادعلیه‌السلام را درک کرده است ولی روایات مستقیم وی از حضرت کاظم و امام رضاعلیهما‌السلام است.

او مردی جلیل‌القدر و عظیم‌المنزلة نزد شیعه و اهل سنت است و از وی به اوثق الناس و این‌که از همه در عبادت و وَرَع برتری داشته تعبیر شده است.

او در ایام هارون الرشید دستگیر شد و مورد شکنجه قرار گرفت. مدت چهار سالی که در زندان بود خواهرش کتاب‌های او را زیر خاک پنهان کرد و از بین رفت، به همین جهت از حفظ، حدیث می‌گفت.

نجاشی می‌گوید: اصحاب ما به احادیث مرسل وی اعتماد می‌کنند (فهرس نجاشی).

از وی در کتب اربعه بیش از ۴۷۱۵ روایت نقل شده است، و مشایخ او را بیش از چهار صد نفر شمرده‌اند (مشایخ الثقات: ص۱۳۵).

وی بزاز بود، اموالش از بین رفت و فقیر شد. در این شرایط مردی که ده هزار درهم به ابن ابی عمیر بدهکار بود نزد او آمد و آن مبلغ را برای وی آورد، پرسید: این چیست؟ مرد بدهکار گفت: پولی است که از من طلب داری. ابن ابی عمیر گفت: ارث برده‌ای؟ گفت: نه، پرسید: به تو بخشیده‌اند؟ گفت: نه، پرسید: بهای زراعت (یا زمین زراعتی) است؟ گفت: نه، پرسید: پس چیست؟ گفت: خانه مسکونی خودم را فروختم تا بدهی‌ام را بپردازم.

ابن ابی عمیر گفت: ذریح محاربی از حضرت صادق‌علیه‌السلام به من خبر داد که فرمود: هیچ مردی را نباید به جهت بدهی از خانه‌اش بیرون کرد، سپس به آن مرد گفت: این‌ها را بردار که من نیازی به آن ندارم، با آن‌که اکنون محتاج یک درهم هستم! (وسائل: ج۱۳، باب۱۱، ح۵، ص۹۵ ابواب الدین).

۱. وی از اهل کوفه و معاصر با امام صادق‌علیه‌السلام تا امام جوادعلیه‌السلام بوده و در سال ۲۱۰ هجری فوت نموده است. وی از حضرت رضاعلیه‌السلام و امام جوادعلیه‌السلام وکالت داشته است.

نجاشی از او به عنوان ثقة ثقة عین، تعبیر می‌کند. وی در زهد و عبادت بی‌همتا بود.

شیخ طوسی‌رحمه‌الله در مورد وی می‌گوید: او نزد اهل حدیث از همه مورد اعتمادتر و عابدتر بود. در شبانه روز ۱۵۰ رکعت نماز می‌خواند و هر سال سه ماه روزه می‌گرفت و سه بار در سال زکات می‌داد.

گفته‌اند وی با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان شریک بود. این سه نفر کنار خانه خدا با هم پیمان بستند هر که از ایشان زودتر مُرد دیگری به جای آنها نماز و روزه و زکات به جا آورد. آن دو نفر زودتر مردند و صفوان در هر روز ۱۵۰ رکعت نماز می‌خواند و سالی سه ماه روزه می‌گرفت و سه بار زکات می‌داد و هر کار خیری برای خود می‌کرد برای آنها نیز می‌کرد.

(م ۲۲۱)[1] می‌فرماید: «لا یروون و لا یرسلون إلاّ عن ثقة»؛ اینها هیچ روایتی را ـ از کسی نقل نمی‌کنند و یا روایتی را بدون ذکر نام راوی ـ نمی‌گویند مگر آن‌که به او اعتماد داشته‌اند و آن فرد ثقه بوده است.[2]

عده فراوانی از علمای گذشته مثل محقق در معتبر، علامه در نهایه، شهید در ذکری، ابن فهد حلی در مهذّب، شیخ بهایی و دیگران این قاعده را پذیرفته‌اند.[3]

اصحاب حکایت کرده‌اند که شخصی به او اصرار کرد که دو دینار را به کسی در کوفه برساند، وی گفت: شتران من اجاره‌ای هستند و من باید از صاحبان آنها اجازه بگیرم (الخلاصه، ج ۱، ص ۸۸).

او چنان ایمان راسخی داشت که چون واقفیه به او اموال فراوانی پیشنهاد کردند (تا مروّج آنها باشد)، نپذیرفت. وی نزد حضرت رضا علیه السلام دارای جایگاه والایی بود (در مورد وی به کتاب‌های فهرست شیخ و نجاشی قدس سره و خلاصه علامه حلی قدس سره رجوع نمایید) و از او در کتب اربعه ۱۱۸۱ روایت نقل شده است (معجم الرجال، ج ۹، ص ۱۳۰).

مشایخ وی را تا ۲۰۰ نفر شمرده‌اند (مشایخ الثقات، عرفانیان، ص ۲۰۶).

شهید اول در ذکری فرموده است: اصحاب، اجماع دارند بر پذیرش روایات مرسل وی (ذکری الشیعة، ص ۴؛ ر.ک: منتهی المقال، ج ۴، ص ۳۰).

۱. وی از اهل کوفه و از یاران حضرت رضا و حضرت جواد علیهما السلام است و نزد ایشان مقام بزرگی داشته است (فهرس النجاشی، رقم ۱۸۰).

در روایتی آمده است که حضرت شبی او را نزد خویش نگه‌داشت، وی می‌گوید: در دلم گذشت: کیست مثل من؟ در خانه ولیّ خدا و بر رختخواب او؟ ناگاه حضرت رضا علیه السلام صدا زد: ای احمد، امیر المؤمنین به عیادت صعصعة بن صوحان رفت و به او فرمود: عیادت مرا وسیله فخرفروشی بر قوم خود قرار مده و برای خدا فروتنی کن تا خدا تو را بالا برد (تنقیح المقال: ؟؟؟).

وی در کتب اربعه دارای هشتصد روایت است که از ۱۱۵ نفر نقل کرده است که ۵۳ نفر از آنها توثیق خاص دارند (مشایخ الثقات، ص ۲۴۵) و بقیه مجهول می‌باشند که در صورت تمامیت قاعده، با توثیق عام، معتبر می‌شوند.

۲. عدة الاصول، ج ۱، ص ۳۸۶.

۳. ر.ک: کلیات في علم الرجال، ص ۲۰۹ به بعد.

از آن‌جا که این سه نفر دارای مشایخ فراوانی هستند که از آنها صدها روایت نقل کرده‌اند و بسیاری از این مشایخ هم توثیق صریح ندارند، این قاعده دارای اهمیت فراوانی در فقه می‌باشد، به همین جهت به معرفی اجمالی این سه نفر در پاورقی پرداخته‌ایم.

خلاصه درس هفتم

فضیلت‌های ذکر شده برای صحابه، عمومیت ندارد. ازاین‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برخی اصحاب من بعد از من، دیگر مرا نخواهند دید. در برخی احادیث عده‌ای از آنها مرتد شمرده شده‌اند.

از نظر تاریخی نیز نمی‌توان همه صحابه را عادل شمرد، زیرا افرادی از آنها مرتکب شرب خمر، زنا، قتل نفس محترمه و جنایات دیگر شده‌اند که جای شبهه نیست. حتی قرآن مجید تمامی صحابه حاضر در جنگ حنین را جز اندکی، به جهت فرار از جنگ که گناه کبیره است سرزنش کرده است.

خود صحابه نیز یکدیگر را به جهت برخی گناهان مذمت کرده‌اند، برخی دیگری را منافق و برخی دیگری را سبّ و لعن و یا ضرب و جرح نموده‌اند که همه نشانه عدم عدالت است.

یکی دیگر از معیارهای توثیق عام آن است که اگر علمای رجال در مورد یک راوی مشهور مذمتی ذکر نکرده باشند، همچنان‌که به مدح او نپرداخته‌اند، همین علامت عدالت اوست. برخی از امامیه و بسیاری از عامه همین نظر را دارند. معیار سوم برای توثیق عام آن است که راوی از مشایخ اصحاب اجماع باشد، یعنی از کسانی باشد که اصحاب اجماع از ایشان حدیث نقل کرده‌اند.

مقصود از اصحاب اجماع افرادی هستند که کشی بر صحت روایات آنها ادعای اجماع کرده است.

در مورد مفاد ادعای اجماع کشی اختلاف است: برخی آن را دلیل و ثاقت مشایخ اصحاب اجماع دانسته‌اند و عده‌ای دیگر تنها وثاقت اصحاب اجماع را استفاده کرده‌اند، نه مشایخ آنها را.

معیار چهارم برای توثیق عام، مشایخ الثقات است، یعنی راویانی که مشایخ محمد بن ابی عمیر، صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ا بی نصر باشند و این سه نفر از آنها روایت کنند، ثقه هستند، زیرا شیخ طوسی رحمه الله در مورد این سه نفر فرموده است: جز از ثقه روایت نمی کنند.

پرسش

۱. حدیث ارتداد چیست؟

۲. آیا همه صحابه‌ای که مرتکب فسق شده‌اند با توبه از دنیا رفته‌اند؟

۳. آیا اصحاب بیعت رضوان همگی عادل هستند؟

۴. نام چند نفر از صحابهٔ منحرف را ذکر کنید؟

۵. ابوبکر برای توجیه کدام یک از صحابه، کار او را خطای در اجتهاد دانست؟

۶. کدام آیه دلالت بر فسق اکثریت صحابه در زمان پیامبر می‌کند؟

۷. نظر دکتر طه حسین در مورد اصحاب پیامبرﷺ چیست؟

۸. براء بن عازب در مورد برخی صحابه چه نظری دارد؟

۹. کدام یک از صحابه به دست دیگری مضروب و مجروح شدند؟

۱۰. شهرت راوی چگونه علامت عدالت اوست؟

۱۱. اصحاب اجماع به چه کسانی گفته می‌شود؟

۱۲. مفاد اجماع چیست؟

۱۳. مشایخ الثقات به چه کسانی گفته می‌شود؟

منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی.

۲. فتح المنّان، محمد عبدالرحمن المرعشی.

۳. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی.

۴. لسان المیزان، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی (م ۸۵۲).

۵. المدخل الی علم الرجال، سید محمد حسین قزوینی (معاصر).

۶. مقدمه معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی (معاصر).



درس هشتم

مشکل قاعده مشایخ الثقات

با این حال عده‌ای این قاعده (مشایخ الثقات) را قبول نکرده‌اند؛ مثل شهید ثانی و آیة الله خوئی وجوهی را ذکر کرده‌اند از جمله آن‌که: اکثریت قاطع مشایخ شناخته شده این سه نفر ثقه می‌باشند، اما در میان آنها برخی از ضعفای هم هست؛ مثل روایت ابن ابی عمیر از علی بن ابی حمزه بطائنی، یونس بن ظبیان، علی بن حدید و حسین بن احمد منقری، ابی البَختری و وَهْب بن وَهْب.

همچنین روایت صفوان بن یحیی از علی بن ابی حمزه بطائنی، یونس بن ظبیان، مفضل بن صالح و عبدالله بن خِداش. یا روایت بزنطی از مفضل بن صالح، حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی و عبدالرحمن بن سالم و برخی دیگر از ضعفا.

در مقابل برخی جواب داده‌اند: اگر بپذیریم همه این افراد مورد نقض، ضعیف هستند ـ در حالی که چنین نیست ـ تعداد این افراد و روایات آنها آن قدر اندک است که در مقایسه با کل مشایخ آنها و تعداد روایات آن سه نفر، احتمال انطباق فرد مجهول در یک سند بر برخی از آنها بسیار ضعیف

است. به هر حال این قاعده دارای آثار بسیار مهمی در فقه است که گاهی موجب حجیت برخی قواعد مهم در اصول می‌شود؛ مثلا روایت عمربن‌حنظله در بحث تعارض و در بحث ولایت فقیه که به جهت جهالت عمربن‌حنظله محل اشکال شده، با این قاعده معتبر می‌شود، زیرا در مورد وثاقت وی روایتی هست که در سند آن یزید بن خلیفه است که وی از مشایخ ابن ابی عمیر می‌باشد.

۵. مشایخ نجاشی

نجاشی ابوالعباس احمد بن علی، صاحب فهرس (م ۴۵۰) است. که ترجمه وی قبلا ذکر شد. از کتاب فهرس او دقت و دانش فراوان وی در علم رجال به‌دست می‌آید. نجاشی در کتاب خویش در مورد برخی از معاصرینش تعابیری دارد که نشان می‌دهد وی از افراد ضعیف، حدیث اخذ نمی‌کرده است، به این جهت عده‌ای از رجالیین مشایخ وی را که تا ۳۲ نفر شناخته شده‌اند[۱] ثقه می‌دانند؛ هر چند در کتب رجال به صورت خاص، توثیق نشده باشند مثل حسین بن عبیدالله غضائری و فرزندش احمد معروف به ابن غضائری و ابوالحسین علی بن احمد بن ابی جید قمی.

نجاشی در ترجمه جعفر بن محمد بن مالک بعد از تضعیف شدید او می‌گوید: نمی‌دانم چگونه شیخ فهمیده و مورد اعتماد ما ابوعلی بن همام و شیخ بزرگوار و ثقه ما ابوغالب زراری (رحمهما الله) از وی روایت کرده‌اند؟!

در ترجمه احمد بن محمد بن عبیدالله نیز می‌گوید: من این شیخ را دیدم، او دوست من و پدرم بود و از او بسیار شنیدم ولی چون دیدم که مشایخ ما او را

---

۱. مستدرک الوسائل، ج۲، ص۵۰۲ و ۵۰۳؛ ر.ک: کلیات في علم الرجال، ص۲۸۵.

تضعیف می‌کنند به این جهت از او دور شدم و روایتی نگرفتم.[۱]

از این تعابیر استفاده شده که نجاشی از افراد ضعیف حدیث اخذ نمی‌کند و از هر که روایت کند ثقه است.

۶. رجال کامل الزیارات

کتاب کامل الزیارات تألیف عالم جلیل‌القدر ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه متوفای ۳۶۹ هجری می‌باشد. نجاشی می‌گوید: وی از اجلای فقه و حدیث طایفه امامیه است. شیخ ما ابو عبدالله (شیخ مفید‌قدس‌سره) فقه را نزد او خوانده است.[۲] مدفن وی در کاظمین کنار قبر شاگردش شیخ مفیدقدس‌سره می‌باشد.

وی در مقدمه این کتاب می‌گوید: من در این کتاب حدیثی از غیر اهل بیت‌علیهم‌السلام نقل نکردم، زیرا آن‌چه از ایشان ـ صلوات الله علیهم ـ نقل شده از حدیث دیگران کفایت می‌کند. ما می‌دانیم که به همه آن‌چه از ایشان در این موضوع یا غیر آن رسیده دسترسی نداریم، ولی آن‌چه به ما رسیده توسط افراد ثقه از اصحاب ما نقل می‌کنیم... .

برخی از متأخرین مثل صاحب وسائل و آیة الله خوئی از این عبارت برداشت کرده‌اند که همه راویان این کتاب ثقه هستند.

در مقابل، عده‌ای دیگر از جمله صاحب مستدرک الوسائل و حتی آیةالله خوئی‌قدس‌سره در رأی جدید خویش، گفته‌اند: منظور ایشان فقط مشایخ بلاواسطه خودش بوده است، نه همه راویان تا معصوم‌علیه‌السلام.

بنابراین، تفاوت این دو رأی در رجال و فقه بسیار است، زیرا بنا بر رأی اول

---

۱. فهرس نجاشی.

۲. فهرس نجاشی، رقم۳۱۸.

تمامی راویان کتاب که تعدادشان حدود ۳۸۸ نفر است و بسیاری از آنها نیز مجهولند توثیق می‌شوند.[۱]

اما بنا بر رأی دوم، تنها ۳۲ نفر که از مشایخ بلاواسطه ایشان هستند توثیق می‌شوند.

۷. رجال تفسیر قمی

این کتاب به تفسیر قرآن با روایت می‌پردازد. مؤلف آن یکی از محدثین بزرگ شیعه به نام علی بن ابراهیم بن هاشم (رضوان الله علیه) می‌باشد که در اواخر قرن سوم می‌زیسته است.

این عالم جلیل‌القدر از مشایخ کلینی‌قدس سره است و آن‌گونه که گفته شده از وی ۷۶۰۸ حدیث نقل کرده است.[۲]

محدث قمی (رضوان الله علیه) می‌گوید: در شهر قم در پشت قبر محمد بن قولویه به فاصله شصت متر قبری است که منسوب به علی بن ابراهیم قمی است و بر آن اسم مبارک ایشان ثبت است.[۳]

این عالم بزرگوار در مقدمه تفسیر می‌گوید: ما روایاتی را نقل می‌کنیم که توسط مشایخ ما و افراد مورد اعتماد ما از کسانی که خداوند طاعت آنها را واجب کرده و هیچ عملی را بدون (ولایت) ایشان (ائمه‌علیهم السلام) نمی‌پذیرد، به ما رسیده است.

از این جمله چنین برداشت شده است: همه راویانی که در اسناد روایات

---

۱. بحوث في علم الرجال، ص۶۹.

۲. معجم رجال الحدیث، ترجمه ایشان.

۳. فوائد الرضویه، ص۲۶۴.

کتاب آمده‌اند ثقه می‌باشند.[1] بنابراین، حدود ۲۶۰ نفر از راویان کتاب، توثیق خواهند شد.[2]

در مقابل، احتمال دارد که مقصود از آن مقدمه، تنها مشایخ بلاواسطه ایشان باشد نه تمامی راویان کتاب. در این صورت تعداد افراد آن بسیار اندک می‌شود؛ مخصوصا با توجه به این‌که مؤلف کتاب، اکثر احادیث را از پدر بزرگوارش ابراهیم بن هاشم نقل می‌کند.

۸ اصحاب امام صادق‌علیه السلام در رجال شیخ

عالم جلیل‌القدر شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان از مشایخ بزرگ شیعه و استاد کل نزد امامیه می‌باشد و همگی بر عظمت وی اتفاق دارند و از اساتید سید رضی ـ مؤلف نهج البلاغه ـ و سید مرتضی و شیخ طوسی می‌باشد و در سال ۴۱۳ هجری از دنیا رفت و در کاظمین به خاک سپرده شد.

وی در کتاب گران‌سنگ الارشاد که در احوال ائمه‌علیهم السلام نوشته است در فصل مربوط به امام صادق‌علیه السلام در مورد اصحاب آن امام بزرگوار می‌گوید: محدثین، نام راویان ثقه از حضرت صادق‌علیه السلام را با اختلاف آرا و مقالات، چهار هزار نفر ذکر کرده‌اند.[3]

بنابراین تمامی اصحاب امام صادق‌علیه السلام که در کتاب رجال شیخ طوسی‌رحمه الله آمده است و کمتر از چهار هزار نفرند، تا وقتی تضعیف آنها ثابت نشود، ثقه خواهند بود، زیرا جناب شیخ‌رحمه الله تصریح کرده است که احمد بن محمد بن سعید

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۴؛ وسائل الشیعه، ج۲۰، ص۶۸.
۲. بحوث في علم الرجال، ص۸۰.
۳. الارشاد، ص۲۸۹.

ـ ابن عقده ـ تمامی راویان از امام صادق‌ؑ را ذکر کرده است، و شیخ‌ؒ نیز فرموده است که من همه آنها را ذکر می‌کنم... .[۱]

بنابراین وقتی چهار هزار ثقه در میان اصحاب حضرت صادق‌ؑ باشد و شیخ نیز همه آنها را در رجال، از کتاب ابن عقده ذکر کند، معلوم می‌شود که همه آنها ثقه هستند.

به این استظهار اشکال شده است که اگر منظور شیخ مفیدقدس‌سره این است که تعداد اصحاب امام صادق‌ؑ چهار هزار نفر است و همه آنها ثقه هستند، این سخن پذیرفتنی نیست، زیرا عده‌ای از این افراد تضعیف شده‌اند و این قاعده شبیه «عدالة الصحابة» است که اهل سنت به آن ملتزم شده‌اند.[۲] اما اگر مقصود ایشان این است که اصحاب حضرت صادق‌ؑ بیش از چهار هزار نفر هستند اما چهار هزار نفر از ایشان ثقه‌اند، این احتمال پذیرفتنی است، اما راهی برای تشخیص این چهار هزار نفر از دیگران نیست.

به هر حال اثبات وثاقت همه اصحاب حضرت صادق‌ؑ که فعلا در کتاب‌های حدیثی ذکر می‌شوند به جهت احتمال مذکور مشکل است، اما گمان به وثاقت بسیاری از افراد مجهول از ایشان را تقویت می‌کند.

عظمت امام صادق‌ؑ و مدرسه ایشان

امام صادق‌ؑ صرف‌نظر از مقام والای عصمت و امامت که از نظر امامیه هرگز نمی‌توان ایشان را با دیگر علما و دانشمندان مقایسه کرد که این ویژگی همه ائمه اطهارؑ است. آن حضرت به جهت شرایط خاصی که پیش آمد به

---

۱. رجال شیخ، ص۲.

۲. ولی باید توجه داشت که عدالة الصحابه به معنای عدالت صحابه است بدون استثناء، اما قاعده مذکور به معنای عدالت کسانی است که ضعف آنها ثابت نباشد وگرنه ضعیف خواهند بود.

نشر معارف و احکام و اخلاق و دیگر علوم اسلامی پرداخت و در همین مدت اندک که دیری نپایید، دریایی از علم و دانش را به جامعه اسلامی عرضه کرد و نشان داد که ائمه اهل بیت علیهم السلام اگر مجال سخن پیدا کنند، جهانی را از زلال دانش خویش سیراب می‌کنند، به گونه‌ای که دانش او به سراسر جهان اسلام منتشر شد و موافق و مخالف به آن اعتراف کردند.

ذهبی، عالم متعصب اهل سنت از ابوحنیفه که خود استاد متقدم دیگر مذاهب اهل سنت است چنین نقل می‌کند: «ما رأیت أفقه من جعفر بن محمد علیهما السلام»[1] و از همو نقل شده که گفته است: «لولا السنتان لهلک النعمان».

آلوسی، عالم متعصب اهل سنت می‌گوید: نگاه کن که ابوحنیفه چگونه با افتخار و با زبان رسا می‌گوید: اگر آن دو سال که نزد امام صادق برای یادگیری حاضر می‌شد نبود، هلاک شده بود.[2]

ابن حجر هیثمی نیز می‌گوید: مردم آن قدر از علوم جعفر صادق نقل کرده‌اند که سواران آن را منتقل کرده و آوازه او در همه شهرها منتشر گشته و پیشوایان بزرگی همچون یحیی بن سعید، ابن جریج، مالک و دو سفیان، ابوحنیفه و ایوب سجستانی از او روایت گرفته‌اند.[3]

مالک بن انس پیشوای فرقه مالکیه می‌گوید: هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر دل هیچ انسانی خطور نکرده برتر از جعفر بن محمد در علم و عبادت و ورع.[4]

---

۱. تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۱۵۷.
۲. التحفة الاثنی عشریه، ص ۸
۳. الصواعق المحرقه، ص ۱۲۰.
۴. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴.

تنها در شهر کوفه که مرکز شیعه بوده است، حسن بن علی وشّاء از یاران امام کاظم و حضرت رضا ﷺ می‌گوید: من در این مسجد (مسجد کوفه) نه‌صد شیخ را دیدم که حدیث نقل می‌کردند و همگی می‌گفتند: «حدّثنی جعفر بن محمد».[1]

مایه تأسف فراوان است که برادران اهل سنت علاوه بر آن‌که امامت و خلافت این امام را نپذیرفتند، از علوم و دانش گسترده او و هم که خود بدان معترفند بهره‌ای نبرده‌اند و از آن حضرت یا شاگردان او و مثل دیگر راویان و حفاظ، حدیث اخذ نکرده‌اند. با توجه به تعداد بسیار اندکی روایت که اینان در کتب معتبره خویش از امام صادق ﷺ نقل کرده‌اند، زیان عظیمی متوجه جامعه علمی اهل سنت ساخته‌اند که هزاران حدیث این امام که با بهترین سند از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده محروم مانده‌اند. با کمال تأسف، بخاری در صحیح خود که در عصر شکوفایی علم حدیث و معاصر با حضرت عسکری ﷺ است از این امام ﷺ چیزی نقل نکرده است. ازاین‌رو محمود ابوریه در کتاب خود می‌گوید: اگر بخاری به همچون امام عظیم‌الشأنی احتجاج نمی‌کند پس به که احتجاج می‌کند...؟[2] ولی متأسفانه از عده‌ای نواصب، مثل عکرمه بربری که برخی او را کاذب و مثل ابوایوب که گفتند اهل نماز نبود و از عمران بن حطان مادح ابن ملجم نقل حدیث کرده است.[3]

۹. کثرت روایت اجلاء

نقل حدیث توسط ثقه‌ای مثل صدوق ﷺ از فردی، دلیل وثاقت وی نیست،

---

۱. فهرس نجاشی، ترجمه حسن بن علی وشّاء.

۲. اضواء علی السنة المحمدیة، ص۳۴۳.

۳. الغدیر، ج۵، ص۲۹۴.

زیرا روایت ثقات و بزرگان از افراد ضعیف و مجهول فراوان است و اصولا کمتر ثقه‌ای را می‌توان یافت که از افراد ضعیف روایت نقل نکرده باشد، زیرا گاهی روایت ضعیف، سبب تأیید یک مسئله می‌گردد که یک محقق نباید از آن غفلت کند و می‌دانیم که روایت فرد دروغ‌گو لزوماً به معنای دروغ بودن روایت نیست.

ولی عده‌ای معتقدند اگر فردی جلیل‌القدر مثل صدوق‌ؒ یا دیگر راویان بزرگ، از شخصی زیاد روایت نقل کنند، می‌توان علامت وثاقت او دانست، زیرا روش محدثین بزرگ و قدما این‌گونه بوده است که از ضعفا زیاد روایت اخذ نمی‌کرده‌اند، چرا که این کار را از نظر علمی ناصواب و قبیح می‌شمردند. ازاین‌رو اگر برخی از این روش تعدی می‌کردند، در پرونده آنها به عنوان نقطه ضعفی ثبت می‌نمودند، به همین جهت در مورد برخی از بزرگان مثل ابوعمرو کشی و استادش محمد بن مسعود عیاشی و یا محمد بن احمد بن یحیی صاحب نوادر الحکمة گفته‌اند: اینها خودشان ثقه هستند اما از ضعفا روایت می‌کنند.[1]

گویا به همین جهت بوده است که احمد بن محمد بن عیسی، عالم جلیل‌القدر و رئیس قمیین، همتای خود احمد بن محمد بن خالد برقی را از قم اخراج کرد،[2] همچنان‌که سهل بن زیاد آدمی را نیز اخراج نمود.[3]

علاوه بر این، کثرت روایت از فرد ضعیف، به جهت عدم حجیت روایات وی، کاری لغو یا کم اثر می‌باشد که سزاوار بزرگان نیست.

به هر حال عده‌ای نیز با این قاعده موافق نیستند و حتی موارد نقض هم ذکر می‌کنند؛ مثلا همان احمد بن محمد بن عیسی، کتاب حسن بن عباس بن حریش

---

۱. فهرس نجاشی، ترجمه ایشان.

۲. الخلاصه، ص۱۴.

۳. فهرس نجاشی، رقم۴۹۰.

را روایت کرده است با آن‌که نجاشی وی را به شدت تضعیف نموده است.[1]

این قاعده دارای آثار فراوانی در علم رجال و فقه می‌باشد، زیرا گاهی در میان راویان مشهور به کسانی برمی‌خوریم که دارای صدها روایتند اما دلیلی بر وثاقت آنها نیست، مثلاً مرحوم کلینیؒ در کافی صدها روایت از فردی به نام محمد بن اسماعیل دارد که مشترک و هویت وی نامعلوم است. ازاین‌رو کسانی که آن قاعده را پذیرفته باشند این شخص را ثقه می‌دانند هر چند وی را نشناسند، زیرا انبوه روایات شخصیتی مثل کلینی از وی، اماره وثاقت اوست.

۱۰. مشایخ نوادر الحکمة

کتاب نوادر الحکمة از کتب مهم حدیثی شیعه می‌باشد که دارای حجمی بسیار گسترده و دارای احادیث در فنون مختلف است. این کتاب تألیف محدث بزرگوار محمد بن احمد بن یحیی می‌باشد که در نیمه دوم قرن سوم می‌زیسته است.

شیخ طوسیؒ در کتاب تهذیب و استبصار حدود هزار حدیث از این کتاب نقل کرده است.[2] ولی از آن‌جا که وی احادیث متعددی از افراد ضعیف نیز در این کتاب آورده است، جناب محمد بن حسن بن ولید (م ۳۳۴) که از اساتید شیخ صدوقؒ می‌باشد، روایات برخی از افراد را که تعدادشان ۲۵ یا ۲۷ نفر است با ذکر نام استثنا کرده است.[3]

بعد از او، دو نفر دیگر از بزرگان یعنی شیخ صدوقؒ و ابوالعباس بن نوح نیز آن استثنا را تأیید کرده‌اند، و فقط در مورد یکی از آن ۲۷ نفر که محمد بن

---

۱. همان، رقم۱۳۸.

۲. اصول علم الرجال، ج۱، ص۲۱۰.

۳. در فهرس نجاشی نام ۲۵ نفر و در فهرس شیخ نام ۲۷ نفر آمده است.

عیسی بن عبید است، ابوالعباس بن نوح کلام ابن ولید را نپذیرفته و فرموده: نمی‌دانم چه چیزی ابن ولید را به تردید انداخته، زیرا وی ظاهرش عدالت و وثاقت بود.[۱]

عده‌ای از علما از این استثنا برداشت کرده‌اند که بقیه مشایخ موجود در کتاب نوادر الحکمة که تعداد آنها به صدها نفر می‌رسد و برخی معاصرین [۲] که نام آنها را از روایاتی که تهذیب از آن کتاب دارد استخراج کرده‌اند. (۶۴۶ اسم)، ثقه دانسته‌اند.

به همین جهت در ترجمه برخی از راویان مثل عبدالله بن محمد بن موسی یا ابراهیم بن مهزیار یا جعفر بن محمد اشعری و افراد دیگر به همین نکته برای وثاقت ایشان اشاره شده است.[۳]

۱۱. وکلای ائمه علیهم‌السلام

در میان راویان، مکرر به نام افرادی برخورد می‌کنیم که توثیق خاص ندارند اما از آنها به عنوان وکیل امام علیه‌السلام زیاد یاد شده است؛[۴] مثل بسطام بن علی ابو علی[۵] و محمد بن صالح بن محمد از اصحاب حضرت عسکری علیه‌السلام[۶] وعلی بن حسین بن عبد ربه، وکیل حضرت عسکری علیه‌السلام.[۷]

عده‌ای از رجالیین گفته‌اند: وکالت امام علیه‌السلام می‌تواند اماره وثاقت آنها باشد،

---

۱. فهرس نجاشی، رقم۹۳۹.

۲. اصول علم الرجال، ج۱، ص۲۵۱.

۳. معجم رجال الحدیث، در ترجمه این افراد.

۴. در کتاب اصول علم الرجال، ج۲، ص۳۰۳ نوشته داوری، نام ۴۵ نفر از وکلا ذکر شده است.

۵. معجم الرجال، ج۳، ص۳۰۳.

۶. همان، ج۱۶، ص۱۸۴.

۷. همان، ج۱۱، ص۳۶۲.

زیرا امام‌ علیه السلام شخص غیر ثقه را وکیل و امین خویش قرار نمی‌دهد. برخی دیگر جواب داده‌اند که از نظر عقلایی وکیل نمودن فاسق در اموال شخصی مانعی ندارد و در وکالت، عدالت معتبر نیست.

شاید سخن بهتر آن باشد که بگوییم اگر وکالت در امور شخصی و جزئی باشد مثل انجام برخی کارهای روزانه که خدمه انجام می‌داده‌اند دلالت بر وثاقت ندارد، اما وکالت در امور دینی به گونه‌ای که شخص، پاسخگوی مسائل شرعی مردم باشد یا در امور مالی و مانند آن که اموال مردم در اختیار وکیل قرار می‌گیرد، عرفاً و شرعاً دلالت بر وثاقت می‌کند، زیرا شخص عاقل تا چه رسد به امین و تا چه رسد به امام معصوم علیه السلام اموال مردم را در اختیار شخص غیر ثقه قرار نمی‌دهد.

شاید بزرگانی مثل علامه مامقانی[1] که وکالت را مطلقاً اماره عدالت و وثاقت شمرده‌اند مقصودشان همین بوده است.

اما این‌که برخی فرموده‌اند: انحراف و خیانت برخی از وکلا مثل علی بن ابی حمزه بطائنی و عثمان بن عیسی، دلیل بر عدم صحت قاعده مذکور است، صحیح نیست، زیرا خیانت ایشان بعد از زمان وکالت بوده است، و این دو در زمان وکالت از امام کاظم علیه السلام خیانتشان ظاهر نبود، و بعد از شهادت آن حضرت علیه السلام که دیگر وکیل نبودند خیانت کردند. بلکه اگر برخی از وکلای ائمه علیهم السلام در زمان خود ایشان هم خیانت کرده باشند تا وقتی خیانت ایشان از راه‌های عقلایی ثابت نشود وظیفه‌ای را برای امام علیه السلام ایجاب نمی‌کند.

۱۲. مشایخ اجازه

منظور از مشایخ اجازه، راویانی هستند که به شاگردان خویش اجازه

---

۱. مقباس الهدایة، ج۲، ص۲۵۹.

می‌داده‌اند تا کتاب‌هایشان را از آنها روایت کنند یا کتاب‌های دیگران را به وسیله ایشان روایت کنند.

مثلا شیخ طوسی (رضوان الله تعالی) اکثر اصول را از علی بن محمد بن زبیر به واسطه احمد بن عبدون روایت می‌کند[1] و این دو نفر توثیق خاص ندارند.

عده‌ای از بزرگان مثل شهید ثانی رحمه‌الله و سید داماد فرموده‌اند: مشایخ مشهور نیاز به تصریح عدالت و وثاقت آنها نیست، زیرا در هر عصری، عدالت و وثاقت آنها مشهور بوده است.[2]

ولی برخی مثل آیة الله خوئی قدس‌سره منکر آن هستند و مشایخ را نیز نیازمند بررسی می‌دانند.[3] شاید بتوان گفت: اگر مستجیز از اجلّاء باشد، بسیار بعید می‌نماید که اجلّاء از افراد ضعیف یا مجهول استجازه نمایند.

این قاعده در علم رجال و به دنبال آن در فقه دارای آثار فراوانی است، زیرا مشایخ اجازه بسیاری را می‌توان یافت که توثیق خاص در مورد آنها ذکر نشده، به ویژه که از برخی از آنها روایات فراوانی نقل شده است؛ مثل احمد بن محمد بن حسن بن ولید، احمد بن محمد بن یحیی، احمد بن عبدالواحد بن عبدون، ابوالحسین ابن ابی جید و علی بن محمد بن زبیر.

خلاصه درس هشتم

عده‌ای قاعده مشایخ الثقات را نپذیرفته‌اند، زیرا مدعی‌اند که در میان مشایخ اینها راویانی یافت شده است که ضعیف هستند.

---

۱. معجم الرجال، ج۱۲، ص۱۴۰.

۲. الرعایة، ص۱۹۲؛ الرواشح السماویه، ص۱۷۹ و الحدائق، ج۶، ص۴۸.

۳. معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۷۶.

برخی پاسخ داده‌اند که تعداد این افراد ضعیف در مقایسه با مشایخ اینها آن قدر اندک است که احتمال انطباق آن در راویان به اطمینان ضرری نمی‌زند.

به هر حال این قاعده منشأ اثر مهمی در فقه و بلکه اصول می‌باشد.

معیار دیگر برای توثیق عام، مشایخ نجاشی‌رحمه‌الله است که از برخی تعابیر وی به‌دست می‌آید که ایشان جز از ثقه روایت نمی‌کند.

معیار دیگر برای توثیق عام، راویان در کامل الزیارات است. از مقدمه کتاب استفاده شده است که همه راویان کتاب نزد مؤلف، ثقه هستند، به این ترتیب تعداد ۳۸۸ نفر توثیق شده‌اند، اما برخی آن برداشت را نپذیرفته و فرموده‌اند: عبارت کامل الزیارات تنها وثاقت مشایخ بلاواسطه او (۳۲ نفر) را ثابت می‌کند.

معیار دیگر برای توثیق عام، راویان تفسیر قمی است از مقدمه کتاب او نیز استفاده شده است که همه راویان اسناد احادیث کتاب وی ثقه هستند.

در مقابل، برخی مفاد آن جمله را تنها وثاقت مشایخ بلاواسطه وی دانسته‌اند.

یکی دیگر از معیارهای توثیق عام آن است که راوی از اصحاب امام صادق باشد، زیرا شیخ مفیدرحمه‌الله فرموده است: حضرت دارای چهار هزار شاگرد ثقه بوده‌اند.

شیخ طوسی‌رحمه‌الله در رجال خود نام حدود چهار هزار نفر از آنها را آورده است و معلوم می‌شود که همه آنها ثقه هستند.

البته به این برداشت اشکال شده است که این قاعده شبیه عدالة الصحابه است که پذیرفته نیست، چون عده‌ای از اصحاب حضرت مسلّما تضعیف شده‌اند و راهی برای شناخت افراد ثقه مذکور از غیر ثقه نیست. شاید تعداد اصحاب حضرت بیش از چهار هزار بوده است.

معیار دیگر توثیق عام، کثرت روایت اجلّاء از فردی است، زیرا روش محدثین بزرگ از قدما چنین بوده است که از فرد ضعیف، زیاد روایت نقل

نمی‌کرده‌اند و اگر برخی از این روش تخلف می‌کردند در ترجمه او به عنوان نقطه ضعفی ذکر می‌شد، یعنی وی ثقه است اما از افراد ضعیف روایت می‌کند. البته عده‌ای این قاعده را قبول ندارد و موارد نقض متعددی را ذکر کرده‌اند. این قاعده در صورت تمام بودن، آثار فراوانی در اعتبار احادیث دارد.

یکی دیگری از معیارهای توثیق عام، مشایخ نوادر الحکمة است. محمد بن حسن بن ولید و شیخ صدوق و ابوالعباس بن نوح که هر سه از بزرگان قدما هستند تصریح کرده‌اند که روایات نوادر الحکمة معتبر است، مگر روایاتی که از عده خاص باشد و نام ۲۵ نفر را برده‌اند.

از این عبارت نیز استفاده شده است که تمامی راویان آن کتاب که تا ۶۴۶ نفر شمارش شده است به جز آن ۲۵ نفر ثقه هستند.

یکی دیگر از معیارهای توثیق عام، وکالت است؛ یعنی وقتی شخصی به عنوان وکیل امام‌علیه‌السلام معرفی شد، دلیل بر وثاقت اوست، چرا که امام‌علیه‌السلام شخصی غیر ثقه را وکیل و امین خویش قرار نمی‌دهد.

برخی بر این نظر اعتراض کرده‌اند که در وکالت، عدالت معتبر نیست. ازاین‌رو برخی وکلای ائمه‌علیهم‌السلام فاسق بوده‌اند؛ مثل بطائنی. اما صحیح آن است که بگوییم: وکالت در امور شخصی و جزئی دلیل بر وثاقت نیست اما در امور مهم مثل مراجعات شرعی مردم و یا اموال مردم دلالت بر وثاقت می‌کند.

یکی دیگر از معیارهای توثیق عام، مشایخ اجازه است، یعنی راویانی که به دیگران اجازه روایت می‌داده‌اند. عده‌ای از بزرگان معتقدند که مشایخ مشهور نیاز به تصریح به عدالت ندارند. اما برخی دیگر منکر آن شده‌اند. شاید بتوان گفت اگر کسی که اجازه می‌گیرد جزء اجلا باشد، بعید است عرفا که از فرد ضعیف تقاضای اجازه نماید.

پرسش

۱. چرا برخی مشایخ الثقات را معتبر ندانسته‌اند؟
۲. پاسخ به اشکال منکران اعتبار مشایخ الثقات چیست؟
۳. از کدام عبارت نجاشی استفاده شده است که وی جز از ثقه نقل نمی‌کند؟
۴. کتاب کامل الزیارات تألیف کیست؟
۵. دو برداشت متفاوت از مقدمه کامل الزیارات را ذکر کنید؟
۶. آیا مقدمه تفسیر قمی فایده رجالی مهمی دارد؟
۷. وثاقت اصحاب امام صادق علیه السلام چگونه از سخن شیخ مفید استفاده شده است؟
۸. چه اشکالی بر استظهار مذکور وارد است؟
۹. ابن حجر هیثمی در مورد حضرت صادق علیه السلام چه فرموده است؟
۱۰. کثرت روایت اجلّاء چگونه دلیل بر عدالت است؟
۱۱. یکی از فواید مهم قاعده «کثرة روایة الاجلاء» را ذکر کنید؟
۱۲. از عبارت چه کسانی وثاقت مشایخ نوادر الحکمة استفاده شده است؟
۱۳. چگونه از عبارت فوق، وثاقت مشایخ نوادر الحکمة استفاده شده است؟
۱۴. دو اعتراض منکران دلالت وکالت بر عدالت را ذکر کنید؟ پاسخ آن‌را بیان کنید.
۱۵. آیا مشایخ اجازه، ثقه هستند؟ چرا؟

منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. لسان المیزان، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی.

۲. بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی.

۳. اصول علم الرجال، شیخ مسلم داودی.

۴. تدریب الرادی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی.

۵. مقدمه معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی قدس‌سره.

۶. تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله المامقانی.

۷. المدخل الی علم الرجال، سید محمد حسین قزوینی.

۸. فتح المنّان، محمد عبدالرحمن المرعشی.

۹. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی.



درس نهم

تضعیف خاص و عام

همچنان‌که توثیق بر دو صورت بود، تضعیف نیز به دو شکل است: خاص و عام. مقصود از تضعیف خاص، کسانی هستند که در روایات یا کلمات قدما یا متأخرین با نام مورد مذمت قرار گرفته‌اند؛ همانند کسانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا اهل بیت علیهم السلام آنها را لعن کرده‌اند؛ مانند حکم بن عاص، مروان بن حکم، ابوسفیان و معاویه و کسانی که در روایات و کلمات علمای رجال به آنها اشاره شده است.

تضعیف عام

افرادی که با یک عنوان عام، مذمت شده‌اند چند گروه هستند:

۱. منافقان

قرآن کریم در مورد کسانی که کفر خود را مخفی و تظاهر به اسلام نموده‌اند، فراوان سخن گفته است، به گونه‌ای که با توجه به آن مذمت‌ها هرگز قابل اعتماد نخواهند بود، چراکه آنها دروغ‌گویان خائن هستند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾[۱] و: ﴿هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى

---

۱. منافقون، آیه ۱.

يُؤْفَكُونَ﴾.[1] می‌بینیم که خداوند صریحاً دستور به اجتناب و پرهیز از آنها می‌دهد.

البته دشمنان حضرت علی‌علیه‌السلام نیز از نظر شرع ملحق به منافقان هستند، زیرا پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیث مشهور میان فریقین فرمود: «**یا علي لا یحبّك إلاّ مؤمن ولا یبغضك إلاّ منافق**».[2]

در روایت آمده است که عبدالله بن عمر گفت: «والله ما کنّا نعرف المنافقین في زمان رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله إلاّ ببغضهم علی بن ابی طالب‌علیه‌السلام». همانند این مضمون از جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری نیز روایت شده است.[3]

۲. دشمنان اهل بیت‌علیهم‌السلام

وقتی محبت اهل بیت‌علیهم‌السلام در قرآن ضمن این آیه واجب شمرده شده است که می‌فرماید: ﴿**قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ**﴾،[4] پس دشمنی با آنها موجب فسق و گناه می‌شود.

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: وقتی آیه فوق نازل شد پرسیدند: یا رسول الله، این فامیل شما که دوستی آنان بر ما واجب شده است کیانند؟ فرمود: علی، فاطمه و دو پسر ایشان.[5] ازاین‌رو اهل سنت جمله نبی مکرّم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله را که فرمود: «من کنت

---

۱. همان، آیه ۴.

۲. در استیعاب می‌گوید: گروهی از صحابه آن را روایت کرده‌اند، ر.ک: الفصول المهمّة، ص۱۲۹.

۳. بحار الانوار، ج۹، ص۳۰۰؛ معجم الاوسط، ج۲، ص۳۲۸؛ الدرّ المنثور، ج۶، ص۶۷؛ اسد الغابة، ج۴، ص۳۰؛ شرح نهج البلاغة، ج۴، ص۸۳ و المستدرک، ج۳، ص۳۲۸.

۴. شوری، آیه ۲۳.

۵. این حدیث را عده‌ای از اهل سنت مثل طبرانی، حاکم، ابن ابی حاتم، ابن منذر، ابن مردویه، مقریزی، بغوی، ثعلبی و ابو نعیم در حلیة و حموینی در فرائد و دیگر محدثان و مفسران نقل کرده‌اند (ر.ک: الفصول المهمة، ص۲۱۹).

مولاه فعلی مولاه» را بر دوستی و نصرت توجیه می‌کنند.

زمخشری روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ألا ومن مات علی بغض آل محمّد مات کافراً، ألا ومن مات علی بغض آل محمّد جاء یوم القیامة مکتوباً بین عینیه آیس من رحمة الله».[1]

شافعی چنین سروده است:

یا أهل بیت رسول الله حبّکم فرض من الله في القرآن أنزله[2]

کفاکم من عظیم القدر أنّکم من لم یصلّ علیکم لا صلاة له

فرزدق هم می‌گوید:[3]

من معشر حبّهم دین وبغضهم کفر وقربهم منجی و معتصم

إن عدّ أهل التقی کانوا أئمّتهم أو قیل من خیر أهل الأرض قیل هم[3]

همچنین کسانی که با اهل بیت علیهم السلام؛ به ویژه با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیدند، زیرا جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله است ـ همچنان‌که خود آن حضرت فرموده بود ـ؛[4] همانند اصحاب جمل (مروان، طلحه، زبیر، عبدالله بن زبیر و...) و اصحاب معاویه در صفین و بقایای خوارج در نهروان و آنها که با امام حسن و امام حسین علیه السلام به نبرد پرداختند: «و لعن الله امة قتلتكم ولعن الله الممهدين لهم بالتمكين من قتالكم، اللّهمّ العنهم جميعاً».

نواصب نیز از همین گروه هستند: آنها کسانی هستند که اهل بیت علیهم السلام به ویژه

---

۱. تفسیر الکشاف؛ تفسیر الثعلبی؛ ر.ک: الفصول المهمة، ص۲۲۰.

۲. الصواعق المحرقة، ابن حجر؛ ر.ک: الفصول المهمة، ص۲۲۹.

۳. الاختصاص، ۱۹۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج۳، ص۳۰۷؛ تاریخ مدینة دمشق از ابن عساکر، ج۴۱، ص۴۰۲ و تهذیب الکمال، ۲۰، ص۴۰۱.

۴. شرح نهج البلاغه، ج۲، ص۲۹۷؛ ینابیع المودة، ج۱، ص۱۷۲ و امالی صدوق، ص۱۵۶.

امیرالمؤمنین علیه السلام را سبّ و بدگویی می‌کنند. حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی آفریده‌ای نجس‌تر از سگ نیافریده و همانا کسی که با ما اهل بیت دشمن باشد (اظهار دشمنی کند) از سگ نجس‌تر است.[۱]

این سنت سیئه سبّ و نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت ضعیف از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشت و کینه‌های منافقان و آنها که از اسلام و کشته شدن بزرگان مشرکان به دست امیرالمؤمنین علیه السلام ضربه خورده بودند، گاهی تظاهر می‌کرد، اما در زمان معاویه رسماً علنی شد و بیش از چهل سال (تا زمان عمر بن عبدالعزیز) ادامه داشت و در سراسر منابر کشور پهناور اسلام آن حضرت را لعن می‌کردند و با سبّ ولی الله الاعظم، برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و امام الموحدین، به خداوند تقرب می‌جستند!!

چنان‌که وقتی حکم ممنوعیت آن اعلام شد برخی از شهرها می‌گفتند: «لا صلاة إلاّ بلعن أبی تراب».[۲]

تعجب از آن عده اندیشمندان اهل سنت است که با وجود تقبیح این عمل، هرگز از مؤسّس آن یعنی معاویه تبری نمی‌جویند و با نواصبی که حضرت را لعن می‌کرده‌اند، نه تنها معاندت و عداوت ندارند بلکه چه بسا آنها را تمجید و تکریم نیز می‌کنند؛ مثلاً ابراهیم بن یعقوب جوزجانی که به شدت از امیرالمؤمنین علیه السلام به دل دارد، جزء ائمه جرح و تعدیل حساب می‌کنند و حتی از نواصب مثل عمران بن حطان مداح ابن ملجم در صحیح بخاری حدیث اخذ می‌کنند و به او اعتماد می‌نمایند.

ولی در مقابل، با کسی که به شیخین ناسزا می‌گوید به شدت برخورد کرده،

---

۱. وسائل الشیعة، باب ۱۱، الماء المضاف، ح۵.

۲. شرح نهج البلاغه، ج۷، ص۱۲۲.

گاهی او را توله سگ[1] یا مدفوع سگ می‌نامند،[2] و گاهی تکفیر می‌نمایند.

به هر حال دشمنان اهل بیت علیهم السلام در حکم منافق و چه بسا بدتر از آن هستند و با توجه به شدت مذمت‌های رسیده در مورد آنان هرگز قابل اعتماد نیستند و شارع راضی به اخذ دین از آنها نیست. ازاین‌رو این امر یکی از عوامل ضعف بسیاری از احادیث اهل سنت است که از طریق دشمنان اهل بیت علیهم السلام روایت شده و یا راویان آنها توسط اینان توثیق شده‌اند.

۳. غالیان

اینان کسانی هستند که در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا ائمه اطهار علیهم السلام غلوّ کرده و آنها را از عبودیت به الوهیت و ربوبیت رسانده‌اند. این گروه قطعاً کافرند. روایات اهل بیت علیهم السلام نیز در لعن و طرد و تکفیر آنان متواتر است، حضرت امیر علیه السلام می‌فرمود: خدایا من از غالیان بیزارم مثل بیزاری عیسی بن مریم از نصاری... .[3]

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: غالیان بدترین خلق خدا هستند.[4] توضیح بیشتر در مورد این گروه بعداً خواهد آمد.

علمای علم رجال از ابتدا بر روی این طائفه حساس بودند و روایات اینان را نمی‌پذیرفتند، زیرا اینان کافرند و بر کافر اعتماد نمی‌شود و ائمه اطهار علیهم السلام نیز راضی به رجوع به ایشان در احکام دین نیستند.

برخی از این غالیان عبارتند از: مغیرة بن سعید، محمد بن ابی زینب

---

۱. تهذیب التهذیب، ج۶، ص۲۴۸، رقم۵۳۵۷.

۲. میزان الاعتدال، ج۳، ص۲۳۶، رقم۶۷۵۲.

۳. بحار، ج۲۵، ص۳۶۵.

۴. همان.

ابوالخطاب، احمد بن هلال عبرتائی، محمد بن علی شلمغانی و منصور حلاّج.

البته مخفی نماند که غلوّ دارای مراتب است، آن‌چه موجب ضعف می‌باشد عبارت است از: اعتقاد به الوهیت ائمه اطهار علیهم السلام، نسبت خدایی دادن به آنها، عبادت آنها، اعتقاد به اتحاد آنها با خداوند، آنها را در امر خلق و رزق مدبّر عالم دانستن و اعتقاد به دیگر صفات و افعالی که مختص خداست. اما برخی مراتب دیگر که مربوط به غلوّ در ذات یا صفات باری تعالی نمی‌شود بلکه عمدتاً فضایلی است که برخی مدعی و برخی منکرند، مشمول غلوّ نیست همچنان‌که اتهام به غلوّ که در مورد بسیاری از راویان ذکر شده است تا وقتی ثابت نشده، ضعف حساب نمی‌شود؛ آن‌گونه که امثال محمد بن سنان، سهل بن زیاد، داود بن کثیر و مفضل بن عمر به غلوّ متهم شده‌اند ولی به اثبات نرسیده است.

۴. بنی امیّه

در قرآن مجید از بنی‌امیه به‌عنوان شجره ملعونه یاد شده است؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾[1] و در روایات مستفیضه از عامه و خاصه وارد شده است که مقصود از شجره ملعونه بنی‌امیه است.[2] در روایات آمده است که بنی‌امیه عموماً ملعون هستند، آنگونه که در زیارت عاشورا می‌خوانیم و بلکه دستور به لعن ایشان بعد از نماز داده شده است.[3]

---

۱. اسراء، آیه ۶۰.

۲. ر.ک: المیزان، ج۱۳، ص۱۴۸ و ۱۴۹.

۳. تهذیب الاحکام، ج۲، ص۱۰۹.

در روایت آمده است که وقتی مروان بن حکم به امام مجتبی علیه السلام گفت: به خدا قسم تو و پدرت و خانواده‌ات را چنان سب می‌کنم که کنیزان به آن تغنّی کنند، حضرت فرمود: ولی من تو و پدرت را سبّ نمی‌کنم، ولی خداوند تو و پدرت و خانواده و فرزندان تو و هر که

تاریخ و تجربه هم نشان داده است که بنی‌امیه غالباً از اهل بیت‌علیهم‌السلام منحرف بوده‌اند؛ همچنان‌که ابن حجر در مورد ابوالفرج اموی می‌گوید: او شیعه است و این در میان بنی‌امیه نادر است.[1]

البته کسانی که پیرو مکتب اهل بیت‌علیهم‌السلام باشند از این عموم مستثنا هستند، به مصداق ﴿**يخرج الحي من الميّت**﴾، همانند سعد الخیر که از فرزندان عبدالعزیز بن مروان بود.[2]

را از نسل پدرت باشد تا قیامت به وسیله پیامبر خود لعنت کرده است. به خدا سوگند! ای مروان نه تو و نه هیچ‌کدام از آنها که شاهد لعن پیامبر نسبت به تو و پدرت پیش از تو بودند، این را انکار نمی‌کنید (الاحتجاج، ج۱، ص۴۱۶).

ازاین‌رو ابوذر غفاری برای مذمت برخی از بنی‌امیه به عموم سخن پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله تمسک کرد که فرمود: وقتی فرزندان عاص به سی نفر رسیدند، مال خدا را دست به دست می‌گردانند و بندگان خدا را برده خود و دین خدا را تغییر می‌دهند (مقباس الهدایة، ص۱۸۱).

۱. فتح المنان، ص۴۵۳.

۲. او نزد حضرت باقرعلیه‌السلام آمد و به شدت می‌گریست، حضرت فرمود: چه شده؟ گفت: چگونه نگریم با آن‌که من از شجره ملعونه در قرآن هستم، حضرت فرمود: تو ـ از نظر دینی ـ از آنها نیستی، اُموی هستی ولی از ما اهل بیتی، نشنیدی که خداوند می‌فرماید: ﴿**فمن تبعني فإنّه منّي**﴾ (ابراهیم، آیه ۳۶) یعنی هر که از من تبعیت کند از من است (الاختصاص، مفیدرحمه‌الله).

به هر حال مقتضای آیه و روایات وارده آن است که در روایات بنی‌امیه تا وقتی ایمان آنها احراز نشده تأمل شود و این مسئله یکی دیگر از مواردی است که اعتماد شیعه را به احادیث اهل سنت که از بنی‌امیه باشد مورد تردید قرار می‌دهد، زیرا بسیاری از روایات کتب صحیح اهل سنت از راویان اموی که داخل در شجره ملعونه هستند می‌باشد.

البته باید توجه داشت که عدم اعتماد بر بنی‌امیه، ربطی به استحقاق عقوبت آنها ندارد، و چه بسا افرادی از آنها مؤمن و باتقوا باشند و نزد خداوند نیز مأجور باشند، آن‌گونه که در مورد ولد الزنا گفته می‌شود، اما همچنان‌که فرزندان پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله از شرافت نسبی برخوردارند بنی‌امیه در جهت عکس آن هستند و تمایلات سوء به جهت توارث یا تربیت در محیط و خانواده سوء، آنها را متهم کرده است.

۵. مخالفان

از جمله اموری که موجب ضعف راوی است، فساد عقیده می‌باشد؛ خواه مخالف اصل مذهب باشد، مثل اهل سنت، یا آن‌که شیعه اثنی عشری نباشد؛ مانند زیدیه، و فطحیه و واقفیه که معتقد به امامت برخی از ائمه اطهارعليهم‌السلام هستند.

تذکر: در مورد مخالفان و اعتبار روایات آنها اقوال متعددی وجود دارد: عده‌ای روایات آنها را مطلقاً مردود می‌شمرند، این قول از بعضی عبارات شیخ طوسی‌رحمه‌الله به دست می‌آید و بلکه طبق نظر شهید ثانی به مشهور علما منسوب می‌باشد، زیرا اینان در راوی عدالت را شرط می‌دانند و ولایت اهل بیت‌عليهم‌السلام را بزرگ‌ترین واجب الهی می‌دانند که عدم اعتقاد به آن از گناهان کبیره و موجب فسق است و خداوند فرموده است: ﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾.[1]

برخی نیز در صورت وثاقت، آن را پذیرفته‌اند، همچنان‌که مشهور میان علمای معاصر است.

۶. فاسقان

مسلماً فسق و ارتکاب گناه همچون غیبت و غنا و شرب خمر از عوامل ضعف راوی است، و او را از عدالت ساقط می‌کند، لکن بسیاری از علما فسق در عمل را تا وقتی راوی از نظر گفتار مورد اعتماد باشد، مانع قبول روایت او نمی‌دانند. اینان معتقدند در راوی، وثاقت لازم است و نیازی به عدالت نیست.

در مقابل، بسیاری معتقد بوده‌اند که راوی باید عادل باشد، چون خداوند می‌فرماید: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا﴾.[2]

---

۱. هود، آیه ۱۱۳.

۲. حجرات، آیه ۶.

شیخ طوسی رحمه‌الله مثل فقهای معاصر، عدالت در راوی را به معنای صداقت گفتاری او می‌داند و فسق در رفتار را مانع قبول روایت او نمی‌داند.[۱]

تمییز المشترک

بسیار اتفاق می‌افتد که نام برخی از راویان میان چند نفر مشترک است که یکی از آنها ثقه و دیگری ضعیف یا مجهول می‌باشد؛ مثل عمار بن مروان مشترک میان دو نفر، محمد بن قیس مشترک میان چهار نفر، محمد بن اسماعیل در اسناد کافی مشترک میان عده‌ای، محمد بن حسن در اسناد کافی مشترک میان پنج نفر، ابوبصیر که مشترک میان پنج نفر و ابن سنان مشترک میان دو نفر است.

برای تمییز و تشخیص فردی که در سند واقع شده است، باید به قراین رجوع نمود؛ مثلاً: توجه به کنیه یا لقب یا پدر و جد و فرزند او؛ با رجوع به راوی از او یا مشایخ او؛ با رجوع به طبقه او که در رجال، اول سند است یا آخر و با طبقه استاد یا شاگرد تناسب دارد یا ندارد و یا با رجوع به اوصافی که برای راویان ذکر می‌شود؛ مثل عطار، حناط، احول، اشتر، برقی و حلبی.

بنابراین اگر در سندی «علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر» باشد، این همان ابو بصیر یحیی بن ابی القاسم است، زیرا وی نابینا بوده و علی بن ابی حمزه قائد اوست و صدها روایت از او دارد.

از جمله قراینی که برای تشخیص راویان مشترک ذکر شده، شهرت است، یعنی اگر اسم یا لقب یا کنیه ذکر شده در مورد یک راوی مشهور است و در مورد دیگری مشهور نیست، لفظ مطلق را باید بر مشهور توجیه کرد، زیرا در

---

۱. عدة الاصول، ج۱، ص۳۷۹.

عرف مردم، نام افراد مشترک را مطلق می‌آورند و اگر مقصودشان فرد غیر مشهور باشد آن را مقید می‌کنند.

بر این اساس، اگر در روایتی کلمه سکونی بیاید مقصود اسماعیل بن ابی زیاد است که عامی است، نه برخی دیگر که ملقب به این عنوان هستند اما معروف به آن نیستند؛ مثل احمد بن رباح بن ابی نصر سکونی یا علی بن جعفر سکونی.

برای تمییز مشترک، یکی از روش‌های بسیار مناسب، رجوع به معجم رجال الحدیث نوشته فقیه محقق آیة الله خوئی قدس‌سره است، زیرا ایشان در مورد بسیاری از راویان، مشایخ و تلامذه آنها را ذکر کرده است و چه بسا انسان می‌تواند با تأمل در آن اسامی، مشترک را تمییز دهد.

تعویض السند

شیخ طوسی قدس‌سره در تهذیب، احادیث را از کتب اصحاب نقل کرده است ولی سند خود را به آنها در متن کتاب ذکر نکرد مگر اندکی در اوائل کتاب. وی در آخر این کتاب، اسناد خود را به‌آن کتاب‌ها ذکر کرده‌است که به آن مشیخه تهذیب می‌گویند. لکن برخی‌از آن اسناد که در مشیخه نسبت به برخی از کتاب‌ها آمده، ضعیف است؛ مثلاً سند شیخ به کتاب احمد بن محمد بن عیسی ضعیف است.

گاهی نیز اصلاً نسبت به برخی از کتاب‌ها سند ارائه نکرده است. در نقد الرجال، فائده رابعه از خاتمه نام ۳۱ نفر را می‌برد که شیخ در مشیخه تهذیب، سند خود را به آنها ذکر نکرده است.[1]

با این حساب، روایات بسیاری از تهذیب دچار مشکل می‌شود. عده‌ای از علما برای حل این مشکل راهی ارائه کرده‌اند که به بحث تعویض سند معروف شده است.

---

۱. ر.ک: کلیات في علم الرجال، ص۳۹۵.

به این ترتیب که شیخ طوسیؒ دارای کتابی به‌نام فهرس است که در آن‌جا راویان را ذکر می‌کند و برای هر کدام نیز سند می‌دهد؛ مثلا در مورد احمد بن محمد بن عیسی می‌گوید: «اخبرنا بجمیع کتبه وروایاته عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن الحسن بن الولید عن أبیه عن محمد بن الحسن الصفار وسعد جمیعاً عن احمد بن محمد بن عیسی».[1]

بنابراین وقتی سند فهرست صحیح شد، می‌توان حدیث تهذیب را معتبر شمرد، زیرا شیخ، همه احادیث کتاب احمد بن محمد بن عیسی را علاوه بر سند مشیخه که ضعیف است با سند خوب در فهرست روایت کرده است، و این یعنی تعویض سند.

یا مثلا شیخؒ از کتاب علی بن جعفر احادیثی را نقل می‌کند، ولی سند او در مشیخه به جهت احمد بن محمد بن یحیی، مورد مناقشه قرار گرفته است ولی در فهرست، همین کتاب را با سند صحیح روایت می‌کند.[2]

خلاصه درس نهم

تضعیف نیز مثل توثیق، بر دو نوع است: خاص و عام. نوع اول مانند افرادی که با اسم و مشخصات مورد مذمت قرار گرفته‌اند.

اما تضعیف عام که با عنوان کلی مورد مذمت واقع شده‌اند، جماعتی هستند مثل منافقان؛ دشمنان اهل بیتؑ، از جمله محاربین با ایشان؛ غالیان؛ بنی‌امیه مگر آنها که استقامتشان ثابت شود؛ مخالفان اعم از اهل سنت یا دیگر فرقه‌ها و فاسقان.

از جمله مطالب مهم در مباحث رجال، بحث مشترکات و تمیز راویان

---

۱. الفهرست، ص۶۸.

۲. سزاوار است جهت تمرین، در این مورد و مورد قبلی به فهرست مراجعه شود.

مشترک است که در نام با یکدیگر شبیه هستند و یکی از آنها معتبر و دیگری نامعتبر است. در این گونه موارد باید به قراین رجوع نمود؛ مثل کنیه، لقب، پدر، جد، اساتید، شاگردان، طبقه او و اشتهار راوی.

از جمله مباحث مهم در شناخت اسناد، بحث تعویض سند است، به این معنا که گاهی برخی اسناد ذکر شده در کتب قدما، مثل شیخ رحمه الله، ضعیف است اما وی در الفهرست به همان راوی سند معتبر دیگری داده است و به این ترتیب با در نظر گرفتن این سند، روایت معتبر می‌شود.



پرسش

۱. تضعیفات عام را نام ببرید؟

۲. چرا منافق قابل اعتماد نیست؟

۳. چرا دشمنان اهل بیت علیهم السلام قابل اعتماد نیستند؟

۴. کدام مرتبه از غلوّ سبب ضعف راوی می‌باشد؟

۵. آیا همه بنی امیه مذموم هستند؟

۶. آرا در مورد روایات مخالفان چیست؟

۷. آیا روایت فاسق، معتبر است؟

۸. برای تمییز مشترک در میان راویان چه باید کرد؟

۹. شهرت چگونه سبب تمییز راوی مشترک می‌شود؟

۱۰. تعویض سند یعنی چه؟

منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. المدخل الی علم الرجال، سید محمد حسین قزوینی (معاصر).

۲. اصول علم الرجال، شیخ مسلم داودی (معاصر).

۳. فتح المنان، محمد عبدالرحمن المرعشی.

۴. مقدمه معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی (معاصر)

۵. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی.

۶. تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله مامقانی.

۷. لسان المیزان، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی.

فصل سوم



اهم منابع حدیثی



درس دهم

معرفی اجمالی اهم کتب حدیثی اهل‌بیت(علیهم السلام) و اهل سنت(۱)

کتاب‌های حدیثی اهل بیت(علیهم السلام) را می‌توان به دو نوع تقسیم نمود:

۱. کتاب‌هایی که تنها در اختیار اهل بیت(علیهم السلام) بوده است و از منابع علوم ایشان به شمار می‌رود.

۲. کتب شیعه، که خود چند نوع است:

الف) اصول اربعمأة؛

ب) کتب اربعه؛

۳) جوامع ثانوی.

کتب اهل بیت(علیهم السلام) یا منابع اصلی

این کتاب‌ها جزء منابع علوم ائمه(علیهم السلام) به حساب می‌آید و در دست ایشان بوده است و بخشی از منابع حدیثی ایشان می‌باشد و می‌توان آنها را بعنوان منابع اصلیه برشمرد.

ائمه اطهار(علیهم السلام) با در دست داشتن این منابع اصیل و محکم از رجوع به دیگران ـ اعم از صحابه، تابعین و متأخرین از آنها ـ بی‌نیاز بوده‌اند و هرگز در

بیان احکام و معارف الهی به احادیث دیگران نیازی نداشته‌اند تا چه رسد به آرای فاسده‌ای که از راه قیاس و استحسان و مانند اینها باشد، بر همین اساس، شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام نیز از دیگران بی‌نیاز شدند، زیرا احادیث را از منبعی اخذ کردند که با بهترین و سالم‌ترین سند از خود رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت می‌کرد.

در حالی که دیگران تا یک قرن از کتابت احادیث نبوی محروم و بلکه ممنوع بودند، و از قرن دوم به بعد به تألیف و تدوین احادیث پراختند؛ زمانی که اکثر صحابه از دنیا رفته بودند. پس این ضعفی بزرگ در احادیث اهل سنت می‌باشد که عمدتا با اعتماد بر حافظه صحابه یا تابعین بعد از ده‌ها سال از گذشت وقایع نقل شده است و معلوم است که حفظ خصوصیات حوادث و الفاظ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در این مدت طولانی بسیار مشکل خواهد بود.

عمده کتب اهل بیت علیهم‌السلام چهار کتاب است:

۱. کتاب علی علیه‌السلام

این کتاب نزد اهل بیت علیهم‌السلام به «جامعه» نیز معروف است. امام صادق علیه‌السلام فرمود: این کتاب به املای رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و خط علی علیه‌السلام است و هیچ حلال و حرامی نیست مگر آن‌که در آن بیان شده است؛ حتی جریمه یک خراش.[۱]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: من هر روز یک‌بار و هر شب یک‌بار نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم و با من تنها می‌شد... اصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانند که این ویژگی تنها برای من بود. بیشتر من در خانه بودم و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد من می‌آمد. هرگاه من نزد حضرت می‌رفتم، زن‌ها را دور می‌کرد و با من تنها می‌شد ولی

---

۱. بصائر الدرجات؛ ر.ک: بحار، ج ۲۶، ص ۲۲.

وقتی نزد من می‌آمد، فاطمه و هیچ یک از فرزندانم بیرون نمی‌رفتند.

هیچ آیه‌ای بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل نشد مگر این‌که برایم خواند و من به خط خود آیه و نیز تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عام آن را نوشتم و حضرت برای فهم و حفظ آن برایم دعا کرد و من از آن زمان هیچ آیه‌ای از کتاب خدا و هیچ دانشی را که به من آموخت فراموش نکردم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همه آن‌چه خداوند به او یاد داده بود، از حلال و حرام، امر و نهی و علوم دیگر، به من یاد داد و من آن را حفظ کردم و یک حرف آن را فراموش نکردم. روزی آن حضرت دست خود را بر سینه‌ام نهاد و دعا نمود که خداوند قلب مرا از علم و فهم و حکم و نور پر کند.[1]

ائمه معصومین علیهم‌السلام مکرر به این کتاب تمسک و اشاره می‌نموده‌اند و گاهی آن را به برخی مخالفان نیز نشان داده‌اند؛ مثل حکم بن عتیبه از فقهای اهل سنت که چون با امام باقر علیه‌السلام در مسئله‌ای اختلاف کردند حضرت به فرزند خود فرمود: فرزندم برخیز و کتاب علی علیه‌السلام را بیاور! او نیز کتاب بزرگی را آورد و امام آن را گشود و مسئله را پیدا کرد و فرمود: این خط علی و املای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

سپس فرمود: به چپ یا راست، هر کجا که می‌خواهید بروید، به خدا سوگند علم را از کسی بیش از خانواده‌ای که جبرئیل بر آنها نازل شده نخواهید یافت.[2]

این کتاب، اولین و مهم‌ترین و صحیح‌ترین کتاب جامعی است که با بهترین سند و کوتاه‌ترین سند در اسلام نگاشته شده است.

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۶۴.

۲. فهرس نجاشی، ترجمه محمد بن عذافر بن عیسی.

بنابراین شایسته است آن را برترین کتاب، بعد از کتاب الله عزیز قرار داد که در اختیار ثقل اصغر قرار داشته است.

به همین جهت پیامبر اکرمﷺ مردم را به اهل بیتﷺ ارجاع داده است، چراکه همه احکام و معارف دین را تنها در اختیار آنان قرار داد. حضرت با تأکید فراوان فرمود: من در میان شما دو شیء گرانبها ـ یا سنگین ـ قرار می‌دهم؛ کتاب خدا و عترتم، که اگر به این دو تمسک بجویید هرگز گمراه نشوید و این دو از هم جدا نشوند تا در حوض کوثر کنار من آیند.[1]

۲. الجَفر

نام پوستی به اندازه پوست گوسفند یا بزرگ‌تر است که در آن علوم انبیا و اوصیا بوده است.[2]

۳. کتاب فاطمهﷺ

امام صادقﷺ در حدیثی فرمود: نزد ما مصحف فاطمهﷺ است. چه می‌دانند که مصحف فاطمه چیست، سه برابر قرآن شماست. به خدا سوگند که در آن یک حرف از قرآن نیست، بلکه چیزی است که خداوند به حضرت فاطمهﷺ الهام کرده است.[3]

در احادیث آمده است که این کتاب را جبرئیل در آن مدت که حضرت فاطمهﷺ به سختی در فراق پدر نگران و غمگین بود، به حضرت خبر داد و

---

۱. این حدیث میان شیعه و اهل سنت قطعی است و در کتاب‌های اهل سنت از جمله صحیح مسلم آمده است.

۲. بحار، ج۲۶، ص۳۸، ۴۰ و ۴۱.

۳. بصائر الدرجات، ص۴۱؛ ر.ک: بحار، ج۲۶، ص۳۸.

ضمن تعزیت و تسلی ایشان، اخبار اولاد فاطمه را در آینده بازگو کرد و حضرت علی‌علیه‌السلام آن را می‌نوشت.[۱]

۴. مصحف علی‌علیه‌السلام

مقصود از آن، قرآنی است که حضرت علی‌علیه‌السلام بلا فاصله بعد از رحلت رسول الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله جمع‌آوری کرد و سوگند خورد که ردا بر دوش نیندازد و از خانه خارج نشود مگر آن‌که قرآن را گردآوری کند. ابن ندیم می‌گوید: این مصحف نزد آل جعفر است.[۲]

این قرآن از نظر مقدار و آیات، همانند قرآن کنونی است ولی دارای خصوصیات مهمی می‌باشد؛ از جمله این‌که حضرت علی‌علیه‌السلام آن را به ترتیب نزول جمع‌آوری نمود، همچنان‌که کلبی ضمن اعتراف به آن می‌گوید: اگر این قرآن یافت شود در آن دانش فراوان است.[۳] در روایتی آمده است: حضرت علی‌علیه‌السلام آن قرآن را نزد صحابه آورد و فرمود: پیامبر فرمود: میان شما چیزی باقی می‌گذارم که اگر به آن تمسک کنید هرگز گمراه نشوید، کتاب خدا و عترت من. این کتاب است و منم عترت، ولی عمر گفت: ما نیز مثل آن را داریم و نیازی به شما دوتا نداریم. آن‌گاه حضرت با کتاب خود برگشت.[۴]

---

۱. همان، ص۴۱.

به همین جهت وقتی دو نفر از نوادگان امام حسن‌علیه‌السلام به نام محمد و ابراهیم بر منصور دوانیقی شورش کردند، حضرت صادق‌علیه‌السلام فرمود: من در مصحف فاطمه، نام آنان را به عنوان حاکم اسلامی ندیدم (بصائر الدرجات، ص۱۸۱) که کنایه از عدم موفقیت آنان داشت و چنین نیز شد.

۲. الفهرست، ص۳۰؛ ر.ک: بحار، ج۲۸، ص۲۶۶ و الاتقان، ج۱، ص۵۷.

۳. ر.ک: التمهید في علوم القرآن، ج۱، ص۲۹۶.

۴. بحار، ج۹۲، ص۵۲.

بنابراین، حضرت علی علیه السلام را باید اولین شخصیتی دانست که حافظ قرآن و جامع آن بوده است. از نظر عقلی نیز اهمیت قرآن همین را ایجاب می‌کرد که به‌عنوان معجزه جاوید و برنامه سعادتمند دین اسلام، هر چه زودتر باید توسط فردی مثل امیرالمؤمنین که آگاه به زوایای قرآن از هر جهت است از سینه‌ها و نوشته‌های پراکنده به صورت یکپارچه و کتاب، درآید. لکن متأسفانه وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام آن را بر مردم در زمان خلیفه اول عرضه کرد از آن استقبال نکردند ازاین‌رو این میراث عظیم علمی که ابعاد قرآن در آن ثبت است در دست ائمه اطهار علیهم السلام باقی ماند.

شگفت‌آور آن‌که وقتی قرار شد قرآن را در زمان ابوبکر و عثمان جمع‌آوری کنند افرادی را برای این کار انتخاب کردند که علی علیه السلام در میان آنها نبود! ابو ریه از اهل سنت می‌گوید: آیا علی در این مورد چیزی نمی‌دانست؟ آیا مورد وثوق نبود؟ آیا نباید با او مشورت می‌شد؟ خدا یا عقل و منطق حکم می‌کند که علی باید این در امر جزء اولین باشد، زیرا او مزایا و صفاتی داشت که برای هیچ یک از صحابه نبود، او دست پرورده پیامبر بود و مدت‌ها نزد آن حضرت زندگی کرد و تمامی دوران وحی را شاهد بود و از هیچ آیه‌ای غایب نبود. اگر علی به این امر دعوت نشود، به چه دعوت شود؟ اگر در مورد عدم مشورت با او در مسئله خلافت ابوبکر عذرهایی گفتند، برای عدم دعوت در نوشتن قرآن چه عذری دارند؟ ما چه بگوییم، قاضی عادل چه می‌گوید؟ واقعاً امر عجیبی است، ما فقط یک جمله می‌توانیم بگوییم: «لک الله یا علی! ما أنصفوک في شيء».[۱]

به هر حال اگر این قرآن با شرح و تفسیری که امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن داشت

---

۱. اضواء علی السنّة المحمّدیه، ص ۲۴۹.

در دسترس می‌بود، حقایق والایی از قرآن واضح می‌گشت که چه بسا امروز مورد ابهام یا انکار قرار دارد.

آن‌چه ذکر شد گوشه‌ای از منابع علوم اهل بیت علیهم السلام بود وگرنه علوم آن بزرگواران جهات گوناگون دارد که از مهم‌ترین آنها علومی است که با الهام از حضرت باری تعالی دریافت می‌کنند. در احادیث آمده است که ائمه محدَّث هستند یعنی خداوند به آنها پیام می‌دهد و الهام می‌کند.[1] ائمه علیهم السلام نیز در روایات متعددی به توضیح کیفیت آن پرداخته‌اند.[2]

کتاب‌های تألیفی دانشمندان شیعه از کلام اهل‌بیت علیهم السلام

در میان کتاب‌های تدوین شده توسط علمای شیعه، دو کتاب از ویژگی خاصی برخوردارند: نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه، زیرا تمامی آن دارای معانی بلند و فصاحت خیره کننده و منحصر در کلمات این دو امام علیهما السلام است.

۱. نهج البلاغه

این کتاب که توسط سید رضی (م ۴۰۶) جمع‌آوری شده، حاوی ۲۴۱ خطبه، و ۷۹ نامه و ۴۸۰ حکمت است و تنها یک‌سوم از کلمات به جای مانده از حضرت را شامل می‌شود.[3]

کیفیت بیان و متن شیوا و معانی بلند نهج البلاغه که در امور گوناگون به سخن می‌پردازد، هر خواننده‌ای را مبهوت و متحیر می‌کند. به همین جهت کلامی فوق

---

۱. بحار، ج۲۶، ص۶۶، باب إنّهم محدَّثون.
۲. همان، ص۱۸، باب جهات علومهم.
۳. ر.ک: مقدمه نهج البلاغه از سید رضی.

کلام بشر و دون کلام خالق نامیده‌اند. این کتاب شریف از عصر تدوین تا امروز مورد استقبال انبوه علمای شیعه و اهل سنت قرار گرفته و صدها اثر در شرح و تعلیق و بیان سند و ترجمه و تلخیص و عناوین دیگر آن نگاشته شده است.

عجب از ذهبی معاند است که چون در فهم نهج البلاغه و عظمت گوینده آن عاجز بوده با جهالت و تعصب می‌نویسد: علی بن الحسین... الشریف المرتضی المتکلم الرافضی المعتزلی؛ همو که متهم به وضع کتاب نهج البلاغه است و هر که این کتاب را نگاه کند یقین می‌کند که بر علی امیر المومنین (رضی الله عنه) دروغ بسته شده است. در این کتاب صریحاً بر سید ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) ناسزا و جسارت شده است و در آن چنان تناقض و امور زشت و عباراتی است که هر کس که از نَفَس قرشیین از صحابه و نَفَس دیگری از متأخرین آگاه باشد یقین می‌کند که اکثر آن باطل است.[1]

بنابراین کتابی که دیگران از عظمت آن متحیرند، پذیرش آن بر ذهبی گران آمده است. از جهالت او آن‌که کتاب را به سید مرتضی نسبت داده با آن‌که تألیف برادر وی سید رضی است. همچنین او را معتزلی خوانده است با آن‌که وی شیعه امامی و بلکه از اجلّ رؤسای آنهاست و این نشان از تسامح امثال ذهبی در شناخت رجال دارد. از کلام او فهمیده می‌شود که حتی معتزله را که قائل به خلافت شیخین هستند و هرگز آنها را ناسزا نمی‌گویند، رافضی می‌داند.

۲. صحیفه سجادیه

این کتاب که به زبور آل محمد‌صلی‌الله‌علیه‌وآله یا انجیل اهل‌بیت‌علیهم‌السلام یا اخت القرآن،

---

۱. میزان الاعتدال، ج۳، ص۱۲۴.

ملقب شده،[1] کتابی است که دعاهای امام سجاد علیه السلام در مناسبت‌های گوناگون در آن گردآوری شده است. این کتاب علاوه بر جنبه ارتباط با خدا و تقویت معنویت، مشتمل بر معارف بلند عرفانی، کلامی و عقیدتی فراوانی است که هر سالک مشتاق و اهل تهجد و توبه را به وَجد می‌آورد. علاوه بر آن، کیفیت دعا و صحبت با خداوند و انس با او و نوع مطالب و درخواست آنها از خداوند نیز توجه و توسل عمیق به آل محمد صلی الله علیه و آله را در دعا با ذکر صلوات مکرر بر ایشان، به‌خوبی بیان می‌دارد.

صحیفه سجادیه دارای ۵۴ دعاست که مرحوم طهرانی حدود پنجاه شرح بر آن برشمرده است.[2]

علامه سید محسن جبل‌عاملی می‌گوید: بلاغت و فصاحت بی‌پایان صحیفه، معانی و مضامین بسیار عالی، محتوای عمیق و بی‌نظیر آن در بیان تذلّل و فروتنی در پیشگاه خداوند و ستایش او، شیوه‌های شگفت‌آور طلب عفو و رحمت الهی و توسل به ذات حق، که در صحیفه موج می‌زند، از قوی‌ترین شواهد صحت انتساب آن به امام سجاد علیه السلام است.[3]

کتب دانشمندان شیعه

مقصود از کتب شیعه کتاب‌های حدیثی است که توسط پیروان اهل بیت علیهم السلام تدوین شده است.

این کتاب‌ها بر سه دسته‌اند: اصول اوّلیه؛ جوامع اولیه؛ جوامع ثانویه.

---

۱. الذریعه، ج۱۳، ص۳۴۵ و ج۱۵، ص۱۸.

۲. همان، ص۳۴۶.

۳. اعیان الشیعه، ج۱، ص۶۳۸.

۱. اصول اولیه یا «اصول اربعمأة»

اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام با وجود برخی ممنوعیت‌ها در اوائل امر به تدوین حدیث اهتمام می‌ورزیده‌اند؛ همانند کتاب سلمان، ابوذر، عبدالله بن عباس، ابو رافع از اصحاب امیرالمؤمنین، وسلیم بن قیس و دیگران و بعد از انقراض حکومت بنی‌امیّه که اهل بیت علیهم السلام و شیعیان را به شدت در تنگنا قرار داده بودند، هنگامی که این محدودیت با ضعف و زوال بنی‌امیه از سال ۹۵ هجری[۱] برداشته شد، دانش‌پژوهان از سراسر عالم اسلام به سوی ائمه اطهار علیهم السلام از جمله امام باقر و امام صادق علیهما السلام سرازیر شدند و چهار صد نفر از آنان، به تألیف کتاب پرداختند که به اصول اربعمأة شهرت یافت.

شیخ مفید رحمه الله می‌گوید: امامیه از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان حضرت عسکری علیه السلام چهارصد کتاب نوشته‌اند که اصول نامیده شده است.[۲]

محقق حلی قدس سره می‌گوید: از پاسخ‌های امام صادق علیه السلام به پرسش‌ها، چهارصد کتاب از سوی چهارصد نفر تألیف شد که به آنها اصول گفته‌اند.[۳]

این اصول عمدتا تا زمان شیخ رحمه الله (م ۴۶۰) رایج بوده است و شماری از آنها تا دوران علامه مجلسی (م ۱۱۱۱) و تعدادی تا زمان محدث نوری (م ۱۳۲۰) وجود داشته است و تنها شانزده اصل در این اواخر توسط مرحوم مصطفوی به عنوان الاصول الستة عشر به چاپ رسیده است.

علت از میان رفتن این اصول چهارصدگانه، کم شدن رغبت علما به آن بعد

---

۱. الذریعة، ج۲، ص۱۳۱.

۲. معالم العلماء، ابن شهرآشوب، ص ۳؛ ر.ک: کلیات في علم الرجال، ص۴۸۳.

۳. المعتبر، ج۱، ص۲۶؛ ر.ک: کلیات في علم الرجال، ص۴۸۲.

از گردآوری کتب اربعه می‌باشد که جامع آن اصول و دارای نظم و باب‌بندی بهتر بوده است.

شاید حوادث تاریخی، از جمله آتش سوزی کتابخانه عظیم شیخ طوسی‌رحمه‌الله در سال ۴۴۸ هجری که توسط برخی از ناآگاهان اهل سنت در درگیری‌های فرقه‌ای انجام شد، تأثیر فراوانی بر از بین رفتن اصول چهارصدگانه داشته است.

۲. کتب اربعه یا «جوامع اوّلیه»

پراکندگی اصول چهارصدگانه از طرفی و نیاز مبرم شیعه بعد از عصر حضور و در زمان غیبت، باعث شد تا بزرگانی از ایشان به تدوین جوامع روایی و گردآوری آن اصول، در چند کتاب به صورت یک‌جا و باب‌بندی شده اقدام نمایند.

کتاب‌های متعددی در این زمینه تدوین شد که حتی قدمت برخی از آنها به اواخر عصر ائمه اطهارعلیهم‌السلام نیز بر می‌گردد؛ مثل محاسن که مؤلف آن بنابر مشهور احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴) و نوادر الحکمة تألیف محمد بن احمد بن یحیی در اواخر قرن سوم (کتابی بسیار بزرگ) است و شیخ طوسی‌رحمه‌الله تنها از این کتاب در تهذیب، حدود هزار حدیث اخذ کرده است. همچنین الجامع تألیف محمد بن حسن بن ولید (م ۳۴۳) استاد شیخ صدوق‌رحمه‌الله و شرایع علی بن حسین (م ۳۲۹)، پدر بزرگوار شیخ صدوق‌رحمه‌الله است.

این‌گونه کتب بیشتر به عنوان مصنّفات در مقابل اصول، شناخته می‌شده است زیرا «اصل» کتابی است که مؤلف کتاب، آن را مستقیماً یا با واسطه از امام نقل می‌کرده است.

ولی «تصنیف» کتابی است که همه یا اکثر احادیث آن از کتاب‌های دیگر جمع‌آوری شده باشد.

به هر حال اصول و مصنّفات در زمان غیبت صغری و کبری موجود بود و مورد استفاده فقهای قرار داشت، تا این‌که سه نفر از بزرگان امامیه، آنها را در چهار کتاب جمع‌آوری کردند.

الف) کتاب کافی

این کتاب تألیف ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی[۱] است. تاریخ ولادت ایشان حدود سال ۲۵۵ هجری یعنی سال ولادت حضرت حجت‌ع است.

وی از برجسته‌ترین دانشمندان و محدثان امامیه می‌باشد که وثاقت وعظمت وی مورد اتفاق همگان است.

نجاشی در مورد ایشان می‌گوید: «أوثق الناس في الحديث وأثبتهم».[۲]

وی در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری آخر غیبت صغری چشم از جهان فروبست و در بغداد مدفون گشت. ابن اثیر در جامع الاصول گفته است: کلینی را احیا کننده مذهب امامیه در سال ۳۰۰ شمرده‌اند.[۳]

کتاب کافی نخستین و مهم‌ترین جامع روایی شیعه است که همانند آن در میان کتب محدثین اسلام یافت نشده است.

شیخ مفیدره این کتاب را برترین و پرفایده‌ترین کتاب شیعه دانسته است.[۴] محقق کرکی گفته است: این کتاب نظیر ندارد.[۵]

این کتاب شریف مشتمل بر سه قسمت است:

---

۱. کُلَین، نام دهی اطراف شهر ری در کنار طهران امروز است.
۲. فهرس نجاشی، رقم ۱۰۲۶.
۳. ر.ک: تنقیح المقال، ج۳، ص۲۰۲.
۴. صدوق، شرح عقائد، ص۲۷.
۵. بحار، ج۱۰۸، ص۷۵.

۱. اصول: در آن به مباحث عقل، علم، توحید، الحجة، ایمان، کفر، دعا، قرآن و العشره پرداخته است.

۲. فروع: احادیث فقهی را به طور منظم از طهارت تا دیات ذکر کرده است.

۳. روضه: در آن امور مختلفی از ائمه اطهار متذکر شده است؛ مثل خطبه‌ها، مواعظ و برخی جریانات تاریخی.

کلینی این کتاب را به مدت بیست سال تدوین کرده است که نشان از دقت وی در گزینش روایات و تنظیم آنها دارد.[۱]

کتاب کافی مشتمل بر ۱۶۱۷۶ حدیث می‌باشد که به تنهایی از مجموع

---

۱. مشایخ کلینی که در کافی از آنها نام برده است ۳۷ نفرند، از برخی آنها فراوان نقل کرده و از برخی متوسط و از برخی بسیار اندک. مشایخ کثیر الروایه او عبارت‌اند از:

۱. محمد بن یحیی، ۵۹۸۵ روایت تقریباً.

۲. علی بن ابراهیم، ۳۸۰ روایت.

۳. حسین بن محمد بن عامر، ۶۶۰ روایت.

۴. علی بن محمد کلینی (علان)، ۵۰۰ روایت.

۵. محمد بن اسماعیل، ۴۰۰ روایت.

۶. حمید بن زیاد، ۳۲۰ روایت.

۷. احمد بن ادریس، ۳۰۰ روایت.

۸. علی بن محمد بن بندار، ۱۴۶ روایت.

۹. محمد بن حسن، ۹۱ روایت.

۱۰. احمد بن محمد عاصمی، ۷۰ روایت.

۱۱. احمد بن مهران، ۵۰ روایت.

۱۲. محمد بن جعفر اسدی، ۴۱ روایت.

۱۳. محمد بن جعفر رزاز، ۴۰ روایت.

از میان مشایخ فوق، شماره ۵، ۹ و ۱۳، از نظر وثاقت محل کلام است و بقیه ثقه هستند. (ر.ک: بحوث في علم الرجال، ص۳۲۵).

صحاح سته اهل سنت (صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابی داود، سنن ترمذی، سنن نسائی، موطّأ مالک) بیشتر است، زیرا ابن اثیر در جامع الاصول مجموع احادیث این شش کتاب را ۹۴۸۳ حدیث ذکر کرده است.[۱]

اگر احادیث سنن ابن ماجه (م ۲۷۹) را که بر دیگر کتب اضافه دارد و مقدار آن ۱۳۴۰ حدیث است،[۲] بر عدد مذکور اضافه کنیم، باز به رقم ۱۰۸۲۳ می‌رسد که از کافی کمتر است.

یکم. میزان اعتبار کافی

این کتاب با آن‌که از نظر اعتبار و عظمت در میان شیعه یکتاست، ولی احادیث بسیاری در آن یافت می‌شود که سند آن از نظر رجالیین ناتمام است، به این جهت اعتبار این‌گونه احادیث، مورد بحث قرار گرفته است.

برخی ملتزم شده‌اند که احادیث کافی معتبر است و برای این منظور قراینی ذکر کرده‌اند:

۱. مرحوم کلینی قدس‌سره در مقدمه کافی از احادیث کتاب خویش به آثار صحیحه تعبیر کرده است.

۲. عظمت این کتاب، که از آن به برترین کتاب شیعه یا بی‌نظیر بودن آن تعبیر شده است.[۳]

---

۱. ر.ک: کلیات فی علم الرجال، ص ۳۵۸، گویا ابن اثیر رقم مذکور را با حذف مکررات محاسبه کرده است. بنابراین ارقامی که در آینده از صحاح ستة اهل سنت نقل می‌شود و مجموع آن به مراتب از رقم مذکور بیشتر است به جهت احتساب مکررات و یا آثار صحابی یا مقطوعات تابعین می‌باشد.

۲. مقدمه سنن ابن ماجه، ج۱، ص۱۴.

۳. شیخ مفید و محقق کرکی قدس‌سره.

۳. تألیف کتاب در مدت بیست سال که نشان از دقت مؤلف در انتخاب احادیث داشته است.[۱]

۴. عظمت مؤلف کتاب که در مورد وی گفته شده: او از همه مردم در حدیث مورد اعتمادتر و دقیق‌تر بوده است.[۲]

۵. این کتاب در عصر غیبت صغری تدوین شده است و کلینی(قدس سره) می‌توانسته آن را بر نوّاب اربعه عرضه کند، و بعید است آن را بر آنها عرضه نکرده باشد.

۶. اصول اربعمأة و دیگر کتب از مصنفات مشهوره شیعه در دست کلینی(رحمه الله) بوده است.[۳]

ولی با این حال معروف در میان فقها آن است که روایات کافی نیاز به بررسی سندی و متنی دارد و همه آنها را نمی‌توان صحیح دانست، زیرا باید توجه داشت:

حدیث صحیح در اصطلاح امروز با صحیح در اصطلاح متقدمین (زمان کلینی(قدس سره)) متفاوت می‌باشد. حدیث صحیح امروز به حدیثی گفته می‌شود که تمام راویان آن امامیه و عادل باشند، اما متقدمین، حدیثی را صحیح می‌دانستند که اطمینان به صدور آن داشته باشند؛ خواه از نظر سند تمام باشد یا نباشد.

دوم. قراین صحت حدیث نزد قدما

این قراین همچنان‌که شیخ(رحمه الله) فرموده، چهارتاست:

۱. حدیث، موافق عقل باشد.

۲. حدیث، موافق قرآن باشد.

---

۱. نجاشی(رحمه الله)، ترجمه کلینی(رحمه الله).

۲. همان

۳. ر.ک: خاتمه مستدرک، ج۳، ص۵۴۱.

۳. حدیث، موافق سنت قطعی باشد.

۴. حدیث، موافق اجماع امامیه باشد.[1]

ولی شیخ‌ رحمه‌الله در مقدمه کتاب استبصار از این قراین به اشیای کثیره یاد می‌کند که نشان از زیادتر بودن آن دارد.

مرحوم فیض کاشانی امور دیگری را ذکر کرده است:

۱. وجود حدیث در بسیاری از اصول اربعمأة.

۲. تکرّر حدیث در یک یا چند اصل با سندهای متعدد و معتبر.

۳. وجود حدیث در اصل گروهی که امامیه بر تصدیق آنها اجماع دارند؛ مثل زراره، محمد بن مسلم و فضیل بن یسار.

۴. وجود حدیث در کتابی که بر امام علیه‌السلام عرضه شده و حضرت آن را تأیید کرده است؛ مثل کتاب عبیدالله حلبی، یونس بن عبدالرحمن و فضل بن شاذان.

۵. وجود حدیث در کتابی ـ غیر از اصول اربعمأة ـ که میان متقدمین، اعتماد و وثوق به آن مشهور بوده است؛ مثل کتاب‌های حسن و حسین پسران سعید اهوازی.

از آن‌جا که بسیاری از این قراین، حدسی و اجتهادی است، ازاین‌رو اگر برای مرحوم کلینی موجب اطمینان به صحت احادیث شده است، برای دیگران تا وقتی چنین اطمینانی حاصل نشود نمی‌توانند آن را حجت بدانند زیرا اطمینان یک فقیه برای دیگران حجت نیست.[2]

---

۱. عدة الاصول، ج۱، ص۳۶۷.

۲. مقدمه معجم رجال الحدیث، ص ۹۱ و ۹۲؛ بحوث في علم الرجال، ص۳۱۶ و کلیات علم الرجال، ص ۳۸۱.

ب) من لایحضره الفقیه

این کتاب تألیف عالم جلیل و محدث کبیر، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین قمی، معروف به صدوق است. پدر وی از فقها و محدثان مشهور شیعه است. نجاشی وی را شیخ القمیین و سرآمد آنها در عصر خود می‌شمرد.

در نامه امام عسکری‌علیه‌السلام به وی از تعبیر یا شیخی و معتمدی از او یاد شده است که نشان از عظمت معنوی و علمی او دارد.[۱]

وی نامه‌ای به حضرت حجت‌علیه‌السلام نوشت و در آن از حضرت تقاضای فرزند نمود، حضرت در پاسخ نوشت: ما برای تو دعا کردیم و به زودی دو پسر پُر خیر به تو داده خواهد شد و خداوند شیخ صدوق‌رحمه‌الله و برادرش را به وی عطا کرد. شیخ صدوق‌رحمه‌الله می‌فرمود: من به دعای صاحب الامر متولد شده‌ام. ازاین‌رو به آن افتخار می‌کرد.[۲]

شیخ صدوق‌رحمه‌الله استاد شیخ مفید‌رحمه‌الله (م ۴۱۳) و سید مرتضی (م ۴۳۶) و دیگر بزرگان شیعه می‌باشد.[۳]

آثار وی را تا ۲۵۰ اثر و کتاب شمارش کرده‌اند[۴] که از جمله آنها کتاب من لا یحضره الفقیه می‌باشد که اختصاراً به آن من لا یحضر یا فقیه نیز می‌گویند.

این کتاب دارای ۵۹۹۸ حدیث است که ۳۹۴۳ روایت آن مسند و ۲۰۵۵ آن مرسل می‌باشد.[۵]

---

۱. ر.ک: قاموس الرجال، ج۷، ص۴۳۹.
۲. فهرس نجاشی، ترجمه علی بن الحسین.
۳. مقدمه معانی الاخبار، ص۶۸.
۴. همان، ص۸۲.
۵. ر.ک: لؤلؤة البحرین، ۳۹۵.

این کتاب را صدوق‌﵀ به‌عنوان یک رساله عملیه برای شیعه نوشته و به صحت آن ملتزم شده است.

وی سرانجام در سال ۳۸۱ هجری در شهر ری وفات یافت و همان جا با اندک فاصله‌ای با مرقد حضرت عبدالعظیم حسنی (رضوان الله تعالی علیه) به خاک سپرده شد.

از عجایب آن است که در سال ۱۳۰۰ هجری وقتی قبر وی در اثر سیل ویران شد، بدن ایشان را دیدند که سالم و بدون تغییر بود، گویا هم‌اکنون از دنیا رفته است و رنگ حنا در محاسن و کف پاهای او معلوم بود.[1]

میزان اعتبار کتاب من لا یحضره الفقیه

مرحوم صدوق‌﵀ در مقدمه کتاب مذکور می‌گوید: من در این کتاب مثل دیگر مصنفین تنها در صدد جمع روایات نبودم، بلکه روایاتی را آورده‌ام که به آن فتوا می‌دهم و به صحت آن حکم می‌کنم و معتقدم میان من و پروردگارم حجت است و همه آن‌چه در این کتاب است از کتاب‌های مشهوری استخراج شده است که مورد اعتماد [فقها] و مرجع آنهاست.[2]

از طرفی می‌دانیم که احادیث این کتاب، برخی دارای سند ضعیف ـ نزد متأخرین ـ و برخی بدون سند و مرسل است، به این جهت آرا در مورد اعتبار این کتاب مختلف شده است:

برخی تمامی روایات این کتاب را به جهت همان جمله‌ای که صدوق‌﵀ فرموده معتبر دانسته‌اند و بر این مطلب ادعای عدم خلاف کرده‌اند.[3]

---

۱. تنقیح المقال، ج۳ (رحلی)، ص۱۵۵.

۲. مقدمه من لا یحضره الفقیه.

۳. رجال السید بحر العلوم، ج۳، ص۲۹۹؛ ر.ک: بحوث في علم الرجال، ص۳۲۹.

عده‌ای جواب داده‌اند که تصحیح قدما، از روی قراینی بوده که برای خودشان اطمینان آور بوده است و این برای دیگران حجت نیست، همچنان‌که در مورد کافی گفته شد.

برخی مرسلات صدوق رحمه الله را حجت دانسته و ادعا کرده‌اند که مرسلات وی با اعتراف ایشان به این‌که میان او و خداوند حجت است کمتر از مرسلات ابن ابی عمیر نیست.[1]

برخی دیگر در مرسلات صدوق رحمه الله تفصیل داده‌اند، حضرت امام خمینی قدس سره می‌فرماید: مرسلات صدوق رحمه الله بر دو نوع است:

۱. مرسلات جزمیه که به‌صورت جزم به معصوم علیه السلام نسبت می‌دهد مثل آن‌که می‌گوید: «قال أمیر المؤمنین...»؛

۲. آن‌که به لفظ رُوِی حکایت کند. نوع اول از مراسیل قابل اعتماد و مقبول است،[2] چرا که اگر صدوق رحمه الله به صدور حدیث اطمینان نداشت هرگز آن‌را به صورت قطع، به امام علیه السلام نسبت نمی‌داد، چون می‌دانیم که نسبت دادن حدیث مشکوک به امام علیه السلام به صورت قطع، حرام است.

اما احادیثی که به صورت: «رُوِی» گفته است، نشان می‌دهد که روایت نزد ایشان ثابت نیست.

مرحوم نائینی قدس سره[3] و سید داماد (م ۱۰۴۱)[4] نیز بر همین رأی بوده‌اند.

---

۱. الحبل المتین، ص۱۱؛ خاتمة المستدرک، ج۵، ص۴۹۹؛ الفوائد الرجالیه، ج۳، ص۳۰۰؛ ر.ک: المدخل الی علم الرجال، ص۱۴۵ و ۱۴۶.
۲. کتاب البیع، ج۲، ص۴۶۸.
۳. تقریرات کاظمی، کتاب الصلاة ج۲، ص۲۶۲.
۴. الرواشح السماویه، ص۱۷۴.

البته اشکال عدم حجیت اطمینان فقیهی نسبت به فقیه دیگری که اطمینان وی را ندارد بر سرجای خود باقی است.

به هر حال این امور نشان از عظمت کتاب من لا یحضر می‌دهد، بلکه برخی این کتاب را بر دیگر کتاب‌های اربعه، به جهت شدت حفظ و ضبط و تأخر از کافی و ضمانتی که با جملات مؤکد بر صحت آن داده است، ترجیح داده‌اند.[۱]

خلاصه درس دهم

کتب مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد.

۱. کتب اصلی یا کتب اهل بیت علیهم‌السلام مثل کتاب علی علیه‌السلام، کتاب جفر، کتاب فاطمه علیهاالسلام و مصحف علی علیه‌السلام. البته دو کتاب دیگر نیز هست: نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه یا زبور آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله.

۲. کتاب‌هایی که توسط پیروان اهل بیت علیهم‌السلام تدوین شده است و دو دسته‌اند:

الف) اصول اولیه یا اصول اربعمأه که اصحاب ائمه علیهم‌السلام از زمان امیر المومنین علیه‌السلام به تدوین آن همت گماشته‌اند و تا زمان حضرت عسکری علیه‌السلام به چهارصد کتاب رسید.

این کتاب‌ها تا زمان شیخ طوسی رایج بود، اما کم‌کم به جهت گردآوری آن در کتب اربعه مفقود گردید.

ب) کتب اربعه یا جوامع اوّلیه که مجموعه کتاب‌های شیعه را برای سهولت بیشتر و تبویب آن، در خود جای داده است.

کتب اربعه عبارت است از: کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب، استبصار.

کافی برترین کتاب شیعه معرفی شده است که با ۱۶۱۷۶ حدیث به تنهایی از

---

۱. الفوائد الرجالیه، ج۳، ص ۳۰۰.

مجموع احادیث صحاح ستة اهل سنت و موطّأ مالک بیشتر است.

برخی تمام احادیث کافی را معتبر می‌دانند و به وجوهی تمسک کرده‌اند از جمله: شهادت مرحوم کلینی در مقدمه کتاب بر صحت روایات کتاب، عظمت کتاب نزد شیعه و دقت کلینی.

هر چند معروف در میان فقهای آن است که احادیث کافی بی‌نیاز از بررسی سند و متن نیست، ولی ذکر این نکته شایان توجه است که حدیث صحیح در اصطلاح قدما با اصطلاح امروز متفاوت بوده است. قدما حدیثی را صحیح می‌گفته‌اند که به نظر خودشان اطمینان به صدور آن داشته‌اند هر چند از نظر سند ناتمام باشد، اما متأخرین، حدیثی را صحیح می‌نامند که از نظر سند تمام باشد. بنابراین صحت برخی اسناد کافی، منافاتی با صحت آن نزد قدما ندارد.

قراینی که نزد قدما، موجب می‌شده است تا حدیثی صحیح تلقی شود عبارت است از: موافق با عقل باشد؛ موافق با قرآن یا سنت قطعی یا اجماع امامیه باشد؛ تکرر حدیث در بسیاری از اصول اربعمأة یا در یک اصل با چند سند؛ یا وجود حدیث در اصلی که اجماع بر تصدیق راوی آن است یا در کتابی که امام معصوم آن کتاب را تأیید کرده باشد.

به هر حال حصول اطمینان در اثر قراین نسبت به افراد، مختلف است و هرگاه این قراین و مانند آن برای کسی اطمینان آورد برای او حجت است وگرنه باید از راه اعتبار سند، مسئله را پی‌گیری کند.

کتاب من لا یحضره الفقیه دارای ۵۹۹۸ حدیث است که نزدیک به چهار هزار حدیث آن مسند و بقیه مرسل است. صدوق‌رحمه‌الله در مقدمه کتاب با تأکید هر چه بیشتر بر صحت و حجیت احادیث آن اصرار ورزیده است، ولی از آن‌جا که

برخی اسناد کتاب در نظر متأخرین ناتمام و بسیاری مرسل است، آرا در مورد کتاب متفاوت می‌باشد: برخی تمامی آن را معتبر دانسته‌اند، و عده‌ای مرسلات او را حجت دانسته‌اند و بعضی هم فقط مرسلات جزمیه او را حجت می‌دانند، چرا که اگر صدوق‌رحمه‌الله به صدور حدیث، اطمینان نداشت هرگز به صورت قطعی آن را به امام‌علیه‌السلام نسبت نمی‌داد.



پرسش

۱. چرا شیعیان از احادیث و آرای دیگران بی‌نیاز بودند؟
۲. ضعف مهم روایات اهل سنت چیست؟
۳. کتاب جامعه چیست و چگونه تدوین شده است؟
۴. مصحف فاطمه علیها السلام چیست و آیا با قرآن فعلی تفاوت دارد؟
۵. مصحف علی علیه السلام چیست و آیا با قرآن فعلی تفاوت دارد؟
۶. نهج البلاغه چگونه کتابی است؟
۷. صحیفه سجادیه چیست؟
۸. مقصود از اصول اربعمأة چیست؟
۹. چرا نسخه‌های اصول اربعمأة ناپدید شده است؟
۱۰. فرق اصول با مصنفات چیست؟
۱۱. از کتاب کافی چه می‌دانید؟
۱۲. وجوهی که برای اعتبار همه احادیث کافی ذکر شده است را بیان کنید؟
۱۳. حدیث صحیح نزد متقدمین و متأخرین را توضیح دهید؟
۱۴. قراین صحت حدیث نزد قدما چیست؟
۱۵. قراین مذکور در کلام فیض کاشانی رحمه الله را نام ببرید؟
۱۶. آیا قراین صحت حدیث برای حجیت احادیث کافی، کافی است؟ چرا؟
۱۷. در مورد کتاب من لا یحضر و مؤلف آن توضیح دهید.
۱۸. چرا برخی همه احادیث من لا یحضر را معتبر می‌دانند؟
۱۹. علت تفصیل برخی میان مرسلات جزمیه و غیر جزمیة صدوق چیست؟

منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. اصول علم الرجال، شیخ مسلم داودی (معاصر).
۲. البدایه فی شرح الرعایه، زین الدین بن علی العاملی.
۳. بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی.
۴. تدریب الرادی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی.
۵. تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله المامقانی.
۶. فتح المنّان، محمد عبدالرحمن المرعشی.
۷. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی.
۸. لسان المیزان، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی.
۹. المدخل الی علم الرجال، سید محمد حسین قزوینی.
۱۰. مقدمه معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی.

درس یازدهم

معرفی اجمالی اهم کتب حدیثی اهل‌بیت علیهم السلام و اهل سنت(۲)

۳ و ۴. تهذیب و استبصار

این دو کتاب در مورد مباحث فقهی و تألیف شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی می‌باشد. جلالت وی در نزد امامیه قطعی است.

وی در سال ۳۸۵ هجری در طوس متولد شده است و در سال ۴۰۸ هجری یعنی در ۲۳ سالگی از خراسان به عراق آمد. در آن زمان، زعامت شیعه به عهده استادش شیخ مفید قدس سره بود، و در همان ایام یعنی (حدود ۲۵ سالگی) به تألیف کتاب تهذیب الاحکام پرداخت که شرح مقنعه استادش شیخ مفید قدس سره می‌باشد. در سال ۴۱۳ هجری که مشغول نگارش تهذیب بود، استادش از دنیا رفت و زعامت شیعه بر عهده سید مرتضی معروف به علم الهدی قرار گرفت. شیخ طوسی قدس سره از محضر این عالم بزرگوار نیز بهره‌ها برد. از سال ۴۳۶ هجری (سال وفات سید مرتضی) زعامت شیعه به شیخ طوسی رحمه الله (۵۱ سالگی) رسید.[1]

---

۱. نبوغ فکری و علمی وی چنان گسترده شد که خلیفه وقت، القائم بأمر الله، کرسی کلام را که منصب بسیار ارزشمندی بود به او واگذار نمود.

آثار علمی وی را تا پنجاه اثر شمرده‌اند. وی در بسیاری از علوم اسلامی متخصص و صاحب

میزان اعتبار کتاب تهذیب و استبصار

کتاب تهذیب مشتمل بر ۱۳۵۹۰ حدیث[1] و استبصار مشتمل بر ۵۵۱۱ حدیث است.[2]

برخی گفته‌اند که شیخ طوسی قدس سره در کتاب العدّة فرموده است: هر چه در آن دو کتاب روایی آورده‌ام همه را از اصول مورد اعتماد اخذ کرده‌ام.[3]

ولی این جمله در کتاب العدّة یافت نشده است. خود شیخ رحمه الله نیز بارها در مورد بعضی روایات می‌گوید: ضعیف است. گذشته از آن، اگر هم این شهادت ثابت باشد، دلالت می‌کند که نیازی به سند از شیخ تا اصحاب اصول نیست، اما از ایشان تا امام علیه السلام همچنان نیاز به بررسی دارد و به مجرد مورد اعتماد

اثر است. گذشته از دو کتاب حدیثی تهذیب و استبصار، وی در فقه مقارن کتاب الخلاف و در تفسیر، کتاب التبیان و در فقه شیعه کتاب‌های نهایه و مبسوط و در اصول کتاب العدّة، و در رجال کتاب‌های فهرس و اختیار معرفة الرجال و کتاب الرجال و در کلام، کتاب تخلیص الشافی و کتاب الغیبه را نگاشته است.

سرانجام در سال ۴۴۸ هجری بعد از چهل سال اقامت در بغداد در محله شیعه‌نشین کرخ، بر اثر بالا گرفتن فتنه میان متعصبان اهل سنت و شیعیان و حمله به خانه شیخ و آتش زدن کتابخانه عظیم وی که سبب از بین رفتن بسیاری از تراث علمی شیعه شد، به ناچار از بغداد به نجف هجرت کرد و تا پایان عمر (حدود ۱۲ سال) در آن‌جا اقامت گزید و آن‌جا را مرکز علمی شیعه قرار داد، به گونه‌ای که حضور وی سبب رویکرد علما و محدثان شیعه به نجف اشرف و بنیان‌گذاری حوزه عظیمی شد که تاکنون ادامه دارد.

شیخ طوسی قدس سره سرانجام در سال ۴۶۰ هجری در ۷۵ سالگی در نجف اشرف از دنیا رفت و طبق وصیت او در خانه مسکونی‌اش به خاک سپرده شد (برای آشنایی بیشتر در این زمینه ر.ک: کتابهای الکنی والالقاب از محدث قمی و مقدمه تهذیب از مرحوم غفاری).

۱. لؤلؤة البحرین، ۳۹۶، الهامش؛ ر.ک: المدخل، ص۱۴۹.

۲. همان.

۳. الوافی، ج۱، ص۲۳؛ ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۹۷.

بودن اصول، دلیل بر اعتبار تمامی احادیث نمی‌باشد زیرا شرایط اعتبار نزد علما مختلف است.[۱]

نتیجه بحث اعتبار کتب اربعه

تا این‌جا مشخص شد که مشهور میان امامیه آن است که کتاب‌های حدیثی از عصر غیبت تاکنون، اعم از کتب اربعه و دیگر کتاب‌ها، نیاز به بررسی سندی و متنی دارند و هیچ کدام قطعی به‌طور مطلق تلقی نمی‌شود.

بله، عده‌ای از علما که به اخباریون معروف گشته‌اند، معتقد به صحت تمامی احادیث کتب اربعه‌اند و بلکه شیخ حُر عاملی معتقد به صحت تمامی احادیث کتاب وسائل الشیعه می‌باشد که مشتمل بر ۳۵۸۴۳ حدیث است.[۲]

گویا از متأخرین اصولیین، محقق نائینی‌قدس‌سره همین نظر را در مورد روایات کافی داشته است که شاگرد ایشان آیة الله خوئی‌قدس‌سره از ایشان نقل می‌کند که فرمود: مناقشه در اسناد روایات کافی حرفه عاجز است.[۳]

به هر حال علمای بزرگوار و محدثین گرامی شیعه زحمت‌های فراوانی جهت گردآوری احادیث کشیده‌اند و چه بسا برای گرفتن حدیث، متحمل مسافرت‌های طولانی در شهرهای مختلف شده‌اند، و تلاش آنها همواره نزد خداوند متعال و پیروان اهل بیت‌علیهم‌السلام مخصوصاً دانشمندان شیعه، مشکور است، اما مسائل دینی همواره نیاز به دقت و بررسی دارد و آرای گذشتگان هر چند از بزرگان باشند، نمی‌تواند آخرین نظر باشد و طراوت و پیشرفت

---

۱. ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۹۷.
۲. وسائل الشیعه، ج۱۹، ص۳۱۰.
۳. معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۸۷.

علم و دانش هم اقتضا می‌کند که در هر عصری محققان با آزادی کامل، مطابق مبانی خویش به تحقیق بپردازند.

روش اصحاب کتب اربعه

مؤلفان بزرگوار کتب اربعه در تدوین کتاب خویش از نظر سند یک روش را انتخاب نکرده‌اند.

مرحوم کلینی قدس‌سره هنگام نقل حدیث، تمامی سند را تا معصوم علیه‌السلام ـ به جز موارد اندک ـ ذکر می‌کند. این روش گرچه حجم کتاب را افزایش می‌دهد، زیرا چه بسا یک سند ده‌ها یا صدها بار تکرار می‌شود، اما خواننده را به‌طور مستقیم در جریان امر سند قرار می‌دهد و از برخی مشکلاتی که در دیگر روش‌ها ایجاد شده است جلوگیری می‌کند.

اما مرحوم صدوق رحمه‌الله در من لا یحضر، از ابتدا بنا را بر اختصار نهاده و سند احادیث را حذف کرده است. وی حدیث را معمولاً از اواخر سند شروع کرده و در پایان کتاب، مقدار حذف شده سند را ذکر می‌کند، که به مشیخه صدوق معروف است.

مثلا در فقیه می‌گوید: «**حماد بن عثمان عن الصادق جعفر بن محمد؛ قال: في حكمة آل داود: ينبغي للعاقل أن يكون مقبلا علي شأنه حافظاً للسانه عارفاً بأهل زمانه**».[1]

و در مشیخه می‌گوید: آن‌چه در این کتاب، از حماد بن عثمان نقل شده است، آن را از پدرم (رضی الله عنه) و او از سعد بن عبدالله و حمیری (عبدالله بن جعفر) و این دو نفر از یعقوب بن یزید و او از محمد بن ابی عمیر و او از حماد بن عثمان نقل کرده‌ام.[2]

---

۱. ر.ک: وسائل الشیعه، ج۸ ص۵۳۴.

۲. ر.ک: همان، ج ۲۰، ص۳۵۰.

لذا تحقیق در مورد سند روایات من لا یحضر، ایجاب می‌کند که حتماً به مشیخه آن مراجعه شود. این روش از جهتی دارای مزیت است، زیرا حجم کتاب را کوچک می‌کند، اما دارای مشکلاتی نیز هست، از جمله غفلت از ذکر سند برخی از راویان، که با حذف یک سند چه بسا ده‌ها روایت، از اعتبار ساقط می‌شود و یا اگر در بیان یک سند، ابهامی پیش آید تمامی آن روایات دچار مشکل می‌شود.

به هر حال شیخ صدوق‌رحمه‌الله در مشیخه، اسناد خود را به ۳۹۳ نفر آن‌گونه که شیخ حُر عاملی شمارش کرده، ذکر نموده است.[۱]

اما شیخ طوسی‌رحمه‌الله در تهذیب، اول بنا را بر روش کلینی‌رحمه‌الله نهاده است اما در ادامه از آن منصرف شده و روش صدوق‌رحمه‌الله را برای این کتاب و همچنین استبصار برگزیده است. ازاین‌رو برخی از اسناد را حذف و آن را در مشیخه ذکر کرده است.

مشیخه تهذیب بسیار مختصر است و تنها مشتمل بر ۳۹ سند به کتاب‌هایی است که شیخ از آنها حدیث اخذ کرده است. البته برخی از کتاب‌ها نیز دارای سند متعدد است.

متأسفانه شیخ‌رحمه‌الله در مشیخه، سند خود را به ۳۱ نفر آن‌گونه که برخی بررسی کرده‌اند ذکر نکرده است که ده‌ها روایت از این جهت دچار مشکل می‌شود.[۲]

جوامع حدیثی شیعه

در میان جوامع شیعه بعد از اصول اربعمأة، کتب اربعه دارای شهرت و اعتبار ویژه‌ای است، اما کتاب‌های فراوان دیگری از دیگر علما و حتی از مؤلفان کتب

---

۱. برای آگاهی بیشتر از مشایخ صدوق ر.ک: وسائل‌الشیعه، ج۲۰، ص۳۱۶ به بعد.
۲. نقد الرجال، ص۴۱۷، **الفائدة الرابعة**؛ ر.ک: المدخل، ص۱۴۹.

اربعه نیز بوده است که احادیث آن در کتب اربعه نیامده است و ما در آخر این کتاب فهرستی از آن را ارائه کرده‌ایم.

از نظر علمی تا وقتی حدیثی با سند معتبر وجود داشته باشد قابل استناد است و کتاب یا عالم خاصی در اعتبار آن دخالت ندارد، منتها پراکندگی این کتب، علاوه بر مشکل بودن دسترسی، آن را در معرض نابودی نیز قرار می‌داد.

به این جهت بزرگانی از شیعه در اعصار بعد، به تدوین جوامع حدیثی پرداختند که به اهم آن اشاره می‌شود:

۱. بحار الانوار الجامعة لدُرر أخبار الائمة الاطهار علیهم‌السلام

این کتاب تألیف عالم جلیل‌القدر و محدث شهیر، محمدباقر مجلسی در قرن یازدهم می‌باشد.

برای وی ۱۶۰ عنوان کتاب برشمرده‌اند که ۸۶ عنوان آن فارسی و بقیه عربی است، از جمله کتاب مرآة العقول که شرحی مبسوط بر دوره کتاب کافی است.

علامه مجلسی رحمه‌الله نقش بسزایی در ترویج و تحکیم مبانی مذهب شیعه دارد که به حق باید او را احیاگر مکتب در عصر خود نامید.

کتاب بحار الانوار همان گونه که از نامش پیداست دریایی از انوار اهل بیت علیهم‌السلام است که تاریخ تشیع به خود مثل آن را ندیده است و بی‌گمان هیچ محققی نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد.

علامه مجلسی در این کتاب حداقل از چهارصد کتاب شیعی و ۸۵ کتاب اهل سنت بهره جسته است. البته برخی این رقم را تا ۶۲۹ منبع رسانده‌اند.[۱]

---

۱. مقدمه معجم بحار الانوار، ص۹۹؛ ر.ک: علوم حدیث، ص۸۸.

این کتاب دارای ویژگی‌های متعددی است:

۱. جامعیت، زیرا در این کتاب، روایات معصومین علیهم السلام به طور گسترده در همه عرصه‌ها اعم از عقاید، اخلاق، احکام، تاریخ و دیگر علوم منعکس شده است و محققان ارجمند با وجود آن از مراجعه به دیگر کتب روایی تا حد زیادی بی‌نیاز می‌شوند.

البته علامه مجلسی خود در مقدمه بحار الانوار (ج ۱، ص ۴۸) متذکر می‌شود که از کتب اربعه به جز اندکی در این کتاب، نقل نمی‌کند تا مبادا با گذشت زمان، این کتاب‌ها مهجور گردند.

۲. تنظیم و تبویب. این کتاب دارای نظم و ابواب بسیار مناسب و زیبایی است که مراجعه به آن را بسیار آسان می‌گرداند. ازاین‌رو ابتدا کتاب عقل و جهل و علم و بعد توحید و نبوت و معاد و سپس سرگذشت انبیای گذشته و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پس از آن امامت و تاریخ ائمه اطهار علیهم السلام و دیگر مباحث گوناگون مثل هیئت و دعا و قرآن و کفر و ایمان تنظیم کرده است.

از جمله زیبایی‌های این کتاب، بیان آیات مناسب هر عنوان همراه با شرح و توضیح آن می‌باشد که شاید بتوان آن را از معدود تفاسیر موضوعی قرآن تا آن موقع دانست.

۳. شرح و تبیین نکات مبهم بسیاری از روایات، اعم از لغات یا فهم آنها از دیگر ویژگی‌های این کتاب است. از این نظر بحار الانوار یک کتاب روایی محض نیست، بلکه محققان را با برداشت صحیح از روایات آشنا می‌کند.

۴. استفاده از آرای علما در مسائل مورد اختلاف، که تا حد زیادی در این کتاب منعکس شده است و می‌تواند راهگشای محققان باشد.

به هر حال، مهم‌ترین غرض از تدوین این کتاب، حفظ آثار روایی از تشتّت و

نابودی و نیز بیان مشکلات متنی روایات و بیان عقاید و حقایق مکتب اهل بیتعليهم السلام می‌باشد.

توجه به این نکته مهم است که علامه مجلسیرحمه الله مدعی صحت تمامی اخبار مذکور در کتاب خویش نیست و گاهی به ضعف برخی روایات تصریح می‌کند. او تمام همت خود را در جمع‌آوری این آثار به کار برده است تا آنها را در معرض دید محققان قرار دهد و انتخاب روایات صحیح و مستند در میان انبوه روایات را به عهده خود محققان گذاشته است که با معیارهای علمی بررسی نمایند، نه آن‌که هر ناآشنای به فن حدیث و استنباط، بتواند حدیثی را برداشته و به آن ملتزم یا برای دیگران نقل کند.

بله، علامه مجلسیرحمه الله همانند بسیاری از اندیشمندان هرگز معتقد نیست احادیثی که از نظر سند و حتی متن ناتمام یا مبهم‌اند، باید متروک شوند و هیچ محدثی حتی آنها را در کتاب خویش ذکر نکند، این کار یعنی گزینش در انتخاب حدیث که در برخی مراحل، صدمه جبران ناپذیری به علوم اسلامی وارد می‌کند.

علامه مجلسیقدس سره سرانجام در سال ۱۱۱۱ هجری در اصفهان از دنیا رفت و همان جا به خاک سپرده شد. مرقد وی هم اکنون مزار شیفتگان اهل بیتعليهم السلام می‌باشد.

۲. تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة

این کتاب ارزشمند تألیف عالم و محدث گرانقدر جناب محمد بن حسن بن علی، معروف به شیخ حُر عاملی است، زیرا نسب وی با ۳۶ واسطه به جناب حر بن یزید ریاحی از شهدای کربلا می‌رسد.

وی در سال ۱۰۳۳ هجری در جبل عامل لبنان به دنیا آمد و در سال ۱۱۰۴ هجری در ۷۱ سالگی چشم از جهان فروبست و در مشهد الرضاعليه‌السلام به خاک سپرده شد.[1]

این کتاب که احادیث فقهی اهل بیتعليهم‌السلام را در خود جای داده مشتمل بر ۳۵۸۴۳ حدیث است.

احادیث این کتاب از کتب اربعه و ده‌ها کتاب دیگر تشکیل شده که مؤلف برای گردآوری آنها حدود بیست سال زحمت کشیده است.[2]

وی با تدوین این کتاب که روایات فقهی را به زیبایی دسته‌بندی کرده و روایات هر مسئله‌ای را در باب خود قرار داده، خدمت شایانی به فقه و فقها نموده است. ایشان علاوه بر آن در بعضی موارد به توضیح و توجیه و بررسی روایات اقدام می‌کند و نیز معتقد است که تمامی احادیث کتاب، معتبر و مستند است و حدود ۲۰ وجه برای آن ذکر می‌کند، که از این جهت مورد مناقشه اصولیین قرار گرفته است.

۳. مستدرک الوسائل

این کتاب تألیف محدث و محقق گرانمایه مرحوم میرزا حسین بن میرزا محمدتقی نوری از شاگردان شیخ انصاری (رضوان الله علیه) می‌باشد. دو شخصیت معروف حدیث معاصر، یعنی شیخ آغا بزرگ تهرانی صاحب الذریعة و شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان از شاگردان برجسته وی می‌باشند. محدث نوریقدس‌سره در علم حدیث و رجال و احاطه بر اقوال و اخبار بسیار ممتاز و متبحر بود به گونه‌ای که محدث قمی از اطلاعات وی با شگفتی یاد می‌کند.[3]

---

۱. هدایة الامة، ج۱؛ وسائل الشیعة، ج۱، ص۷۵؛ ر.ک: علوم حدیث، ص ۸۹.
۲. علم الحدیث، ص۸۷؛ وسائل الشیعه، ج۱، ص۹۵؛ ر.ک: علوم حدیث، ص۹۰.
۳. **الفوائد الرضویة**، ترجمه ایشان.

مستدرک الوسائل دارای ۲۳۵۱۴ روایت است که در وسائل الشیعه وجود ندارد.[1]

کتاب مستدرک الوسائل اخیراً در ۲۴ جلد انتشار یافته است که شش جلد آخر آن عنوان «خاتمة المستدرک» مشتمل بر دَه فایده است و مسائل مهمی را در مورد اسناد، کتب و رجال متذکر شده است که مورد توجه ویژه محققان قرار دارد.

محدث نوری‌قدس‌سره سرانجام در سال ۱۳۲۰ هجری در ۶۶ سالگی از دنیا رفت و در نجف اشرف در صحن امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام به خاک سپرده شد.[2]

۴. جامع احادیث شیعه

با تأکید و راهنمایی‌های مرحوم آیت‌الله بروجردی (م ۱۳۸۰) و تدوین شاگردان وی، کار جامع احادیث شیعه آغاز شد و پس از رحلت ایشان توسط یکی از شاگردان وی به نام حاج شیخ اسماعیل معزی ملایری ادامه یافت و تاکنون ۲۶ جلد آن منتشر شده است.

در مقدمه برای این کتاب، ۲۳ ویژگی برشمرده شده است، از جمله: ذکر آیات مربوط به هر باب؛ نقل روایات بدون تقطیع مگر در جایی که به مدلول روایت مرتبط نباشد؛ جمع‌بندی روایات متعارض؛ بیان روایات سنن به صورت جداگانه و توضیح برخی واژه‌های روایات.

---

۱. هم‌اکنون انتشارات جامعه مدرسین قم مشغول انتشار کتابی جامع می‌باشد که شامل وسائل الشیعه در متن و مستدرک در ذیل آن است.

نویسنده امیدوار است روزی، همراه با این کتاب و در ذیل آن، احادیث فقهی اهل سنت نیز به عنوان جامع حدیث مقارن تدوین شود تا ضمن تسهیل دسترسی فریقین به منابع یکدیگر واستفاده شایان از این راه، گامی در راه تقریب مذاهب نیز برداشته شود.

۲. الکنی والالقاب، ج۲، ص۴۴۵؛ ر.ک: علوم حدیث.

۵. الوافی

این کتاب تألیف عالم عظیم‌الشأن مرحوم محمد بن مرتضی، معروف به فیض کاشانی می‌باشد. او در فنون مختلف اسلامی همچون فقه، حدیث، تفسیر، اخلاق، کلام و فلسفه متبحر و دارای کتاب‌های فراوانی می‌باشد که تا ۱۴۴ کتاب شمارش شده است.

وی در سال ۱۰۹۱ هجری رحلت نمود و در کاشان مدفون شد.[۱]

مرحوم فیض در کتاب وافی، همه روایات کتب اربعه را با حذف مکررات، بانظم جدیدی تدوین و به شرح و توضیح آن پرداخته است.[۲]

وی در این کتاب به ذکر کامل اسناد و روایات پرداخته است تا مشکل تقطیع، که گاهی سبب حذف قراین داخلی و سیاق می‌گردد و همچنین مشکل مراجعه مکرر به مشیخه من لا یحضر و تهذیبین را برطرف کند.

کتاب وافی با توضیحات مرحوم فیض، کمک خوبی به رفع ابهام در الفاظ و معانی و نسخه‌های کتب اربعه است.[۳]

اهم منابع حدیثی اهل سنت

تاریخچه تدوین حدیث نزد اهل سنت

سرگذشت حدیث در میان اهل سنت با شیعه متفاوت است، زیرا در مکتب خلفا تا آخر قرن اول از نوشتن حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و بلکه از نقل احادیث جلوگیری می‌شد و به این سبب در تاریخ حدیث اهل سنت از این نظر وقفه‌ای

---

۱. الکنی والالقاب، ج۳، ص۴۱؛ ر.ک: علوم حدیث.

۲. الذریعه، ج۲۵، ص۱۳؛ ر.ک: علوم حدیث.

۳. این کتاب در ۲۳ جلد اخیراً به چاپ رسیده است.

ایجاد شده است. ممانعت از تدوین حدیث از مسائل قطعی تاریخ اسلام است که در کتاب‌های گوناگون منعکس شده است. از معروف‌ترین شواهد آن، جمله‌ای است که خلیفه دوم در لحظات پایانی عمر شریف پیامبر اکرمﷺ بیان کرد. بزرگانی از صحابه کنار حضرت بودند، حضرت فرمود: برای من کاغذ (به تعبیر امروز) و دواتی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن گمراه نشوید. عمر بن خطاب گفت: بر پیامبر درد (بیماری) غلبه کرده است. طبق نقل‌های دیگر گفت: این مرد را رها کنید هذیان می‌گوید،[۱] کتاب خدا نزد ما هست و برای ما بس است.[۲]

با این روش ناهنجار، مانع کتابت حدیث، حتی از شخص رسول اللهﷺ شدند. ابوبکر نیز پانصد حدیث از احادیث پیامبرﷺ را که جمع کرده بود آتش زد و سوزاند.[۳] وی از مردم نیز خواست احادیث پیامبرﷺ را نقل نکنند![۴]

بهانه‌اش این بود که نقل احادیث، موجب افزایش اختلاف می‌شود. ازاین‌رو به مردم گفت: از رسول خداﷺ چیزی نقل نکنید و اگر کسی از شما سؤال کرد بگویید: میان ما و شما کتاب الهی است؛ حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید.[۵]

خلیفه دوم نیز پس از مشورت و رأی موافق اصحاب در مورد تدوین احادیث نبوی، یک ماه تأمل کرد و سپس خوف مهجور شدن قرآن را بهانه کرد و

---

۱. صحیح بخاری در چند موضع و صحیح مسلم و مسند احمد و...؛ ر.ک: الفصول المهمة، ص۹۱.
۲. صحیح بخاری، ج۱، ص۵۴ و صحیح مسلم، ج۲، ص۱۶.
۳. تذکرة الحفاظ، ج۱، ص۵؛ ر.ک: الاضواء، ص۴۹.
۴. همان، ص۳ و الاضواء، ص۴۶.
۵. همان.

نه تنها اقدام به نگارش حدیث نکـرد، بلکـه دسـتور داد تـا هـر کـه نوشـته‌ای از حدیث دارد بیاورد تا نظر خود را اعلام کند. مردم گمان کردند وی می‌خواهد در آنها بیندیشد و اختلاف میان آنها را برطرف کند، و ازاین‌رو نوشته‌هـای خـود را آوردند و او همه را سوزاند![۱]

وی حتی از نقل حدیث نیز به صورت گسترده منع مـی‌کـرد و عـده‌ای ماننـد ابوذر و عبدالله بن حذیفه و ابو دردای را به جهت این کـار تـوبیخ کـرد و تحـت نظر داشت.[۲]

آثار زیانبار منع تدوین و نشر حدیث

حدیث‌ستیزی، دانشمندان اهل سنت و مکتب خلفا را از نظر علمـی و عملـی تحت فشار قرار داده است، زیرا اهل سنت در توجیه این مسئله به جهت احادیث متعارض در مسئله و از نظر حکم عقل به لزوم نگارش سنت به زحمت افتاده‌اند، به گونه‌ای که برخی از آنها چنین تصریح کرده‌اند: وقتی خداوند در مـورد قـرض صریحاً دستور به نوشتن می‌دهد: ﴿**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَـدَايَنْتُمْ بِـدَيْنٍ إِلَى أَجَـلٍ مُـسَمًّى فَاكْتُبُوهُ... وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ...**﴾،[۳] آیا مسئله احکام اسلامی و سنن کمتر از قرض است.[۴]

از نظر برخورد عملی نیز علمای قرن دوم به بعد، هیچ‌کس به آن نهی، توجـه نکرد و این‌همه کتاب‌ها و جوامع حدیثی از اهل سنت با افتخـار تـدوین شـد، و

۱. تقیید العلم، ص۵۲؛ ر.ک: علوم حدیث، ص۱۱۲.

۲. تاریخ مدینة دمشق، ج۴، ص۵۰۰؛ ر.ک: علوم حدیث، ص۱۱۲.

۳. بقره، آیه ۲۸۲.

۴. رجال صحیحین، ج۱.

علمای اهل سنت در توجیه احادیث ناهیه و مجوّزه و توجیه عملکرد ناشایست خلفا در این باره، به تکاپو افتادند.

حال اگر این مسئله از نظر علمی هم حل شود، از نظر عملی، به جهت ممانعت از کتابت و نشر احادیث که رکن اسلام به حساب می‌آید؛ به ویژه در حساس‌ترین مقطع تاریخ که اصحاب هنوز در قید حیات هستند و سال‌های اولیه که حوادث و احادیث به صورت شفاف در ذهن بسیاری باقی است، صدمه جبران‌ناپذیری به مکتب و معارف اسلام وارد کرد.

شاید به همین جهت بود که مکتب خلفا با احساس این نقیصه برای رفع عوارض آن، به «عدالة الصحابة» روی آورد، زیرا اگر بنا می‌بود تنها از اصحاب مورد اعتماد پیامبرﷺ اخذ حدیث شود، تعداد این احادیث بسیار اندک می‌شد، چراکه راهی برای اثبات عدالت بسیاری از آنها و حتی معاریف ایشان وجود ندارد، و بلکه بسیاری از آنها دارای سوابق ناهنجاری نیز هستند.

علاوه بر آن، همین مقدار احادیث نیز که از راه عدالت صحابه و مانند آن گردآوری و مقبول شد، چنان در مسائل فقهی به جهت ضعف سند یا دلالت یا عدم جامعیت، ایشان را در تنگنا قرار داد که در همان اوایل قرن دوم، ابوحنیفه و بلکه اساتید او، برای حل این مشکل به قیاس و اختراع آن در استنباط احکام روی آوردند و از این طریق صدمه جبران‌ناپذیری به شریعت اسلام وارد شد به ویژه اگر توجه کنیم که دیگر فقهای اربعه در این مسئله همگی متأثر از ابوحنیفه می‌باشند.

حتی برخی این اثر سوء (ایجاد رأی و نظر شخصی در دین) را یکی از اهداف مانعین از کتابت حدیث برشمرده‌اند، به این معنا که امثال خلیفه دوم

می‌خواستند تا آرای خود را در میان مردم انتشار دهند و انتظار داشتند مردم آنها را بپذیرند، ولی ضعف بُنیه فقهی و اندک بودن آگاهی آنها از احادیث و مخالفت دیدگاه آنها با بسیاری از سخنان پیامبر اکرم(ص) به ویژه با احادیثی که مربوط به فضایل اهل بیت(ع) و امامت و برتری و لزوم رجوع به آنان بود، همگی باعث شد تا فکری اساسی برای این مشکل بنمایند، زیرا در صورت انتشار احادیث پیامبر اکرم(ص) توسط انبوه صحابه که سال‌ها شاهد گفتار پیامبر اکرم(ص) در موارد مختلف و از جمله در تعظیم و تکریم اهل بیت خود در موارد و مواضع مختلف بودند، آنها هرگز نمی‌توانستند به حکومت دلخواه خویش، آن‌گونه که می‌خواهند دست یابند، به همین جهت ممانعت از کتابت و نشر حدیث در سال‌های اولیه رحلت پیامبر اکرم(ص) بهترین شرایط را برای اهداف ایشان فراهم کرد به گونه‌ای که امروز، سیره شیخین نزد بسیاری از اهل سنت به‌عنوان یک منبع رسمی تلقی می‌شود.

این‌گونه بود که زیانی بس فاحش، نصیب جامعه اسلامی گردید. افرادی پس از گذشت یک قرن، تازه به فکر تدوین احادیث افتادند، یعنی زمانی که تقریباً تمامی صحابه از بین رفته بودند، و تابعین با تکیه بر شنیده‌های خود از برخی صحابی که آنها نیز با تکیه بر حافظه خود نسبت به حوادثی که شاید نیم قرن از آن می‌گذشت، احادیثی را نقل کرده‌اند. حال آیا این‌گونه احادیث از دقت کافی برخوردار است؟

این‌گونه است که مسئله وضع حدیث، زمینه فراوانی یافت و به امثال معاویه و هواداران او فرصت داد تا آزادانه به جعل حدیث در راستای اهداف خویش بپردازند؛ حتی کار به جایی رسید که محدثان در اوایل قرن سوم با چنان حجم عظیمی از روایات مجعول روبه‌رو شدند که بخاری کتاب صحیح خود را که

مشتمل بر ۲۷۶۱ حدیث است از میان ششصد هزار حدیث انتخاب کند و مالک از میان یکصد هزار حدیث تنها ده هزار حدیث را برگزیند و سپس آن‌قدر در آن تأمل کند تا حدود ششصد حدیث را اختیار نماید.

مسلم نیز از سیصد هزار حدیث تنها چهار هزار حدیث و احمد حنبل از میان ۷۵۰ هزار حدیث حدود سی هزار را در مسند آورده است.

این همان صدمه جبران‌ناپذیر انحراف مسئله امامت از خاندان اهل بیت علیهم‌السلام است.

خلاصه درس یازدهم

دو کتاب دیگر از چهار کتاب اصلی شیعه، تهذیب و استبصار می‌باشد که هر دو تألیف شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن الحسن طوسی است.

کتب تهذیب دارای ۱۳۵۹۰ حدیث و استبصار دارای ۵۵۱۱ حدیث می‌باشد.

کتاب اربعه، مهم‌ترین کتب حدیثی شیعه است، اما مشهور میان امامیه آن است که این کتب نیز مثل دیگر کتاب‌های حدیثی نیاز به بررسی سندی و متنی دارد و به‌طور مطلق تلقی به قبول نمی‌شود. بله، عده‌ای از علما (اخباریون)، معتقد به اعتبار تمامی احادیث کتب اربعه می‌باشند.

نکته مهم در کیفیت تدوین این چهار کتاب بدین شرح است: مرحوم کلینی تمامی سند حدیث را تا معصوم ذکر می‌کند مگر موارد اندک و این روش هر چند بر حجم کتاب می‌افزاید اما دارای مزایایی می‌باشد.

شیخ صدوق رحمه‌الله معمولا تنها به ذکر یک یا دو راوی بسنده می‌کند و در آخر کتاب تمامی سند را یک‌جا ذکر کرده که به مشیخه صدوق رحمه‌الله مشهور است.

شیخ طوسی رحمه‌الله در تهذیب، اول روش کافی را برگزیده، اما در ادامه منصرف

شده و روش صدوق‌رحمه‌الله را در پیش گرفته است و اسناد حذف شده را در مشیخه تهذیب ـ مثل استبصار ـ ذکر کرده است.

علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار از چهارصد کتاب شیعی و ۸۵ کتاب اهل سنت بهره جسته است.

برخی ویژگی‌های این کتاب عبارت است از: جامعیت؛ نظم و تبویت مناسب به همراه ذکر آیات؛ شرح آیات و روایات و توضیح آنها و ذکر آرای مختلف در مسائل گوناگون.

مرحوم شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه که حاوی احادیث فقهی اهل بیت‌ﷺ می‌باشد با ذکر ۳۵۸۴۳ حدیث، به صورت زیبایی بر اساس ابواب فقه دسته بندی کرده است.

مرحوم محدث نوری در مستدرک الوسائل به جمع‌آوری روایاتی پرداخته که در وسائل الشیعه ذکر نشده است.

جامع احادیث الشیعه با تأکید مرحوم آیةالله بروجردی توسط برخی شاگردان ایشان تدوین شده است.

برخی ویژگی‌های آن عبارت است از: ذکر آیات؛ عدم تقطیع جز در مواردی که مرتبط نباشد و جمع بندی روایات متعارض و.

کتاب وافی، تألیف مرحوم فیض کاشانی است که عمده روایات کتب اربعه را با حذف مکررات با نظم جدیدی تدوین کرده و به شرح و توضیح آن پرداخته است.

اهل سنت تا یکصد سال از نوشتن و بلکه نقل حدیث منع می‌کردند اما چون این مسئله دارای مفاسد جدی بود، هرگز مورد قبول مسلمین قرار نگرفت و علمای اسلام به تدوین احادیث نبوی پرداختند؛ هر چند آن اقدام خلفا خسارتی

جبران‌ناپذیر متوجه مکتب اسلام کرد؛ از جمله پناه بردن به اصـولی مثـل «عدالـة الصحابة» «قیاس» و مانند آن.

بعید نیست که این روش غیر عقلایی دسیسه‌ای برای باز شدن زمینه پـذیرش اجتهاد در مقابل نص باشد تا به ایـن ترتیـب اغـراض خـود را از جملـه غـصب خلافت و منزوی کردن اهل بیت علیهم‌السلام عمل سازند.

به هر حال این روش ناصحیح زمینه‌ساز جعل احادیث فراوانی در همان قـرن اول گشت.



پرسش

۱. شرح حال شیخ طوسی رحمه‌الله را به طور مختصر بیان نمایید؟
۲. آیا احادیث تهذیبین نیاز به بررسی دارد؟
۳. نظر علمای شیعه در مورد اعتبار کتب اربعه چیست؟
۴. روش شیخ صدوق رحمه‌الله در ذکر اسناد من لایحضر چیست؟
۵. امتیاز و مشکلات روش صدوق رحمه‌الله چیست؟
۶. روش کلینی رحمه‌الله در ذکر اسناد کافی چیست و چه مزایاتی دارد؟
۷. جوامع حدیثی یعنی چه؟
۸. ویژگی‌های کتاب بحار الانوار چیست؟
۹. امتیاز کتاب وسائل الشیعه، چیست؟
۱۰. مستدرک الوسائل نوشته کیست و امتیاز آن نسبت به وسائل الشیعه چیست؟
۱۱. امتیاز جامع احادیث الشیعه با وسائل و مستدرک الوسائل چیست؟
۱۲. کدام جمله سرآغاز کم توجهی به احادیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله گردید؟
۱۳. روش شیخین در تدوین احادیث نبوی چگونه بود؟
۱۴. دلیل عقلی و شرعی رحجان تدوین احادیث نبوی چیست؟
۱۵. چرا امثال خلیفه دوم مانع تدوین و نشر احادیث نبوی شدند؟
۱۶. آثار شوم منع تدوین حدیث چیست؟

منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی.

۲. اصول علم الرجال، شیخ مسلم داودی (معاصر).

۳. البدایه فی شرح الرعایه، زین الدین بن علی العاملی، م ۹۶۵.

۴. بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی.

۵. تدریب الرادی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی.

۶. تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله المامقانی.

۷. مقدمه معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی.

۸. المدخل الی علم الرجال، سید محمد حسین قزوینی.

درس دوازدهم

کتب معتبر اهل سنت (۱)

۱. الموطّأ

این کتاب تألیف مالک بن انس است. وی سال‌های بین ۹۰ تا ۹۶ هجری متولد شد و در سال ۱۷۹ هجری فوت کرد.

مالک از اساتیدی چون ربیعة الرأی، ابن شهاب زُهری، زید بن اسلم و یحیی بن سعید بهره جست و مدتی نیز محضر امام صادق علیه‌السلام را درک کرد.

او یکی از ائمه چهارگانه فقه اهل سنت است و با همه امتیازاتی که برای وی ذکر شده، مورد طعن عده‌ای از علمای زمان خویش چون لیث، یحیی بن معین، سفیان ثوری، ابن ذؤیب، عبدالرحمن بن زید، ابن ابی یحیی، واقدی، ابن ابی الزناد و ابن المبارک قرار گرفته است.[۱]

وی تا سال ۱۴۶ هجری از نظر حکومت عباسی مبغوض و حتی در جریانی وی را تازیانه نیز زدند اما از آن به بَعد چنان مورد اعتماد حاکم سفاک عباسی، منصور دوانیقی قرار گرفت که توانست در مورد عمال وی تصمیم بگیرد. ازاین‌رو

---

۱. الامام الصادق علیه‌السلام، جزء دوم، ص۴۹۷ و ۴۹۸، از مجلد اول.

مورد احترام عمال بنی عباس قرار داشت. منصور به او گفت: به بغداد بیا که هیچ‌کس را بر تو مقدم نمی‌دارم. وی مأمورانی را به همراه داشت و با اشاره او مردم را اخراج یا ضرب و شتم می‌کردند.[۱]

این شرایط درست در همان زمانی بود که حضرت صادق‌علیه‌السلام و شیعیانش در اوج نفرت منصور عباسی بودند و جاسوس‌های منصور در مدینه مترصد دستگیری آنان بود، خانه امام صادق‌علیه‌السلام به شدت زیرنظر قرار داشت، به گونه‌ای که رفت و آمد به آن آسان نبود و حتی منصور بعد از رحلت امام صادق‌علیه‌السلام در سال ۱۴۸ هجری به حاکم مدینه دستور داد تا هر که وصی جعفر بن محمد است را دستگیر کند و گردن بزند.[۲]

امام کاظم‌علیه‌السلام به هشام که در مورد بازگو کردن جانشین حضرت پرسیده بود، فرمود: به افراد مورد اعتماد خبر بده و به آنان بر کتمان آن تأکید کن وگرنه ذبح است.[۳]

به هر حال مالک، کتاب مُوَطَّأ را به دستور منصور عباسی که گفته‌اند به حدیث و تدریس علاقه داشت! تدوین کرده است.[۴]

او ابتدا ده هزار حدیث را از میان یک‌صد هزار حدیث انتخاب کرد و سپس آن را بر کتاب و سنت عرضه نمود تا این‌که شماره آن به پانصد حدیث (مسند) تقلیل یافت.[۵]

برخی گفته‌اند: مجموع آن‌چه در موطّأ آمده ۱۷۲۰ حدیث است که شامل

---

۱. همان، ص۵۰۷.
۲. بحار الانوار، ج۴۷، ص۳؛ غیبة شیخ طوسی، ص۱۹۷ و کافی، ج۱، ص۳۱۰.
۳. الارشاد از شیخ مفیدرحمه‌الله و بحار الانوار، ج۴۷، ص۳۴۳.
۴. اضواء علی السنة المحمدیة، ص۳۱۳.
۵. همان، ص۲۹۶.

شش‌صد حدیث مسند، ۲۲۲ حدیث مرسل و ۶۱۳ موقوف یعنی سخن صحابه و ۲۸۵ قول تابعین می‌باشد.[۱]

شاید این اختلاف در مورد روایات موطّأ که از پانصد تا سه هزار نوشته شده است به جهت اختلاف نسخه‌های آن کتاب باشد که تا سی نسخه رسانده‌اند.[۲] ممکن است به این جهت باشد که گفته‌اند: مالک مکرراً در کتاب خویش تغییر می‌داده و احادیثی را به آن می‌افزوده است.[۳]

از مالک نقل شده است که گفته: من این کتاب را بر هفتاد نفر از فقهای مدینه عرضه کرده‌ام و چون همگی با آن موافق بودند، نام آن را موطّأ (مورد توافق بعد از دقت) نامیدم.[۴]

از شافعی حکایت شده که گفته است: صحیح‌ترین کتاب‌ها بعد از قرآن، موطأ است.[۵]

با این حال ابن معین می‌گوید: مالک اهل حدیث نیست، او صاحب فتوی است. لیث بن سعد نیز گفته: طبق شمارش من مالک در هفتاد مسئله با سنت رسول الله صلی الله علیه و آله مخالفت کرده است.[۶]

ابن عبدالبر می‌گوید: ابن ذویب در مورد مالک بن انس سخنی گفته است که مشتمل بر جفا و تندی است و من دوست ندارم آن را بگویم.[۷]

---

۱. همان، ص۲۹۷.

۲. همان.

۳. همان، ص۲۹۸.

۴. علوم حدیث، ص۱۳۸.

۵. الاضواء، ص۲۹۵.

۶. همان، ص۲۹۹.

۷. الامام الصادق علیه السلام، ج۲، ص۴۹۸.

۲. مسند احمد

تألیف ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل پیشوای حنبلی‌ها می‌باشد. وی از تبار مَرو در خراسان است.

احمد بن حنبل در سال ۱۶۴ هجری در بغداد متولد شد و در سال ۲۴۱ هجری در همان جا از دنیا رفت.[۱]

وی یکی از پیشوایان چهارگانه مذاهب اربعه اهل تسنن می‌باشد، که در زمان مأمون و معتصم عباسی به جهت امتناع از اعتراف به مخلوق بودن قرآن که مسئله حساس آن زمان بود، مورد اذیت و حتی تازیانه قرار گرفت و درست به همین جهت در زمان متوکل عباسی که سیاست تغییر کرد، مورد توجه حکومت شد و نزد متوکل محبوب گردید و آرای وی به سرعت انتشار یافت.

از جمله آرای وی که بسیار مطلوب هر حاکم خودخواهی است این بود که می‌گفت: باید از خلیفه اطاعت کرد؛ هر چند فاجر باشد یا به زور حاکم شود و هر که بر یکی از پیشوایان مسلمین که مورد قبول مردم است هر چند با زور، شورش کند، سبب تفرقه مسلمین شده و با آثار رسول الله‌ﷺ مخالفت کرده است و اگر در همین حال بمیرد بر مرگ جاهلیت مرده است.[۲]

معلوم است که این فتوا در زمانی که اطراف حکومتِ امثال متوکل عباسی، دستخوش شورش‌های فراوان است چقدر مفید می‌باشد.

از احمد بن حنبل نقل شده است که گفته: من احادیث این کتاب را از میان ۷۵۰۰۰۰ حدیث اختیار کردم، هر گاه مسلمانان در حدیثی از پیامبرﷺ اختلاف

---

۱. سیر اعلام النبلاء، ج۱۱، ص۱۸۰.

۲. مناقب احمد از ابن جوزی، ص۷۵.

کردند به این کتاب مراجعه کنند، اگر در آن نبود حجت نیست!![1]

شمار روایات مسند آن حدود ۲۷۵۱۹ و به نقلی ۲۷۷۱۸ حدیث می‌باشد.

با این حال کتاب مسند احمد در زمان خودش تکمیل و تنقیح نشد و مقداری از آن توسط پسرش عبدالله و شاگردش قطیعی به آن افزوده شده است[2] که از اعتبار کتاب می‌کاهد.

از آن‌جا که احمد تصریح می‌کند که در باب فضایل بر عکس احکام، تسامح می‌کند و سخت‌گیری ندارد،[3] بخشی از روایات وی مورد انتقاد قرار گرفته است و عده‌ای همچون زین الدین عراقی بر وجود روایات ضعیف و تا حدودی مجعول در سند، تأکید کرده‌اند.[4]

برخی دیگر آن را مثل سایر مسانید دانسته‌اند که ـ بدون بررسی ـ قابل اعتماد نیست[5] بلکه بعضی گفته‌اند: اکثر احادیث مسند احمد قابل احتجاج نیست.[6]

خلاصه درس دوازدهم

یکی از کتاب‌های معتبر اهل سنت، الموطّأ مالک بن انس می‌باشد که از ائمه چهارگانه اهل سنت است. وی مورد طعن عده‌ای از بزرگان اهل سنت قرار گرفته است. او هر چند در ابتدا مبغوض حکومت عباسی بود اما در ادامه به شدت مورد اعتماد آنان قرار گرفت و کتاب موطّأ را به دستور منصور عباسی نگاشت.

---

۱. اضواء علی السنة المحمدیة، ص۳۱۹.

۲. منهاج السنة، ج ، ص۱۰۶؛ ر.ک: الاضواء، ص۳۲۶ و ۳۲۸.

۳. اضواء، ص۳۴۴.

۴. تدریب الراوی، ج۱، ص ۱۷۱.

۵. اضواء، ص۳۴۷.

۶. در این مورد و سخن دیگران ر.ک: الاضواء، ص۳۲۸، چاپ پنجم و صفحات قبل و بعد از آن.

برخی مثل شافعی، کتاب موطّأ را صحیح‌ترین کتاب بعد از قرآن دانسته‌اند.

کتاب مهم دیگر اهل سنت، مسند احمد تألیف احمد بن محمد بن حنبل است. وی در زمان مأمون و معتصم عباسی مبغوض حکومت عباسی شد، اما در زمان متوکل عباسی که سیاسیت تغییر کرد به شدت مورد توجه حکومت قرار گرفت و آرای وی منتشر گردید.

از احمد بن حنبل نقل شده است که هرگاه مسلمانان در حدیثی اختلاف کردند به این کتاب مراجعه کنند اگر در آن نبود حجت نیست.!!



پرسش

۱. الموطأ تألیف کیست و مشتمل بر چند حدیث است؟

۲. برخی از اساتید مهم مالک را ذکر کنید؟

۳. چرا مالک، نام کتاب خود را الموطّأ نهاد؟

۴. علت مبغوضیت احمد حنبل نزد مأمون و محبوبیت او نزد متوکل چه بود؟

۵. فتوای مورد علاقه حکام جور که از جانب احمد حنبل صادر شده چیست؟



منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. اصول علم الرجال، شیخ مسلم داودی (معاصر).

۲. البدایه فی شرح الرعایه، زین الدین بن علی العاملی.

۳. بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی.

۴. تدریب الرادی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی.

۵. تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله المامقانی.

۶. فتح المنّان، محمد عبدالرحمن المرعشی.

۷. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی.

۸. مقدمه معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی.

درس سیزدهم

کتب معتبر اهل سنت (۲)

۳. صحیح بخاری

این کتاب تألیف ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری است. وی در سال ۱۹۶ هجری در بخارا متولد شد و با استفاده از ثروت انبوه پدر، به شهرهای مشهوری چون خراسان، عراق، حجاز و شام سفر کرد و از مشایخ بزرگی چون ابوزرعه رازی، احمد بن حنبل، یحیی بن معین و اسحاق بن راهویه بهره جست.[۱]

علمای اهل سنت از علم و حفظ و وثاقت او فراوان سخن گفته‌اند. با این حال وی در سال ۲۵۰ هجری که به نیشابور آمد، روزی از وی در مورد لفظ قرآن پرسیده شد، در جواب گفت: افعال ما مخلوق است و الفاظ ما جزء افعال ماست. با این سخن، اختلاف درگرفت و محمد بن یحیی ذهلی ـ که خود از بزرگان و مشایخ مسلم است ـ مردم را علیه بخاری تحریک کرد و گفت: هر که این عقیده داشته باشد بدعت‌گذار است و نباید با وی معاشرت کرد، و هر که بعد از این نزد بخاری رود او را متهم کنید. به همین سبب مردم از اطراف بخاری

---

۱. سیر اعلام النبلاء، ج۱۲، ص۳۹۴ ـ ۳۹۶؛ ر.ک: علوم حدیث، ص۱۴۲.

پراکنده شدند جز مسلم بن حجاج ـ صاحب صحیح ـ و احمد بن سلمد. ازاین‌رو ذهلی گفت: هر که قائل به لفظ باشد در مجلس ما حاضر نشود. در این هنگام مسلم عبا را به سر کشید و مقابل چشم همگان از آن‌جا خارج شد و هر چه از او یادداشت کرده بود نزد وی برگرداند و آن‌گاه از نیشابور گریخت.[۱]

ابن حجر عسقلانی در مقدمه فتح الباری از ذهلی نقل کرده که بعد از جریان مذکور، گفت: هر که به خلق قرآن معتقد باشد کافر است.[۲] علاوه بر ذهلی، ابوزرعه[۳] و ابو حاتم نیز بخاری را به دلیل این عقیده ترک کردند.[۴]

ابن حجر در تهذیب التهذیب گفته است: علمای خراسان بر بخاری اعتراض کردند و او از ایشان فرار کرد تا آن‌که در پنهانی از دنیا رفت.[۵]

سبب تألیف صحیح بخاری

ابن حجر می‌گوید: آن‌چه سبب تحریک بخاری برای جمع حدیث صحیح شد، کلامی بود که از استادش اسحاق بن ابراهیم معروف به ابن راهویه شنید. او می‌گوید: ما نزد اسحاق بن راهویه بودیم که گفت: ای کاش کتاب مختصری در مورد سنت صحیح الهی جمع‌آوری می‌کردید. این سخن در دلم جای گرفت و شروع کردم به جمع جامع صحیح و آن را از میان ششصد هزار حدیث انتخاب کردم.[۶]

با این حال در تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی (ج۷، ص۴۷) ترجمه

---

۱. هدی الساری، ج۲، ص۲۰۳؛ ر.ک: الاضواء، ص۳۰۶.
۲. ر.ک: کشف حقیقت، ص۲۳۳.
۳. عبیدالله بن عبدالکریم بن یزید ابو زرعة الرازی احد الائمه الحافظ... (تهذیب التهذیب).
۴. همان، ص۲۴۶، از ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه علی بن عبدالله بن جعفر بن الحسن.
۵. همان، ص۲۳۲.
۶. مقدمه فتح الباری: ص۴؛ ر.ک: اضواء علی السنة المحمدیة ص۳۰۰.

محمد بن اسماعیل بخاری به طور خلاصه و در کشف الظنـون (ج ۱، ص ۵۵۵)، جریانی از چگونگی تدوین صحیح و سرقت آن با فریب خانواده علی بن مـدینی و استنساخ بدون اجازه کتاب وی و تألیف صحیح و تاریخ به وسیله او ذکر شـده که بسیار شگفت‌آور است.[1]

---

۱. در کشف الظنون آورده است: سبب تألیف کتاب صحیح توسط بخاری آن بود که علـی بـن مدینی ـ استاد بخاری ـ کتابی به نام العلل نوشته بود که در حفظ آن بسیار تلاش می‌کرد تـا به دست کسی نیفتد و به هیچ‌کس نمی‌داد و بازگو نمی‌کرد، زیرا برایش خیلی عزیز بود، تـا آن‌که وی مدتی به جهت کاری بیرون رفت، بخاری از فرصت استفاده کرد، و یک‌صد دینـار به فرزند وی داد تا سه روز کتاب را در اختیار داشته باشد، وی فریب خورد و بعد از گرفتن پیمان که از آن مدت تأخیر نکند کتاب را به او داد. بخاری یک‌صد نفر کاتب را مأمور کـرد تا در یک شبانه روز، هر کدام جزئی را نسخه‌برداری کردنـد و سـپس کتـاب را پـس داد و گفت: من به مقداری از آن نگاه کردم.

وقتی علی بن مدینی آمد، از جریان آگاه نشد، و بخاری ماه‌ها مشغول کتاب شد و آن را حفـظ نمود. وی که ملازم ابن مدینی بود مدتی غیبـت کـرد، سـپس در درس وی حاضـر شـد، از بخاری پرسید: چرا نبودی؟ گفت: کاری پیش آمد.

سپس ابن مدینی حدیثی خواند و مسئله را مطرح کرد و بخاری همان‌گونـه کـه در کتـاب ابـن مدینی بود پاسخ داد، وی تعجب کرد و پرسید: از کجا دانستی؟ بخـاری گفـت: ایـن سـخن منصوص است. ابن مدینی گفت: به خدا سوگند در این زمان کسی را نمی‌شناسم که جز من این علم را بداند.

چون جریان تکرار گشت، متوجه جریان شد و فهمید که بخاری با پـول، خـانواده او را فریـب داده است. ازاین‌رو چنان غمگین شد که در اثر ناراحتی در اندک مدتی جان سپرد، و بخاری با آن کتاب، خود را از ابن مدینی بی‌نیاز دید، به خراسان رفت و بـه وسـیله کتـاب مـذکور دانشمند شد و کتاب صحیح و تاریخ را نوشت و کارش بالا گرفت و نامش منتشر شـد. (ر. ک: کشف حقیقت، ص۲۲۹ و تهذیب التهذیب، ج۷، ص۴۷ به طور خلاصه).

البته ابن حجر در تهذیب التهذیب، ج۷، ص۴۷ در ترجمه بخاری تـلاش کـرده اسـت تـا ایـن شبهه سخت را از او پاسخ دهد.

اعتبار صحیح بخاری نزد عامّه

اهل سنت نسبت به صحیح بخاری حساسیت خاص و اعتقاد ویژه‌ای دارند.

کرمانی، شارح صحیح بخاری می‌گوید: امت مکرم و معظم و بلندپایه [اسلام] اتفاق دارند بر این‌که راویان صحیح بخاری همگی عادل، مورد اعتماد، نیکوکار و ابرار هستند.[۱]

امام الحرمین می‌گوید: اگر کسی قسم به طلاق زن خود بخورد که تمام احادیث صحیحین گفتار رسول خدا ﷺ و مطابق واقع است سوگندش صحیح است و کفاره‌ای بر عهده وی نمی‌آید، زیرا همه امت اسلامی بر صحت این دو مدرک بزرگ اتفاق دارند.[۲]

فاضل نووی نیز می‌گوید: علما در این مطلب هم‌عقیده‌اند که صحیح‌ترین کتاب‌ها پس از کتاب خدا همان صحیحین است و همه امت اسلامی آن دو کتاب را قبول و صحت آن را تأیید کرده‌اند.[۳]

عده‌ای از علما چنان در مسئله راه افراط پیمودند که برخی مسلمانان را به جرم اشکال در برخی احادیث صحیح بخاری تکفیر کرده‌اند، همانند دکتر محمد توفیق صدقی که در حدیث ذباب، اشکال کرد و شیوخ الازهر او را تکفیر کردند.[۴]

---

۱. محمد بن یوسف کرمانی، مقدمه ارشاد الساری (شرح صحیح بخاری)، ص۷؛ ر.ک: رجال صحیحین، ج۱، ص۱۲۹.

۲. مقدمه شرح نووی، ص۱۹؛ ر.ک: رجال صحیحین، ص۱۳۰.

۳. مقدمه شرح فاضل نووی، ص۱۳.

۴. اضواء علی السنة المحمدیة، ص۳۰۵.

بله، سید رشید رضا از اهل سنت به سختی بر این‌گونه برخورد اعتراض کرده، می‌گوید: خداوند هیچ مسلمانی را مکلف نکرده که صحیح بخاری بخواند و به همه آن ایمان آورد هر چند نزد او صحیح نباشد یا معتقد باشد با اصول اسلام منافات دارد (همان، ص۳۰۵، از مجله المنار، ۲۹).

ذهبی در کتاب خویش آورده است: «مَن نَظَرَ في كتاب البخاری تزندق».[۱]

خود بخاری معتقد بوده است که تمامی احادیث کتابش صحیح است و گفته: من در این کتاب جز حدیث صحیح نیاوردم و آن‌چه از حدیث صحیح رها کردم بیشتر است.[۲]

از او نقل شده است که می‌گفت: من یک‌صد هزار حدیث صحیح و دویست هزار حدیث غیر صحیح را در حفظ دارم.[۳]

ولی ایشان با آن‌که صد هزار حدیث را حفظ داشته است، اما حدود ۷۲۷۵ حدیث

---

۱. شذرات الذهب، ج۷، ص۴۰؛ ر.ک: الامام الصادق، ج۱، ص۸۰.

جالب‌تر از همه آن‌که قاسمی می‌گوید: صحیح بخاری عِدل قرآن است و اگر در ایام طاعون در اتاقی خوانده شود اهل آن از طاعون مصون می‌مانند و هر که با هر نیتی آن را ختم کند به هدفش می‌رسد، در هیچ سختی خوانده نشد مگر آن‌که گشایش حاصل شد و هیچ‌کس آن را با خود نداشته که غرق شود! (قواعد التحدیث، ص۲۵۰).

از ظرایف آن‌که جمیل صدقی زهاوی که عضو مجلس اعیان در استانبول (پایتخت دولت عثمانی) بود، وقتی شنید که در مجلس برای نیروی دریایی بودجه تأمین می‌کردند و مقداری نیز جهت خواندن کتاب بخاری برای دفع دشمن تعیین کردند، گفت: ای سروران! کشتی‌های بخار، با بخار حرکت می‌کنند نه با بخاری!! و به شدت مورد اعتراض مخالفان قرار گرفت (مجلة العرفان اللبنانیة، ش۴۲ ص۱۰۳۵ / ۱۳۷۴ هـ و **مجلة الرسالة المصریة**: سال پنجم: ص۴۰۳؛ ر.ک: تحیة البخاری، مقدمه کتاب: ص۱۹ و الامام الصادق، ج۱، ص۷۱).

شیخ عبدالمعطی تونسی گفته است: من حضرت رسول صلی الله علیه و آله را داخل حرم مطهر دیدم و عرض کردم: یا رسول الله آیا تمام احادیث بخاری که در صحیحش از شما نقل نموده صحیح است؟ فرمود: آری همگی صحیح است. پرسیدم: آیا همه را از شما نقل کنم؟ فرمود: آری همه را از زبان من نقل کن (الدرّ الثمین في مبشرات النبی الامین، القول الصراح واستقصاء الافهام نقل از رساله شیخ احمد نخلی، مفتی حنفیه؛ ر.ک: رجال صحیحین، ج۱، ص۱۳۰).

۲. هدی الساری، ص۴، مقدمه فتح الباری؛ ر.ک: اضواء علی السنة المحمدیه، ص۲۹۹.

۳. هدی الساری، ج۲، ص۲۰۱، اضواء، همان.

در صحیح ذکر کرده است که با حذف مکررات آن چهار هزار حدیث می‌شود.

ابن حجر مجموع احادیث متصل وغیر تکراری آن را ۲۶۰۲ حدیث همراه با متون مرفوعه ۲۷۶۱ حدیث می‌داند.[1]

از ایشان نقل شده است که من پیش از نوشتن هر حدیث در کتاب صحیح، غسل می‌کردم و دو رکعت نماز می‌خواندم و استخاره (طلب خیر از خداوند) می‌نمودم تا صحت آن برایم ثابت شود، سپس آن را در کتاب می‌نوشتم.[2]

همچنین نقل شده است که من احادیث صحیح را از میان شش‌صد هزار حدیث، به آن سبک مذکور انتخاب نموده و آن را میان خود و پروردگارم حجت قاطع قرار دادم.[3]

صحیح بخاری در بوته نقد

این صحیح نسبت به بسیاری از دیگر کتاب‌ها دارای مزایای ویژه‌ای است؛ از جمله این‌که وی ملتزم بوده است حدیثی را ثبت کند که تمامی راویان آن تا صحابه، مورد اعتماد و ضابط و عادل باشند.[4]

از نظر قدمت نیز بعد از دو کتاب الموطأ و مسند احمد، مهم‌ترین کتاب

---

۱. مقدمه فتح الباری؛ ر.ک: الاضواء، ص۳۰۷.

۲. ابن حجر، مقدمه فتح الباری، ص۷ و مقدمه ارشاد الساری احمد بن محمد قسطلانی م ۹۲۳؛ ر.ک: رجال الصحیحین، ص۱۳۴.

۳. مقدمه فتح الباری، ص۷؛ ر.ک: رجال صحیحین، ص۱۳۴.
البته اگر بخاری این سه عمل را برای هر حدیث از آن شش‌صد هزار حدیث انجام داده باشد، فرصت سرسام‌آوری را باید به این کار اشتغال داده باشد مگر آن‌که مقصود وی انجام آن سه عمل بعد از گزینش آن چهار هزار حدیث، و جهت ثبت در کتاب و برای تیمن و تبرک باشد.

۴. مقدمه فتح الباری، ص۵؛ ر.ک: علوم حدیث، ص۱۴۳.

حدیثی می‌باشد که به جهت جامعیت و اتقان، بر آن دو نیز مقدم است.

در عین حال، علمای اهل سنت، انتقادهایی به این کتاب داشته‌اند. البته انتقادهای سازنده، موجب رشد و پیشرفت است. در یک جامعه پویای علمی، هرگز نباید اسیر مدایح و تمجیدها شد و از تحلیل و بررسی غافل گشت. چه بسیار از تجلیل‌ها که نزد افراد ضعیف، مانع از تحلیل و تحقیق می‌گردد و رشد علمی فرد و جامعه را متوقف می‌سازد.

نقاط ضعف در صحیح بخاری

۱. رجال ضعیف

بخاری که خود از رجالیین ممتاز اهل سنت و صاحب کتاب التاریخ می‌باشد، از افرادی روایت کرده است که مورد انتقاد علما قرار گرفته‌اند.

ابن حجر می‌گوید: حفاظ و محدثان در مورد هشتاد نفر از رجال صحیح بخاری سخن گفته و آنها را تضعیف کرده‌اند.[۱]

همو در مقدمه فتح الباری (ج ۲) حدود چهارصد نفر از رجال صحیح را نام می‌برد که مورد طعن قرار گرفته‌اند و سپس در صدد جواب آن بر آمده است.[۲]

در صحیح بخاری فراوان از خوارج، قدریه، نواصب و مرجئه روایت نقل شده است؛ مثل عکرمة مولی ابن عباس که از دروغ‌گویان معروف است؛ اسماعیل بن اوس که ابن معین و نسائی او را تضعیف کرده‌اند؛ عروة بن زبیر از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام؛ حریز بن عثمان که در ناصبی بودن مشهور است؛ ابو برده پسر

---

۱. مقدمه فتح الباری، ج ۲، ص ۸۱؛ ر.ک: اضواء علی السنة المحمدیه، ص ۳۰۲.

۲. ص ۱۱۳ ـ ۱۷۶؛ ر.ک: اضواء، ص ۳۰۲.

ابو موسی اشعری ناصبی ملعونی که دست ابو عادیه (قاتل عمار) را بوسید؛ حصین بن نمیر ضعیف و ناصبی؛ عمران بن حطان سدوسی؛ عبدالله بن عمرو بن عاص و عبدالله بن زبیر.

زین الدین عراقی می‌گوید: نسائی عده‌ای از افرادی که بخاری و مسلم یا یکی از آنها از او حدیث نقل کرده را تضعیف کرده است.[۱]

بدر العینی هم می‌گوید: در صحیح (بخاری) عده‌ای هستند که برخی از متقدمین آنها را جَرح کرده‌اند. ابن صلاح نزدیک به همین مضمون را در مورد صحیحین دارد. احمد محمد شاکر (شارح الفیه سیوطی) می‌گوید: در صحیحین احادیث فراوانی از برخی مدلّسین (فریب‌کاران) نقل شده است.[۲]

۲. اعتماد بیش از حد بر حافظه

از جمله اموری که بر بخاری انتقاد شده، اعتماد بیش از حد وی بر حافظه است.

خطیب بغدادی نقل می‌کند که بخاری می‌گفت: چه بسیار حدیثی که در بصره شنیدم و در شام نوشتم، و چه بسیار حدیث که در شام شنیدم و در مصر نوشتم! پرسیدند: آیا به‌طور کامل؟ ساکت شد و پاسخ نداد.[۳]

محمد بن ازهر می‌گوید: در درس سلیمان بن حرب بودم؛ بخاری نیز با ما بود؛ می‌شنید ولی نمی‌نوشت! یکی از دیگری پرسید: چرا او نمی‌نویسد؟ جواب داد: می‌رود بُخاری و از حفظ می‌نویسد.[۴]

---

۱. الاضواء، ص۳۱۰.
۲. همان، ص۳۱۰ و ۳۱۱.
۳. مقدمه فتح الباری، ص۴؛ هدی الساری، ج۲، ص۲۰۱؛ ر.ک: الاضواء، ص۳۰۰.
۴. هدی الساری، ج۲، ص۱۹۴؛ الاضواء، ص۳۰۰.

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: از نوادر آن‌که یک حدیث را تماماً با یک سند و دو لفظ آورده است.[۱]

۳. انحراف از اهل بیت علیهم السلام

قراین متعددی حکایت از انحراف بخاری از اهل بیت علیهم السلام می‌کند که نه تنها شخصیت وی بلکه در کتاب وی نیز اثر منفی می‌گذارد. در ذیل به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

الف) عدم ذکر حدیث غدیر

حدیثی که ریشه قرآنی دارد و انبوه کتاب‌های تاریخی، حدیثی، تفسیر، کلام، لغت و شعر متضمن آن است و برخی در مورد اسناد آن چند جلد کتاب نوشته‌اند و بیش از یک‌صد نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند، اما بخاری از ذکر آن در صحیح خودداری کرده است.

حافظ ابوالعلای عطار می‌گوید: من این حدیث را با ۲۵۰ سند روایت می‌کنم.[۲]

ذهبی، آن عالم متعصب اهل سنت می‌گوید: حدیث [غدیر] را دیدم و از

---

۱. فتح الباری، ج ۱، ص۱۸۶؛ الاضواء، ص۳۰۰.

شاید به همین جهت باشد که ابن حجر در مورد حدیث یوم الاحزاب که بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: هیچ‌کس نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریضه، می‌گوید: همه نسخه‌های بخاری «عصر» دارد و همه نسخه‌های مسلم «ظهر» دارد با آن‌که هر دو آن را از یک شیخ و با یک سند که از اول تا آخر آن یکی است، نقل کرده‌اند. سپس می‌گوید: فهمیده می‌شود که عبدالله بن محمد که شیخ آن دو است با دو لفظ حکایت کرده یا آن‌که بخاری آن را از حفظ نوشته و مراعات لفظ را نکرده همچنان‌که روش شناخته شده اوست که این کار را جایز می‌داند، بر خلاف مسلم که بر لفظ محافظت دارد (ر. ک: الاضواء، ص۳۱۳).

۲. القول الفصل، ج ۱، ص۴۴۵؛ ر.ک: الغدیر، ج ۱، ص۱۵۸.

کثرت اسناد آن وحشت کردم: «وقفتُ علیه فاندهشتُ لکثرة طُرُقه».[1]

لذا ضیای الدین مقبلی می‌گوید: اگر این حدیث معلوم نباشد، در دین هیچ معلومی نیست.[2]

علامه امینی رحمه الله این حدیث را از سی نفر از متقدمین بر بخاری و مسلم آورده است.[3]

ب) عدم ذکر احادیث مربوط به حضرت مهدی علیه السلام

این احادیث در انبوهی از کتب اهل سنت آمده است و به جهت، برخی آن را دستاویز تردید در احادیث مربوط به حضرت مهدی علیه السلام قرار داده و گفته‌اند: بخاری و مسلم، این احادیث را در صحیح خود ذکر نکرده‌اند.[4] ابن خلدون نیز در این احادیث تردید کرده است،[5] با آن‌که احادیث مربوط به حضرت مهدی «عج» میان مسلمین متواتر است و سید احمد شیخ‌الاسلام، مفتی شافعیه به تواتر آن اعتراف کرده است.[6]

ج) عدم ذکر حدیث کسا

این حدیث در مورد آیه تطهیر می‌باشد و به صورت متواتر و قطعی در کتاب‌های اهل سنت از صحیح مسلم گرفته تا دیگر کتاب‌ها آمده است. علامه شرف الدین می‌گوید: اهل قبله از همه مذاهب اسلامی اتفاق دارند که آیه در مورد خمسه طیبه نازل شده است.[7]

---

۱. ر.ک: الغدیر، ج۱، ص۳۰۷.

۲. ر.ک: همان.

۳. الغدیر، ج۱، ص۳۲۰.

۴. ر.ک: دادگستر جهان، ص۳۰.

۵. مقدمه ابن خلدون، ص۳۱۱؛ ر.ک: دادگستر جهان، ص۳۱.

۶. الفتوحات الاسلامیه، ج۲، ص۲۵۰؛ ر.ک: دادگستر جهان، ص۳۲.

۷. الفصول المهمة، ص۳۰۴؛ الامام الصادق، ج۱، ص۸۴ که بسیاری از منابع را ذکر کرده‌اند.

د) عدم ذکر حدیث ثقلین

پیامبرﷺ فرمود: میان شما دو امر سنگین، کتاب خدا و اهل بیت خود را باقی می‌گذارم... . این حدیث میان محدثان شیعه و اهل سنت، مثل مسلم و ده‌ها نفر دیگر قطعی است و آن را روایت کرده‌اند. ولی بخاری آن را در صحیح خود نیاورده است. شاید همین مسئله یکی از علل تمجید و تقدم این کتاب بوده است.

ه) شبهه تدلیس در احادیث مربوط به اهل بیت

قبلا در بحث ائمه رجال اهل سنت، در احوال بخاری جملاتی را در مورد تدلیس وی در احادیث آوردیم، اما در مورد احادیث اهل بیت، ابوالخطاب عمر بن حسن بن علی معروف به ابن دحیه که در وفیات الاعیان و بغیة الوُعاة او را بسیار تجلیل کرده‌اند، در کتاب شرح اسمأ النبیﷺ حدیثی را از بخاری در مورد رفتن امیرالمؤمنین به یمن قبل از حجة الوداع نقل می‌کند.

سپس می‌گوید: این حدیث را بخاری ناقص آورده است: «وهی عادته في إیراد الأحادیث التی من هذا القبیل وما ذاک إلاّ لسوء رأیه في التنکب عن هذا السبیل؛ این مسئله، عادت بخاری است در بیان احادیثی که از این‌گونه است و این کار علتی ندارد جز نظر سوء او در انحراف از این راه».

همو حدیث دیگری را از صحیح مسلم ذکر می‌کند، سپس می‌گوید: ما حدیث مسلم را اول ذکر کردیم، زیرا او حدیث را به‌طور کامل آورده است، اما بخاری آن را ناقص آورده و از آن ساقط کرده است همچنان‌که عادت اوست: «هو ممّا عیب علیه في تصنیفه علی ما جری ولا سیّما إسقاطه لذکر علی (رضی الله عنه)؛ این مسئله از جمله اموری است که بر بخاری در کتابش

اشکال گرفته شده به ویژه که یاد علی علیه‌السلام را ساقط کرده است».[1]

همچنان‌که وقتی حدیث بریده که نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از حضرت علی علیه‌السلام بدگویی کرد و حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله با خشم به او فرمود: از علی چه می‌خواهید؟ (سه بار) علی از من است و من از اویم، «**وهو ولي كلّ مؤمن بعدي**»، که با همین تعبیر اخیر در مسند احمد (ج۴، ص۴۲۸) و سنن ترمذی (ج۵، ص۶۳۲) و خصائص نسائی (ص ۷۵) آمده است، که بخاری در صحیح خود چنین آورده است: علی را دشمن مدار، زیرا او در خُمس بیش از این حق دارد!![2]

و) عدم نقل روایات از اهل بیت علیهم‌السلام

بخاری با آن‌که از افراد فاسق، منحرف، خارجی و ناصبی ـ همچون عمرو عاص، مروان، ابوسفیان، معاویه، مغیرة بن شعبه، عبدالله بن زبیر، عمران بن حطان خارجی، مداح ابن ملجم، عروة بن زبیر و عکرمه ـ حدیث نقل کرده، از اهل بیت علیهم‌السلام یا حدیث ندارد و یا بسیار اندک است.

مثلا وی از ابوهریره که کمتر از دو سال همراه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده و احوال ناهنجار او معروف است ۴۴۶ حدیث، از عبدالله بن عمر که منحرف از امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده ۲۷۰ حدیث، از عایشه که کینه و حسادت و عملکردش در جَمل واضح است ۲۴۲ حدیث، و از ابو موسی اشعری که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام صریحاً فاصله گرفت و حضرت او را به شدت مذمت کرد ۵۷ حدیث، و از انس بن مالک که طرفدار مخالفان حضرت علی علیه‌السلام بود و با عدم اعتراف به حدیث غدیر دچار نفرین آن حضرت گردید و گرفتار پیسی شد ۲۰۰ حدیث نقل کرده است، اما از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که مدینه علم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و همراه

---

۱. ر.ک: کشف حقیقت، ص۲۳۶ و ۲۳۷.

۲. ج۵، ص۱۶۳؛ ر.ک: مقدمة القول الصراح، به قلم آیة الله سبحانی.

و براد ایشان از کودکی تا لحظه رحلت بوده است تنها ۲۹ حدیث، و از دیگر ائمه اطهار عليهم السلام از جمله امام باقر و امام صادق عليه السلام حتی یک حدیث نقل نکرده است! تا چه رسد به دیگر ائمه عليهم السلام مثل امام هادی و امام عسکری عليه السلام که بخاری معاصر این بزرگواران بوده است.[1]

ز) عدم اعتماد به امام صادق عليه السلام

ذهبی می‌نویسد: محمد بخاری ـ صاحب صحیح ـ از جعفر بن محمد حدیث نقل نکرده است. یحیی بن سعید القطان، استاد بخاری، به او گفته است: مجالد نزد من بهتر از جعفر بن محمد است و نیز گفته است: در نفس من از وی (امام صادق عليه السلام) چیزی است.[2]

آری بخاری، انحراف و تعصب بی‌جای خود را در این مورد به نمایش گذارده که به جهت سخن موهون یحیی بن سعید، از امام صادق عليه السلام صرف‌نظر کرده است؛ امامی که حتی ذهبی قبل از عبارت فوق می‌گوید: «**جعفر بن محمد بن علي بن الحسين الهاشمي ابو عبدالله، أحد الائمة الأعلام برٌ صادق كبير الشأن...**»[3] ولی ابن سعید قطان، مجالد بن سعید را بر حضرت ترجیح می‌دهد، با آن‌که یحیی بن سعید خودش مجالد را تضعیف می‌کرد و عبدالرحمن بن مهدی از او روایت

---

۱. ر.ک: الفصول المهمة، ص ۱۷۰ و ۱۷۱ و الاضواء، ص۳۱۱.

البته برخی تتبع‌های اخیر نشان از تعداد بسیار اندکی از روایات اهل بیت عليهم السلام در صحیح بخاری دارد. طبق این بررسی از امام علی عليه السلام ۴۳ روایت، از حضرت فاطمه عليها السلام چهار روایت، از امام حسین عليه السلام یک روایت، از امام سجاد عليه السلام سه روایت، و از امام باقر عليه السلام چهار روایت و از امام صادق و امام کاظم و حضرت رضا عليهم السلام اصلا روایت ندارد!! (علوم حدیث، شماره ۴۷، ص ۱۴۶، مقاله «روایات اهل البیت در منابع اهل سنّت»).

۲. میزان الاعتدال، ج۱، ص۴۱۴ و الکاشف، ج۱، ص۱۸۶.

۳. میزان الاعتدال، ج۱، ص۴۱۴، رقم ۱۵۱۹.

اخذ نمی‌کرد و احمد بن حنبل برای او ارزشی قائل نبود و ابن معین حدیث او را قابل احتجاج نمی‌دانست.[۱]

---

۱. تهذیب التهذیب، ترجمه مجالد بن سعید الکوفی؛ ر.ک: کشف حقیقت، ص۲۴۲.

شگفت‌آورتر کار ناهنجار ذهبی است که در کتاب المغنی که در موضوع ضعفا تدوین کرده است می‌گوید: «جعفر بن محمد بن علی، ثقة، لم یخرج له البخاری و قد وثقه ابن معین وابن عدی فأمّا القطان فقال: مجالد أحبّ إلی منه» (المغنی، ج۱، ص۱۳۴، رقم ۱۱۵۶) و می‌بینیم که هیچ جوابی به سخن قطان نمی‌دهد.

با این‌که وی در این کتاب از بزرگان مورد قبول و رؤسای مذاهب، اصلا یاد نمی‌کند نه از ابوحنیفه، نه از مالک، نه از شافعی، نه از احمد بن حنبل، نه از بخاری و نه مسلم و...

و با آن‌که هیچ‌کدام اینها در نظر اهل سنت بدون اشکال و نقد نیستند، تا چه رسد به صحابی پیامبرﷺ که نه تنها در المغنی بلکه در میزان الاعتدال نیز یاد نمی‌کند و تصریح می‌کند که جلالت صحابه و ائمه متبوعین، از مسلمات است.

حالا چگونه است که وی با وجود اعتراف به این‌که حضرت صادق‌علیه‌السلام «احد الائمه الاعلام صادق کبیر الشأن» است، نام حضرت را در المغنی که موضوع در ضعفا است آورده و آن جمله یحیی بن سعید را در مورد حضرت نقل می‌کند و هیچ پاسخی نیز نمی‌دهد، تو گویی جلالت و عظمت امام صادق‌علیه‌السلام نزد وی از امثال مغیره و عمرو بن عاص و معاویه و بسر بن ارطاة و سمرة بن جندب و مروان و... کمتر بوده است، که نام اینها را در ضعفا ذکر نمی‌کند.

نکته مهم دیگر آن‌که بخاری به مجرد شنیدن آن جمله از یحیی بن سعید در مورد امام صادق‌علیه‌السلام تأمل کرده است و هیچ توجهی به مدایح و تمجید و تعظیم بزرگان در مورد آن حضرت نکرده است، ولی با این حال از چهارصد نفری که به گفته ابن حجر در مقدمه فتح الباری، مورد طعن قرار گرفته‌اند روایت نقل کرده است! به نظر شما این امر حکایت از چه سرّی دارد؟ آیا امام صادق‌علیه‌السلام در نظر بخاری ضعیف‌تر از عمران بن حطان ملعون ناصبی خارجی و مداح ابن ملجم بوده است که در اشعارش می‌گوید: چه ضربتی بود از آن پرهیزکار که جز برای رضای خدا هدفی نداشت، من فکر می‌کنم که سنگین‌ترین میزان را نزد خداوند او خواهد داشت!!

با این وجود بخاری از وی حدیث دارد و به وی اعتماد نموده است، اما به امام الائمّة، حضرت صادق‌علیه‌السلام خیر!!

۴. ضعف محتوا

در صحیح بخاری احادیث فراوانی است که مورد نقد و اعتراض ناقدان حدیث از اهل سنت قرار گرفته است.

ابو ریّه می‌گوید: در صحیح بخاری و مسلم، بیش از دویست حدیث است که از غرایب شمرده شده است. حافظ ضیای مقدسی نیز در این مورد کتابی به نام غرائب الصحیحین تألیف نموده و بیش از دویست حدیث در آن ذکر کرده است؛[۱] احادیثی مثل حدیث عایشه در جادو شدن پیامبرﷺ؛[۲] حدیث ابوهریره در این‌که مردم روز قیامت خداوند را می‌بینند همان‌گونه که ماه شب چهارده را می‌بینند[۳] و یا حدیث ابوهریره در مورد تطهیر ملاعین و کسانی که مورد لعن پیامبرﷺ قرار گرفته‌اند. وی از ابوهریره نقل کرده است که پیامبرﷺ فرمود: خدایا من بشری هستم، (یعنی خطا می‌کنم العیاذ بالله) هر مسلمانی را که من آزردم و به وی دشنام دادم یا بر او لعن کردم یا تازیانه زدم، همین را برای او پاکی از گناه و رحمت و علوّ درجه و سبب تقرب در روز رستاخیز قرار بده.[۴]

این حدیث دستاویزی شد تا ابن کثیر امثال معاویه را نه تنها تطهیر بلکه نفرین پیامبرﷺ در حق او را وسیله رحمت دنیا و آخرت قرار دهند.

و یا حدیث ضحضاح و این‌که حضرت ابوطالب، عموی حضرت رسولﷺ،

---

۱. الاضواء، ص۳۱۳.

۲. صحیح بخاری، ج۳، جزء۱؛ کتاب الطب، باب ۴۷؛ ر.ک: اضواء: ص

۳. صحیح بخاری، ج۱، جزء۱، ص۴۵.

۴. همان، ج۳، جزء۸، ص۹۶؛ کتاب الدعوات، باب۳۳ و صحیح مسلم، ج۴، باب۲۵، من لعنه النبیﷺ؛ ر.ک: بررسی رجال صحیحین، ص۶۴.

در قشر رقیق فوقانی آتش جهنم است و آتش با آن‌که تا پاشنه‌های وی است از حرارت آن مغز سرش به جوش می‌آید... .[1]

همچنین حدیث زید بن عمرو با قبل از بعثت و این‌که پیامبرﷺ برای وی سفره‌ای انداخت و گوشتی در آن نهاد و زید گفت: من از آن‌چه شما برای بت‌ها ذبح می‌کنید نمی‌خورم، ما فقط از گوشتی می‌خوریم که نام خدا بر آن برده باشند.[2]

۴. صحیح مسلم

این کتاب تألیف ابوالحسین مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۰۴ ـ ۲۶۸ه) می‌باشد[3] معاصر با امام هادی و امام عسکری علیهما السلام است.

وی از اساتیدی چون یحیی بن یحیی، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه و محمد بن اسماعیل بخاری استفاده کرده است.[4]

مسلم با همه اعتبار و بزرگی‌ای که نزد اهل سنت دارد، از انتقادهای شدید هم سالم نمانده است.

ابوزرعه رازی که گفته‌اند هفت‌صد هزار حدیث از حفظ داشته است، وقتی کتاب مسلم را به وی نشان دادند، گفت: اینها گروهی هستند که می‌خواهند قبل از فرارسیدن زمان مقرر، پیشتاز شوند. ازاین‌رو چیزی درست کرده‌اند تا جلو بیفتند، کتاب جدیدی تألیف نموده‌اند تا برای خود ریاستی قبل از وقت، درست کنند![5]

گفته‌اند وقتی مسلم، کتاب صحیح را نوشت آن را بر ابو زرعه نشان داد. او

---

۱. صحیح بخاری، ج۳، جزء۵، ص۱۴۴؛ صحیح مسلم، ج۱، ص۱۹۴؛ ر.ک: رجال صحیحین، ص۹۱.

۲. صحیح بخاری، ج۶، ص۲۴۱، کتاب الذبائح.

۳. الاضواء، ص۳۰۸.

۴. تاریخ بغداد، ج۱۳، ص۱۷۱؛ ر.ک: علوم حدیث، ص۱۴۸.

۵. الاضواء، ص۳۰۹.

به سختی بر مسلم اعتراض کرد و گفت: نام این را صحیح نهاده‌ای؟ تو برای اهل بدعت و دیگران نردبانی درست کرده‌ای که وقتی مخالفی برای آنها حدیثی نقل کند، می‌گویند این حدیث در صحیح مسلم نیست.[۱]

ظاهراً اعتراض اخیر ابوزرعه به جهت آن است که گویا مسلم ادعا کرده بود هر چه در این کتاب نباشد صحیح نیست.[۲]

علاوه بر آن، عبدالله بن مسلم نیز وقتی مسلم نزد وی آمد، او را توبیخ کرد و همانند کلام ابو زرعه را به او گفت. مسلم نیز کلام خود را چنین توجیه کرد: من گفته‌ام کتاب من صحیح است و نگفتم هر چه در این کتاب نباشد ضعیف است.[۳]

قبلا اعتراض ذُهلی استاد مسلم به وی را نقل کردیم.

به هر حال صحیح مسلم با حذف مکررات دارای چهار هزار حدیث است که از میان سیصد هزار حدیث با شرایطی که پاره‌ای از آنها با شرایط بخاری متفاوت می‌باشد، نگاشته شده است.

صحیح مسلم در اعتبار

این کتاب نیز همانند صحیح بخاری از اهمیت فوق‌العاده‌ای نزد اهل سنت برخودار است و بسیاری از تعاریف اغراق‌آمیزی که در مورد صحیح بخاری شده بود، نسبت به صحیح مسلم نیز شده است.

---

۱. همان.

۲. شارح صحیح مسلم یعنی نووی به این سخن مسلم که گفته است: من در صحیح احادیثی را آورده‌ام که مورد اجماع است، اعتراض کرده، می‌گوید: این کلام مشکل است زیرا در صحیح، احادیث فراوانی است که در صحت آنها اختلاف است. ابن صلاح هم همین‌گونه گفته است (الاضواء، ص ۳۰۸).

۳. همان.

قبلا نیز کلام امام الحرمین و فاضل نووی را نقل کردیم که امت اسلام بر صحت این دو کتاب اتفاق دارند و اگر کسی قسم به طلاق همسر خود بخورد بر صحت تمام احادیث این دو کتاب، اشتباه نکرده است و این‌که این دو صحیح‌ترین کتاب‌ها بعد از کتاب خداست.[۱] فاضل نووی از مسلم نقل کرده است که هرگاه اهل حدیث، دویست سال حدیث بنویسند باز مدار و مرجع آنها، صحیح من خواهد بود![۲]

به هر حال صحیح مسلم نیز مثل صحیح بخاری از نظر محتوا دارای ضعف‌هایی است؛ مثل: عدم مراجعه به اهل بیت‌علیهم‌السلام و احادیث آنها و نقل روایت از ضعفا به گونه‌ای که ابن حجر می‌گوید: مسلم از ۶۲۰ نفر حدیث نقل کرده که بخاری از آنها نقل نکرده است و ۱۲۰ نفر آنها تضعیف شده‌اند.

احادیثی که به سبب آنها بر بخاری و مسلم انتقاد شده به ۲۱۰ حدیث می‌رسد که کمتر از هشتاد تای آن مربوط به بخاری و باقی آن مخصوص مسلم است؛[۳] مانند حدیث آفرینش خاک در روز شنبه و حدیث سه پیشنهاد ابوسفیان هنگامی که مسلمان شد به پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله که عبارت بود از: تزویج ام حبیبه دخترش، کاتب قرار دادن معاویه و فرمانده جنگ کردن او. اما تزویج پیامبر با ام حبیبه به سال‌ها قبل از مسلمان شدن ابوسفیان (عام الفتح)، برمی‌گردد، یعنی وقتی که ام حبیبه در حبشه بوده است. امیر شدن ابوسفیان در جنگ هم مسئله مشکوکی است که حفاظ آن را نمی‌شناسند.[۴]

---

۱. مقدمه شرح نووی، ص۱۹ و ۱۴؛ ر.ک: رجال صحیحین، ص۱۳۰.
۲. مقدمه شرح فاضل نووی بر صحیح مسلم، ص۱۵؛ ر.ک: رجال صحیحین، ص۱۳۲، ج۱.
۳. ر.ک: الاضواء، ص۳۰۲.
۴. الاضواء، ص۳۱۵.

و مانند حدیث دیدن مؤمنین خدا را در قیامت[۱] و حدیث این‌که خدایا من بشری هستم هر که را لعنت کردم یا دشنام دادم یا تازیانه زدم، آن را برایش تذکیه گناهان و علوّ درجه... قرار دهد.[۲]

حدیث گرده پاشی درخت خرما که گوید: پیامبرﷺ از آن نهی کرد و ازاین‌رو درختان بار ندادند، پیامبر فرمود: من نیز بشر هستم و گمان گاهی خطا می‌کند و گاهی صحیح می‌شود و شما در کار دنیایتان از من آگاه‌ترید.[۳]

همچنین حدیثی که پیامبر به مردی فرمود: پدر من و پدر تو در آتش هستند.[۴]

یا این حدیث که پیامبر قبر مادرش را زیارت کرد و گریست و فرمود: از خداوند اجازه خواستم تا برای او استغفار کنم، ولی به من اجازه نداد.[۵]

و نیز مانند حدیثی که پیامبرﷺ به عمویش ابوطالب وعده داد که ایمان نیاورد، تا برای او استغفار کند و خداوند وی را از این کار نهی نمود.[۶]

۵. سنن ابی داود

این کتاب تألیف سلیمان بن اشعث ازدی سجستانی (۲۰۲ ـ ۲۷۵) است. وی برای گرفتن حدیث به شهرهای گوناگون از جمله خراسان، شام، مصر و حجاز سفر کرد و سرانجام در بصره از دنیا رفت.

از وی روایت شده که گفته است: پانصدهزار حدیث از رسول خداﷺ

---

۱. صحیح مسلم، ج۱، ص۱۶۳.

۲. صحیح مسلم، ج۴، باب۲۵، ر.ک: رجال صحیحین، ص۶۴.

۳. صحیح مسلم، ج۴، الفضائل، باب۳۸، ر.ک: رجال صحیحین، ص۶۴.

۴. صحیح مسلم، ج۱، ص۱۹۱، باب۸۸، ر.ک: رجال صحیحین، ص۸۵.

۵. صحیح مسلم، ج۲، ص۶۷۱، باب۳۷، ر.ک: رجال صحیحین، ص۸۶.

۶. صحیح مسلم، ج۱، ص۵۴، باب۹، ح۳۹، ر.ک: رجال صحیحین، ص۹۰.

نگاشتم و از میان آنها ۴۸۰۰ حدیث انتخاب کردم اعم از صحیح یا نزدیک به آن.[۱]

وی این کتاب را به احمد بن حنبل عرضه کرد و مورد تأیید وی قرار گرفت.[۲] شاید به همین جهت پس از صحیح بخاری و مسلم، حایز اهمیت گردیده است.

احادیث سنن ابی داود مکرر مورد اعتراض اعلام اهل سنت قرار گرفته است و امثال ذهبی و ابن تیمیه مکرر بر آن طعن زده‌اند، و ما نیازی به بررسی این کتاب نمی‌بینیم، خصوصاً بعد از آن‌چه در مورد صحیحین مشاهد کردیم و نیز بعد از اعتراف خود ابی‌داود به این‌که احادیث کتابش متعین در صحیح نیست.

۶. سنن ترمذی

این کتاب تألیف ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی (۲۰۹ ـ ۲۷۹هـ) است. وی در شهر ترمذ کنار رود جیحون به دنیا آمد و در همان شهر از دنیا رفت. برخی گفته‌اند وی در آخر عمر نابینا شد و به وی لقب ضریر داده‌اند.[۳]

ترمذی خود گفته است که کتابش را بر محدثان حجاز، عراق و خراسان عرضه کرد و آنان کتابش را تأیید کردند.[۴]

در تمجید از آن گفته شده: هر که این کتاب در اتاقش باشد گویا پیامبری است که سخن می‌گوید.[۵]

---

۱. سیر اعلام النبلاء، ج۱۳، ص۳۰۹ و اضواء، ص۳۱۷.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج۱۳، ص۳۰۹.

۳. همان، ج۱۳، ص۲۷۰؛ ر.ک: علوم حدیث، ص۱۵۱.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج۱۳، ص۲۷۴؛ ر.ک: علوم حدیث، ص۱۵۲.

۵. همان.

سنن ترمذی مشتمل بر ۳۹۵۶ حدیث است. گفته‌اند: وی اولین کسی است که حدیث را به صحیح، حسن و ضعیف تقسیم کرد، چون قبل از او به صحیح و غیر صحیح تقسیم می‌شد.[1]

وی در این کتاب، از افراد ضعیف، خوارج، نواصب و سیف بن عمر برجمی اسطوره ابن سبأ، احادیث متعددی دارد. ازاین‌رو افرادی مثل ابن دحیه کلبی، ابن تیمیه، ذهبی و ابن جوزی به ضعیف و موضوع بودن برخی از احادیث آن تصریح کرده‌اند.

۷. سنن ابن ماجه

این کتاب تألیف ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجه قزوینی (۲۰۷ یا ۲۰۹ ـ ۲۷۳ ه) است. او برای کسب علم به شهرهای مختلف سفر کرد.

سنن ابن ماجه دارای ۴۳۴۱ حدیث است که ۳۰۰۲ حدیث آن در دیگر صحاح وجود دارد.[2]

صلاح الدین صفدی در ترجمه ابن ماجه می‌گوید: رتبه او به جهت روایات ناهنجاری که در کتابش آورده است پایین آمد.[3]

ذهبی نیز در ترجمه وی بعد از نقل حدیثی در مورد قزوین که ابن ماجه در کتاب خودش آورده است، می‌گوید: با آوردن این حدیث موضوع در کتاب سنن خودش، آن را معیوب کرده است.[4]

---

۱. الاضواء، ص۳۱۸.
۲. اصول الحدیث، ص۳۲۷ و آشنایی با علوم حدیث، ص۱۵۴.
۳. ر.ک: کشف حقیقت، ص۲۶۴.
۴. ر.ک: همان.

۸ سنن نسائی

این کتاب تألیف أبو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی (۲۱۵ ـ ۳۰۳هـ) است. وی در شهر نسا از شهرهای قدیم ایران میان سرخس و مرو به دنیا آمد.

گفته‌اند: سنن نسائی تلخیص کتاب السنن الکبری است که نسائی در آن احادیث صحیح، حسن و ضعیف را گرد آورده بود و به دستور امیر رمله، احادیث صحیح را استخراج کرد که همین سنن فعلی یا السنن الصغیر است.

کتاب وی به جهت اعمال شرایط سخت در گزینش روایات، در ردیف دیگر صحاح قرار گرفته است.

در سنن نسائی ۵۷۶۱ روایت آمده است.[۱] وی به محبت به اهل بیت علیهم السلام معروف است و برخی گفته‌اند در آخر عمر شیعه شده است.[۲] او کتاب خصائص را در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام تألیف کرد. خودش می‌گوید: وقتی وارد شام شدم، مردم آن جا را از علی علیه السلام منحرف دیدم، از این رو، این کتاب را نوشتم.[۳]

پس از تألیف این کتاب، شامیان از او خواستند تا کتابی در فضایل معاویه هم بنویسد، وی گفت: چه بنویسم در مورد مردی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: خداوند شکمش را سیر نکند، و در نقلی گفت: برای او فضیلتی نمی‌شناسم مگر آن‌که «خداوند شکمش را سیر نگرداند».

مردم شام با شنیدن این سخن، پس از ضرب و شتم، وی را از شهر بیرون کردند و او در اثر همین حادثه در مکه فوت کرد. در نقل دیگری آمده است: آن‌قدر بر میان دو پای او زدند و او را لگدکوب کردند که چون به

---

۱. اصول الحدیث، ص۳۲۵؛ ر.ک: آشنائی با علوم حدیث، ص۱۵۴.

۲. کشف حقیقت، ص۲۶۳.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج۱۴، ص۱۲۹؛ ر.ک: علوم حدیث، ص۱۵۳.

رمله بردند جان داد[۱] و میان صفا و مروه مدفون شد.[۲]

به هر حال از آن‌چه در مورد صحیح بخاری و صحیح مسلم ذکر شد، حکم سائر صحاح نیز مشخص می‌شود و این‌که هیچ یک از آنها را نباید به عنوان قطعی تلقی کرد، بلکه همه آنها باید به دقت از نظر سند و متن بررسی شود، و آن‌چه برخی در قطعی بودن صحیح بخاری یا مسلم گفته‌اند، صحیح نیست تا چه رسد به کلام فضل بن روزبهان در مورد صحاح سته که می‌گوید: همه علما بر این‌که هر چه در صحاح سته است به جز تعلیقات اتفاق دارند و اگر کسی به طلاق سوگند بخورد که از سخن یا فعل یا تقریر رسول الله صلی الله علیه و آله هستند، طلاق محقق نمی‌شود (قَسَم صحیح است) البته این‌گونه دعاوی هرگز محققان را از تحقیق در مورد این کتب منصرف نمی‌کند.

مهم‌ترین جوامع حدیثی اهل سنت

بعد از نگارش کتب اصلی که بیان شد، عده‌ای از محدثان اهل سنت به جمع‌آوری و تبویب و تنظیم احادیث آن کتاب‌ها و دیگر احادیث در مجموعه‌های گوناگون نمودند که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

۱. **جامع الاصول فی احادیث الرسول:** تألیف ابوالسعادات مبارک بن محمد معروف به ابن اثیر جزری (م ۶۰۶) است که در چهارده جلد چاپ شده است.

۲. **المسند الجامع لاحادیث الکتب الستّة:** هیئتی زیرنظر بشار عوّاد، روایات را از ۲۱ کتاب مهم اهل سنت در این کتاب گردآوری نموده‌اند و از ۱۲۳۷ صحابی، ۱۷۸۰۲ حدیث نقل کرده‌اند.

---

۱. وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۷۷.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۱۲۵ و ۱۲۹.

۳. **جامع المسانید والسنن الهادی لأقوم السنن:** این کتاب تألیف اسماعیل بن عمر معروف به ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۴) است که صحاح سته را با چهار کتاب دیگر جمع کرده است.

این کتاب در ۳۱ جلد و با یک‌صد هزار حدیث به چاپ رسیده است.

۴. **جمع الجوامع:** تألیف عبد الرحمن بن ابی بکر معروف جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱) است که مشتمل بر صحاح سته، مسند احمد، موطأ مالک و بیش از هفتاد کتاب دیگر است که در دوران متأخر بزرگ‌ترین کتاب حدیثی اهل سنت از نظر حجم به شمار می‌رود.

۵. **کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال:** این کتاب تألیف علاء الدین علی بن حسام معروف به متقی هندی (م ۹۷۷) و در هجده جلد منتشر شده است.

خلاصه درس سیزدهم

صحیح بخاری تألیف محمد بن اسماعیل بخاری می‌باشد. اهل سنت از وی و کتابش بسیار تمجید کرده‌اند.

با این حال برخی مثل ذهلی، ابوزرعه و ابوحاتم و بلکه علمای خراسان بر او به دلیل مسئله خلق قرآن، اعتراض و حتی او را تکفیر کردند.

وی کتاب صحیح را به جهت سخن استادش ابن راهویه نوشته است، هر چند برخی مدعی هستند وی بدون اجازه از کتاب استادش علی بن مدینی استنساخ کرده است.

عده‌ای از اهل سنت در مورد این صحیح بسیار اغراق کرده و آن را صحیح‌ترین کتاب بعد از قرآن کریم شمرده‌اند و حتی برخی از آنها، دکتر محمد توفیق صدقی را به جهت اعتراض به برخی احادیث بخاری تکفیر کرده‌اند.

بخاری مدعی است که تمام احادیث کتابش صحیح می‌باشد و آن را از میان ششصد هزار حدیث صحیح انتخاب کرده است.

صحیح بخاری نسبت به بسیاری از کتاب‌های دیگر اهل سنت مزایای ویژه‌ای دارد، از جمله آن‌که وی ملتزم بوده است تا حدیثی را ثبت کند که تمام راویان آن عادل و ضابط باشند.

ولی اهل سنت انتقادهای متعددی بر آن داشته‌اند، از جمله:

۱. وجود برخی راویان ضعیف که تا چهارصد نفر از آنها مورد طعن قرار گرفته‌اند به‌ویژه روایات فراوانی که از دشمنان اهل بیت علیهم السلام دارد.

۲. اعتماد بیش از حد بخاری به حافظه خویش که این سبب تشویش در نقل می‌شود.

۳. انحراف بخاری از اهل بیت علیهم السلام، تا آن‌جا که حدیث مشهور غدیر خم و ثقلین را ذکر نکرده است.

۴. وجود تدلیس در احادیث کتاب؛ مثلاً گاهی نام امیرالمومنین علیه السلام را حذف می‌کند و یا فضیلت حضرت را ناقص یا به گونه‌ای سبک نقل می‌کند.

۵. نقل روایات بسیار اندک از برخی معصومین علیهم السلام، با آن‌که وی حتی از نواصب و خوارج به طور فراوان روایت نقل کرده است.

ولی از ائمه اهل بیت علیهم السلام ـ به جز امیرالمومنین ـ روایت ندارد حتی از امام صادق علیه السلام که آوازه شهرت وی و احادیث و شاگردان وی سراسر عالم اسلام را فرا گرفته بود، تا چه رسد به حضرت هادی و عسکری علیهما السلام که با این بزرگواران معاصر بوده است.

و در نقل حدیث از حضرت امیر ع نیز به ضرورت اکتفا کرده و در حالیکه از ابو هریره که کمتر از دو سال از اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده ۴۴۶ حدیث

دارد و از عبدالله بن عمر ۲۷۰ حدیث و ... وی از امیر المؤمنین که از ابتدا با پیامبرﷺ بود تنها ۲۹ حدیث دارد.

مثلاً از امام صادقؑ است هیچ روایتی نقل نکرده است، درحالی که آن حضرت نسبت به بقیه ائمهؑ دارای روایات فراوانی است.

از جمله انتقادهای وارد بر صحیح بخاری، ضعف محتوای بسیاری از احادیث آن است، به طوری برخی در این مورد کتاب نوشته‌اند.

صحیح مسلم، تألیف ابوالحسین مسلم بن حجاج، معاصر با امام هادی و امام عسکریؑ است.

مسلم با همه اعتبار و عظمتی که نزد اهل سنت دارد، مورد اعتراض بزرگانی از اهل سنت مثل ابوزرعه رازی، عبدالله بن مسلم و ذُهلی قرار گرفته است.

صحیح مسلم، مثل صحیح بخاری از اعتبار فوق العاده‌ای نزد اهل سنت برخوردار است، تا آن‌جا که نزد آنها صحیح‌ترین کتاب، بعد از قرآن به شمار می‌رود.

با این حال ضعف‌های عمده‌ای در این کتاب است؛ مثل عدم مراجعه به اهل بیتؑ به ویژه امام صادقؑ؛ و وجود راویان ضعیف در اسناد روایات که ابن حجر تعداد آنها را ۱۲۰ نفر ذکر کرده است؛ وجود احادیث با محتوای ضعیف و خلاف عقل و شرع مثل احادیث رؤیت خداوند و حدیث تطمیر ملاعین، و ... .

یکی دیگر از کتاب‌های مهم حدیثی اهل سنت سنن ابی داود است.

این کتاب مشتمل بر ۴۸۰۰ حدیث می‌باشد که ـ به گفته وی ـ از میان پانصد هزار حدیث انتخاب شده است. برخی احادیث این کتاب مورد اعتراض بزرگانی از اهل سنت قرار گرفته است.

یکی دیگر از کتاب‌های مهم حدیثی اهل سنت، سنن ترمذی است که دارای

۳۹۵۶ حدیث می‌باشد. او اولین کسی است که حدیث را به سه نوع: صحیح، حسن و ضعیف تقسیم کرد.

این کتاب مورد تأیید بسیاری از علما قرار گرفته است، اما بسیاری نیز به ضعف و موضوع بودن برخی احادیث آن تصریح کرده‌اند.

یکی دیگر از کتاب‌های مهم حدیثی اهل سنت سنن ابن ماجه است که به جهت وجود احادیث ضعیف و ناهنجار مورد اعتراض قرار گرفته است.

یکی دیگر از کتاب‌های مهم حدیثی اهل سنت، سنن نسائی است که از نظر اعتبار بر دیگر کتاب‌های سنن برتری دارد.

وی متمایل به اهل بیت علیهم السلام می‌باشد و کتاب خصائص را در فضایل حضرت علی علیه السلام تألیف کرد.

توجه به این نکته مهم است که تمامی کتاب‌های حدیثی ـ اعم از صحاح و دیگر کتب ـ نیاز به دقت در متن و سند دارد و کلام امثال فضل بن روزبهان که همه صحاح را صحیح می‌داند، عاری از تحقیق است.

اهل سنت دارای جوامع حدیثی متعددی ـ به جز صحاح و مسانید مذکور ـ هستند؛ مثل جامع الاصول و کنز العمال.

پرسش

۱. چند نفر از راویان صحیح بخاری مورد طعن قرار گرفته‌اند؟
۲. نام چند نفر از نواصب که بخاری از آنها روایت دارد ذکر کنید؟
۳. منظور از اعتماد بیش از حد بخاری به حافظه چیست؟
۴. قراین انحراف بخاری از اهل بیت علیهم السلام چیست؟
۵. نمونه‌ای از تدلیس بخاری در مورد اهل بیت علیهم السلام را ذکر کنید؟
۶. آیا عدم نقل روایت بخاری از اهل بیت علیهم السلام دلیل بر انحراف او از آنهاست؟
۷. چرا بخاری از امام صادق علیه السلام روایت نقل نکرده است؟
۸. کدام حدیث در صحیح بخاری دستاویز تطهیر ملاعین شده است؟
۹. برخی احادیث ناهنجار صحیح بخاری را ذکر کنید؟
۱۰. انتقاد ابوزرعه به مسلم در مورد نگارش کتابش چه بود؟
۱۱. برخی نقاط ضعف صحیح مسلم را ذکر کنید؟
۱۲. سنن ابی داود تألیف کیست و دارای چند حدیث است؟
۱۳. سنن ترمذی از کیست و دارای چند حدیث است؟
۱۴. سنن ابن ماجه از کیست و دارای چند حدیث است؟
۱۵. سنن نسائی از کیست و دارای چند حدیث است؟
۱۶. علت مرگ نسائی چه بود؟
۱۷. آیا همه احادیث کتاب‌های سنن صحیح می‌باشد؟
۱۸. نام سه کتاب از جوامع حدیثی اهل سنت را ذکر کنید؟
۱۹. چرا بخاری مورد اعتراض علما قرار گرفت؟
۲۰. چه کسانی بر بخاری اعتراض کرده‌اند؟

۲۱. نمونه هایی از تعصب نسبت به صحیح بخاری را ذکر کنید؟
۲۲. آیا بخاری معتقد بود که همه احادیث صحیح را در کتابش جمع کرده است؟
۲۳. تعداد احادیث صحیح بخاری چند تاست و از میان چند حدیث انتخاب شده است؟



منابع جهت مطالعه بیشتر:

۱. اصول علم الرجال، شیخ مسلم داودی (معاصر).
۲. البدایه فی شرح الرعایه، زین الدین بن علی العاملی، م ۹۶۵.
۳. بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی.
۴. تدریب الرادی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی.
۵. تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله مامقانی.
۶. فتح المنّان، محمد عبدالرحمن مرعشی.
۷. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی.
۸. لسان المیزان، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی.
۹. المدخل الی علم الرجال، سید محمد حسین قزوینی.
۱۰. مقدمه معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی.

فصل چهارم



فرقه‌های اسلامی



درس چهاردهم

اهمیت بحث

بحث در مورد فرقه‌های اسلامی از دو جهت اهمیت دارد:

۱. در کتاب‌های رجالیین در مورد بسیاری از راویان به مذهب آنها اشاره شده است؛ مثل فطحی، واقفی، عامّی و خارجی که دانش‌پژوهان باید از آن آگاه باشند.

۲. نظر فقهای امامیه در مورد اعتبار روایات منحرفان از مذهب اثنا عشریه مختلف است: برخی آن را مردود می‌دانند؛ مثل علامه حلی،[۱] سید داماد[۲] و بلکه شیخ طوسی قدس‌سره در برخی کلمات،[۳] زیرا فساد عقیده بزرگ‌ترین فسق است. ازاین‌رو می‌گفتند: «لا فسق أعظم من عدم الإيمان»،[۴] صاحب جواهر نیز می‌گوید: «أى فسق أعظم من فساد العقيدة».[۵]

برخی دیگر خبر ثقه را حجت می‌دانند هر چند انحراف مذهب داشته باشد. آنها می‌گویند: معیار در اعتبار خبر، وثاقت راوی است هر چند از جهات دیگر

---

۱. تنقیح المقال، ج۲، ص۶۷.

۲. الرواشیح السماویة، ص۱۱۵، راشحه ۳۶.

۳. عدة الاصول، ص۲۹۰.

۴. معالم الدین، ص۲۰۰.

۵. جواهر الکلام، ج۴۱، ص۱۹.

فاسق باشد؛ یعنی معیار در قبول خبر، عدالت نیست، وثاقت است.

بنابراین شناخت مذاهب راویان برای درجه اعتبار روایت آنها مفید است و چه بسا در تشخیص و تمییز راویان نیز مؤثر باشد.

شیعه و اهل سنت

اگر فرقه‌های اسلامی را بر پایه مسئله امامت تقسیم نماییم،[۱] اصول آنها دو فرقه خواهد بود: شیعه و اهل سنت.

البته هر کدام از آنها به گروه‌های مختلف تقسیم می‌شوند و چه بسا برخی از شاخه‌های این گروه‌ها به جهاتی، جزء منتسبین باشند که آن گروه‌ها ایشان را از خود ندانند، همچون غلاة از شیعه و خوارج از اهل سنت.

به همین جهت ابن هشام می‌گوید: امت عربی از روز سقیفه به دو گروه شیعه و سنی تقسیم شد.[۲]

۱. شیعه

شیعه در لغت به پیروان و یاران می‌گویند. این لفظ در قرن اول و شاید دوم در معانی مختلفی به‌کار می‌رفته است که به مراتب گسترده‌تر از معنای امروز است. گاهی به دوستان جدی اهل بیت علیهم السلام یا به معتقدان افضلیت امیرالمؤمنین و گاهی به طرفداران امیرالمؤمنین در مقابل هواداران عثمان، شیعه می‌گفته‌اند؛ هر چند معتقد به خلافت ابوبکر و عمر بودند. زمانی هم به دوستان حضرت علی علیه السلام که معتقد به امامت بلا فصل او بوده و در محبت و

---

۱. وگرنه اصول فرقه‌های اسلامی به چهار فرقه شیعه، خوارج، معتزله و اشاعره برمی‌گردد.

۲. السیرة النبویة؛ ر.ک: تاریخ الفرق الاسلامی، ص۱۰۸.

عقیده و عمل از وی پیروی می‌کرده‌اند، اطلاق می‌شده است.[۱]

ولی اکنون مقصود از شیعه در سراسر جهان اسلام گروهی هستند که معتقدند جانشین پیامبر اکرم‌ﷺ با نص از جانب خداوند تعیین و توسط آن حضرت ابلاغ شده است و آن علی بن ابی طالب‌علیه‌السلام می‌باشد. ازاین‌رو آنها خلافت دیگر خلفای متقدم بر حضرت علی‌علیه‌السلام را محکوم می‌کنند. این عقیده، علی‌رغم تعصب برخی از مخالفان که خواسته‌اند آن را ایرانی و بدعت جلوه دهند،[۲] ریشه در متون اسلامی و احادیث بسیاری دارد که حتی اهل سنت آن را با لفظ شیعه روایت کرده‌اند.

جلال‌الدین سیوطی (اهل سنت) در تفسیر آیه مبارکه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَةِ﴾[۳] از پیامبر اکرم‌ﷺ روایت کرده است که فرمود: «والذي نفسي بيده، إنّ هذا وشيعته لهم الفائزون يوم القيامة؛[۴] سوگند به آن‌که جانم به دست اوست این (علی) و شیعه او همان رستگاران روز قیامت هستند».[۵]

---

۱. ر.ک: رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج۱، بحث اول: گونه‌های مختلف تشیع.

۲. ر.ک: عبدالله بن سبأ، تألیف مرتضی عسکری.

۳. بیّنة، آیه ۷.

۴. الدرّ المنثور، ج۶، ص۳۷۹؛ ر.ک: محمد جواد مغنیة، الشیعة في المیزان، ص۴۶.

۵. شافعی چه زیبا گفته است:

إن كان في الاسلام سبعون فرقة ونيّف على ما جاء في واضح النقل

وليس بناج منه غير واحد فقل لی بها یاذا الرّجاجة والعقل

أفی الفرقة الهالک آل محمد؟ أم الفرقة اللاتی نجت منهم قل لی

فإن قلت في الناجين فالقول واحد وإن قلت في الهلاک حفتَ عن العدل

(الشیعة والحاکمون: ص۱۹، هامش)

ابن حجر و ابن اثیر نیز در کتاب‌های خود آورده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! تو و شیعیان تو نزد خداوند می‌آیید درحالی‌که راضی و مورد رضایت هستید.[۱]

حتی اهل سنت روایت کرده‌اند که عده‌ای از بزرگان صحابه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به موالیان حضرت علی علیه السلام معروف بودند؛ مثل سلمان فارسی، ابوسعید خدری، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذیفة الیمان، ذی الشهادتین و ابوایوب انصاری.[۲]

ابوحاتم رازی در کتاب الزینه گوید: اولین اسمی که در اسلام در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر شد، شیعه بود و این لقب چهار نفر از صحابه بود: ابوذر، سلمان، مقداد و عمار.[۳]

ابن هشام در سیره نبویه می‌گوید: امت عربی از روز سقیفه به دو گروه شیعه و سنی تقسیم شدند.[۴]

اینها گذشته از ادله فراوانی است که حتی در انبوه روایات اهل سنت، بر خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت می‌کند و پیروان او به حق آن را اخذ کردند و پذیرفتند.[۵]

---

۱. الصواعق المحرقة، النهایة، ر.ک: الشیعة في المیزان، ص۴۶ از تاریخ الشیعة محمد حسین مظفر، ص۵۰.

۲. ر.ک: اعیان الشیعة، ج۱، ص۱۸ به نقل از ابو حاتم رازی و الشیعة والحاکمون، ص۲۹ و ۳۰ محمد جواد مغنیه به نقل از تاریخ الشیعة، ص۹.

۳. ر.ک: الشیخ محمد خلیل الزین، تاریخ الفرق الاسلامی، ص۱۰۸.

۴. همان، ص۱۱۰.

۵. شیعه در عمل:

مرام ایشان دعوت به توحید و تقوا و عدالت است و از شرک و ظلم و معصیت الهی بیزارند. حضرت باقر علیه السلام به جابر فرمود: ای جابر کسی که خود را شیعه می‌داند آیا کافی است که فقط به دوستی ما اهل بیت معتقد باشد؟ «فوالله ما شیعتنا إلاّ من اتقی الله وأطاه...» (الکافی، ج۲، ص۷۴).

همچنین فرمود: شیعه ما نیست کسی که در شهری زندگی کند که دارای صدهزار جمعیت یا بیشتر

مهم‌ترین فرقه‌های شیعه

این فرقه‌ها عبارت‌اند از: ۱. امامیه؛ ۲. کیسانیه؛ ۳. زیدیه؛ ۴.ناووسیه؛ ۵. اسماعیلیه؛ ۶. فطحیة؛ ۷. واقفیه، که به جز سه فرقه امامیه، زیدیه و اسماعیلیه بقیه فرقه‌ها منقرض شده‌اند.

باشد، و در میان آنها کسی با ورع‌تر از او باشد (الکافی، کتاب الایمان والکفر، باب الورع، ح ۱۰).
امام باقر علیه‌السلام می‌فرمود: شیعیان و دوستداران ما بهترین مردم زمان خویش بودند، اگر پیش‌نماز مسجدی در میان قومی بود از آنها بود، اگر اذان‌گویی در قبیله‌ای بود از آنها بود، اگر امانتداری بود از آنها بود، اگر عالمی بود که مردم در مسائل دینی و امور اجتماعی خود به او مراجعه می‌کردند از آنها بود (دعائم الاسلام، ج ۱، ص۷۱؛ ر.ک: تاریخ تشیع، ص۸۹).
تاریخ نیز همین‌گونه گواهی می‌دهد، سفیان ثوری از اهل سنت می‌گفت: «**هل أدركت خير الناس إلاّ الشيعة**؛ آیا بهترین مردم را جز شیعه یافته‌ای؟» (مقاتل الطالبیین، ص۱۹۵؛ ر.ک: تاریخ تشیع، ص۸۷).
درباره شهر مدائن که به واسطه سلمان فارسی شیعه شدند گفته شده: «**أهلها فلاّحون شيعة إمامية ومن عادتهم أنّ نسائهم لا يخرجون نهاراً**؛ اهالی آن‌جا کشاورز و شیعه امامی هستند و از عادات آنها این است که زنان آنها در روز از خانه خارج نمی‌شوند» (آثار البلاد واخبار العباد، ص۴۵۳؛ ر.ک: تاریخ تشیع، ص۸۷).
چون عبیدالله بن زیاد می‌خواست مخفی‌گاه مسلم را در کوفه پیدا کند به یکی از غلامان خود دستور داد تا به مسجد رود و به او گفت: إنّ هؤلاء الشيعة يكثرون الصلاة؛ شیعیان زیاد نماز می‌خوانند هر که این‌گونه دیدی به وسیله او به محل مسلم دسترسی پیدا کن. او به مسجد آمد و دید مسلم بن عوسجه بیش از همه نماز می‌خواند و با حیله و نیرنگ به مخفی‌گاه مسلم بن عقیل پی برد (اخبار الطوال، ص۲۳۵؛ ر.ک: تاریخ تشیع، ص۸۸).
ما در مورد بسیاری از سران شیعه در اعصار اولیه، اوصافی را می‌بینیم که حکایت از تقید فراوان آنها به دین و عبادت و زهد و دفاع از اسلام دارد، مثل سلمان فارسی که در علم و تقوا زبانزد بود، عمار یاسر که او را پاسدار سرسخت اسلام و ارزش‌های آن شمرده‌اند، اویس قرنی که شیعه عابد بود، کمیل بن زیاد را زاهد شیعی نامیده‌اند، خبّات بن ارت را عابد شیعی و از گریه کننده‌ها شمرده‌اند، درباره محمد بن مسلم شیعی گفته‌اند: از عُبّاد زمان خویش بود (تاریخ تشیع، ص۸۸).

در کتاب‌های فرقه‌شناسی فرقه‌ای به نام غلاة جزء فرقه‌های شیعه معرفی می‌شوند که باید آنها را جزء منتسبین دانست وگرنه ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان آنها از ایشان بیزار و آنها را کافر می‌دانند؛ همچنان‌که اهل سنت از خوارج اظهار بیزاری می‌کنند ولی منسوب به آنها هستند.

۱. امامیه

در عصر حاضر اکثریت قاطع جمعیت شیعه را امامیه یا اثنا عشریه تشکیل می‌دهند که اصول مذهب آنها توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت است.

آنها به امامت ائمه دوازده‌گانه معتقد می‌باشند که اول آنها حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام و آخر آنها حضرت مهدی حجة بن الحسن العسکری عجل‌الله‌فرجه می‌باشد که در سال ۲۵۵ هجری متولد و تاکنون زنده است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایات متعددی به نقل از شیعه و سنی فرموده: اگر از عمر دنیا جز یک روز نماند خداوند در آن روز مردی از خاندان من را مبعوث می‌کند تا زمین را از عدالت پُر کند همچنان‌که از ستم پر شده است.[۱]

امامیه معتقدند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت فاطمه علیهاالسلام و دوازده امام علیهم‌السلام از هر گناه و خطا به حکم عقل و آیه ﴿إِنَّمَا يرِيدُ اللَّهُ لِيذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ﴾[۲] معصوم می‌باشند.

به همین جهت کردار، گفتار و تقریر ایشان را حجت می‌دانند. به اعتقاد امامیه، زمین هیچ‌گاه خالی از حجت خدا نیست و اکنون نیز امام غایب، حجت خداست.

---

۱. در مورد امثال این روایات از شیعه و اهل سنت ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۱، باب ۱، ص ۶۵ به بعد.
۲. احزاب، آیه ۳۳.

مختصری از تاریخ ائمه اثنا عشر علیهم السلام

۱. امام علی بن ابی طالب علیه السلام

ابوالحسن علیه السلام علی بن ابی طالب، در سیزده رجب سال سی‌ام عام الفیل در کعبه مکرمه متولد گردید و در ۲۱ ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری در مسجد کوفه به وسیله ضربت ابن ملجم مرادی ـ لعنه الله ـ به شهادت رسید و در غری ـ نجف کنونی ـ به خاک سپرده شد.

حضرت فاطمه علیها السلام دختر رسول الله صلی الله علیه و آله

وی دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که پنج سال بعد از بعثت در مکه مکرمه متولد گردید. همسر ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان ایشان حسن، حسین، زینب و ام‌کلثوم بودند، آخرین فرزندش محسن نام داشت که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اثر صدمات وارد هنگام هجوم به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شد؛ همچنان‌که خودش نیز در اثر همان مصایب در ماه جمادی سال ۱۱ هجری به شهادت رسید.

۲. امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

ابومحمد سبط اکبر، در نیمه ماه رمضان سال دوم هجری متولد گردید. مادرش حضرت فاطمه علیها السلام و پدرش حضرت علی علیه السلام می‌باشد. وی در سال ۴۹ هجری به دستور معاویه و به دست همسرش جعده مسموم و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

۳. امام حسین بن علی سید الشهداء علیه السلام

ابو عبدالله، در سال سوم هجری در مدینه متولد گردید. مادرش حضرت

فاطمه﷤ و پدرش حضرت علی﷣ می‌باشد. آن حضرت در روز دهم محرم سال ۶۱ هجری در سرزمین کربلا به همراه یارانش به شهادت رسید و در همان جا به خاک سپرده شد.

۴. امام علی بن الحسین زین العابدین﷣

ابو محمد، علی بن الحسین در سال ۳۸ هجری در مدینه متولد گردید. نام مادرش شهربانو دختر یزدجرد می‌باشد. آن حضرت در سال ۹۵ هجری به وسیله ولید بن عبدالملک مسموم و در قبرستان بقیع کنار عموی خویش امام حسن﷣ به خاک سپرده شد.

۵. امام ابو جعفر محمد بن علی الباقر﷣

محمد بن علی در سال ۵۷ هجری در مدینه متولد گردید. مادرش فاطمه دختر امام حسن﷣ بود. آن حضرت در سال ۱۱۴ هجری به وسیله هشام بن عبدالملک مسموم گردید و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

۶. امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق﷣

ابوعبدالله، جعفر بن محمد سال ۸۳ هجری در مدینه متولد گردید. نام مادرش ام فروه است. مذهب جعفری به دلیل علوم کثیره‌ای که از ایشان در عالم اسلام منتشر شد به ایشان منتسب می‌باشد. آن حضرت در سال ۱۴۸ به دستور منصور دوانیقی مسموم و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

۷. امام ابو ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم﷣

موسی بن جعفر، در سال ۱۲۴ هجری در ابواء ـ منزلی میان مکه و مدینه ـ متولد گردید. مادرش حمیده بود. آن حضرت سال‌ها در زندان هارون الرشید ـ

لعنه الله ـ محبوس و سرانجام در همان زندان توسط هارون در سال ۱۸۳ هجری مسموم شد و در مقابر قریش نزدیک بغداد به خاک سپرده شد.

۸. امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

ابوالحسن، علی بن موسی در سال ۱۴۸ هجری در مدینه متولد شد. نام مادرش نجمه بود. آن حضرت در سال ۲۰۳ هجری توسط مأمون عباسی مسموم و به شهادت رسید و در طوس (مشهد فعلی) کنار قبر هارون الرشید به خاک سپرده شد.

۹. امام ابو جعفر محمد بن علی التقی الجواد علیه‌السلام

ابو جعفر، محمد بن علی در سال ۱۹۵ هجری در مدینه متولد شد. مادرش سبیکه نام داشت. آن حضرت در سال ۲۲۰ هجری (۲۵ سالگی) توسط معتصم یا واثق عباسی مسموم و کنار جد خود موسی بن جعفر علیه‌السلام به خاک سپرده شد.

۱۰. امام ابو الحسن علی بن محمد الهادی النقی علیه‌السلام

ابوالحسن، علی بن محمد در سال ۲۱۲ هجری در مدینه متولد شد. مادرش سمانه بود. آن حضرت در سال ۲۵۴ هجری توسط معتزّ عباسی مسموم و در شهر سامراء کنونی در خانه خویش به خاک سپرده شد.

۱۱. امام ابو محمد الحسن بن علی العسکری الزکی علیه‌السلام

ابو محمد، حسن بن علی ایشان در سال ۲۳۲ هجری در مدینه متولد شد. نام مادرش حدیثه بود. آن حضرت در سال ۲۶۰ هجری توسط معتمد یا معتضد مسموم گردید و کنار قبر پدر بزرگوار خویش در سامرا به خاک سپرده شد.

۱۲. امام ابوالقاسم بن الحسن المهدی المنتظر صاحب العصر عجل الله تعالی فرجه

ایشان در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری متولد گردید. نام مادرش نرجس بود. آن حضرت بعد از شهادت پدر خویش، در کودکی به حکم خداوند متعال از دیدگان پنهان گردید. امام عصر ﷺ حضرتش دو غیبت دارد:

۱. غیبت صغری: از سال ۲۶۰ هجری شروع شد و ۶۹ سال ادامه داشت. ایشان در این مدت توسط چهار نایب خاص خویش با مردم ارتباط داشت.

۲. غیبت کبری: این غیبت با رحلت آخرین نایب آن حضرت شروع شد و همچنان ادامه دارد و مدت آن را جز خداوند متعال کسی نمی‌داند و طبق روایات هرآن که وقت آن را تعیین کند دروغ‌گوست.

نسأل الله تعالی أن یعجّل فرجه ویجعلنا من أنصاره وأعوانه ویمیتنا علی ولایته و ولایة آبائه الطاهرین ﷺ.[۱]

۲. کیسانیه

اینان معتقد بودند که بعد از امام حسین ﷺ، برادرش محمد بن علی معروف به محمد حنفیه امام است و او همان مهدی موعود است که قیام خواهد کرد.

در وجه نام‌گذاری آنها به کیسانیه وجوهی است؛ از جمله گفته‌اند: این عنوان، نام مختار بن ابی عبیده بوده که مردم را به این مذهب دعوت می‌کرده است.[۲]

سید حمیری، اسماعیل بن محمد شاعر پرآوازه قرن اول و دوم هجری، در آغاز به همین مذهب اعتقاد داشت، ولی توسط حضرت صادق ﷺ هدایت شد.[۳]

---

۱. تاریخ ذکر شده در مورد معصومین ﷺ از مقدمه تنقیح المقال، تألیف مامقانی اقتباس شده است.

۲. المقالات والفرق للاشعری، ص۲۱ و الفصول المختارة، ص۲۹۶.

۳. الفصول المختارة، ص۲۹۸.

شیخ مفید می‌گوید: کیسانیه منقرض شده‌اند و از آنها در این زمان کسی نیست.[۱]

در احادیث شیعه راویان اندکی از کیسانیه حدیث دارند؛ مثل عمر بن واثله و حیّان السرّاج.[۲]

۳. زیدیه

اینان خود را پیروان زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب می‌دانند که در سال ۱۲۱ هجری در ایام هشام بن عبدالملک اموی در کوفه قیام کرد و سپس به شهادت رسید. عظمت و جلالت و علم و ورع وی میان مسلمین مورد اتفاق است.

وی هرگز مدعی امامت کبری نبود بلکه به‌عنوان: «الرضا من آل محمد» قیام کرد و مقصودش امام صادق بود؛ همچنان‌که فرزندش یحیی گفته است.[۳]

در مورد مذهب زیدیه و این‌که آیا اینان از شیعه هستند یا اهل سنت یا فرقه‌ای متوسط میان این دو، اختلاف است. اینان غالباً معتقدند که هر کس از فرزندان حضرت فاطمه قیام کند امام است، و عصمت را در امام شرط نمی‌دانند. برخی از اینان مثل گروه سلیمانیه و بَتیریه یا بُتریه که اصحاب حسن بن صالح و کثیر النوّاء بوده‌اند، قائل به امامت ابوبکر و عمر می‌باشند؛ گرچه در مورد عثمان اختلاف دارند.

برخی از آنها مثل فرقه جارودیه، اصحاب ابی الجارود زیاد بن منذر، قائل به

---

۱. همان، ص۳۰۵.

۲. رجال ابن داود. البته در مورد کیسانیه آرای دیگری نیز هست، از جمله آن‌که برخی اصل آن را منکر شده‌اند و برخی آن را جز غالیان شمرده‌اند (ر. ک: غالیان؛ ص ۸۳ و تاریخ تشیع در ایران).

۳. تنقیح المقال، ج۱، ص۴۶۷.

امامت علی(ع)، امام حسن و امام حسین(ع) شدند و گفتند: پس از ایشان، امامت در اولاد آن دو به صورت شورا است و هرکه از ایشان با شمشیر قیام کند و عالم و شجاع باشد امام است.[۱]

به هر حال شارح مواقف (م ۸۱۶) می‌گوید: اکثر زیدیه در زمان ما در اصول پیرو معتزله و در فروع پیرو مذهب ابی حنیفه هستند.[۲]

از مطالب فوق معلوم شد که برخی از زیدیه را می‌توان شیعه به معنای اعم دانست. برخی دیگر نیز داخل در فرقه اهل سنت هستند.

لذا اهل سنت، زیدیه را نزدیک‌ترین فرقه شیعه به خود می‌دانند و شیعه نیز آنها را نزدیک‌ترین فرقه اهل سنت به خود می‌دانند.

به هر حال صاحب کتاب الشیعة في المیزان می‌گوید: زیدیه نه از اهل سنت‌اند ونه از شیعه، بلکه فرقه‌ای مستقل می‌باشند.[۳]

شاید به همین جهت است که شیخ مفید(ره) در فرقه‌های شیعه از زیدیه اسم نمی‌برد و بعد از کیسانیه به سراغ ناووسیه می‌رود.[۴]

مرکز مهم زیدیه هم اکنون در یمن می‌باشد.

در احادیث امامیه عده‌ای از راویان زیدیه وجود دارند؛ مثل ابوالجارود زیاد بن منذر، احمد بن محمد بن سعید، حکم بن عتیبة، سلمة بن کهیل، عمرو بن جمیع، عمرو بن سعید المدائنی، سالم بن ابی حفصة و عُبادة بن زیاد الاسدی.[۵]

---

۱. ر.ک: المقالات للاشعری: ص۷۱ والشیعة في المیزان، ص۷۵ و ۷۶ و ۷۷.

۲. ر.ک: الشیعه في المیزان، ص۷۷.

۳. همان، ص۷۹.

۴. الفصول المختارة، ص۳۰۵.

۵. رجال ابن داود.

۴. ناووسیه (شش امامی‌ها)

اینان اصحاب فردی به‌نام عبدالله بن ناووس بصری [یا عجلان بن ناووس] هستند که امام صادق‌ﷺ را همان مهدی می‌دانستند که زنده است و جهان را پر از عدل و داد می‌کند.[۱]

در میان راویان، ابان بن عثمان احمر، سعد بن طریف الاسکاف و عبدالله بن احمد بن ابی زید الانباری به عنوان ناووسی معرفی شده‌اند.[۲]

۵. اسماعیلیه

اینان معتقدند که بعد از حضرت صادق‌ﷺ، فرزندش اسماعیل، امام و جانشین آن حضرت است. با آن‌که اسماعیل در زمان امام صادق‌ﷺ از دنیا رفت، ولی اینان معتقدند وی از دنیا نرفته و او همان قائم و مهدی موعود است.

برخی مرگ اسماعیل را پذیرفته‌اند، اما معتقد به امامت فرزندش محمد بعد از حضرت صادق‌ﷺ شده‌اند که فرقه قرامطه هستند.[۳]

در عصر کنونی اسماعیلیه اکثراً در پاکستان و اندکی از آنان در حجاز، سوریه، یمن، هند و آفریقا هستند. جمعیت آنها همگی نزدیک به یک میلیون نفر است.[۴]

---

۱. الفصول المختارة، ص۳۰۵.

۲. رجال ابن داود.

۳. الفصول المختارة، ص۳۰۵ و المقالات والفرق، ص ۸۱.

۴. الشیعة في المیزان، ص۷۳، قال: «ولا یدخل فیهم اتباع آغاخان».

اشعری در المقالات، اسماعیلیه خالصه را اصحاب ابی الخطاب محمد بن ابی زینب ـ لعنه الله ـ می‌داند که معتقد به اباحه‌گری بودند و مردم را به نبوت ابوالخطاب دعوت می‌کردند و سرانجام در مسجد کوفه توسط عیسی بن عبدالله، والی کوفه قتل عام شدند (ص ۸۱).

عقاید اسماعیلیه به جهت پراکندگی و دشمنان خارجی و به ویژه عباسیان و همچنین تلاش

۶. فطحیّه

اینان نیز مثل ناووسیه و اسماعیلیه تا امام صادقؑ را قبول دارند، اما معتقدند بعد از حضرت صادقؑ فرزندش عبدالله افطح امام است و چون عبدالله بیش از هفتاد روز بعد از امام صادقؑ زنده نبود و فرزندی از وی به جای نماند که جانشین وی باشد، از این اعتقاد برگشتند و به امامت حضرت کاظمؑ معتقد شدند، اما عده‌ای با اعتقاد به امامت وی، به امامت امام کاظمؑ پس از وی نیز معتقد گشتند.[1]

این گروه قرن‌ها پیش منقرض گشته‌اند و از آنان کسی موجود نیست.[2]

در میان فرقه‌های اسلامی، فطحیه از همه به امامیه نزدیک‌تر بوده و همواره با شیعه اثنا عشری مراوده داشته‌اند و حتی بزرگان امامیه از عده‌ای از آنها که جزء فقها بوده‌اند حدیث اخذ کرده‌اند. اینان در تمامی عقاید مثل امامیه هستند به جز

طرفداران ایشان در کتمان آن، از ابهام فراوانی برخوردار است. بسیاری از اسماعیلیه برای دین، ظاهر و باطن معتقد بودند و ازاین‌رو به اینها باطنیه هم گفته می‌شد و در پاره‌ای از این تحلیل‌ها، بسیاری از محرمات را حلال و واجبات را جایز می‌شمردند.

خلفای فاطمی در مصر و شمال آفریقا و حکومت قرامطه در بحرین و دولت حسن صباح در ایران و قلعه الموت از همین گروه بوده‌اند (ر.ک: تاریخ تشیع در ایران، ص۲۹۹ تا ۳۰۷).

این گروه به ویژه قرامطیه، سب بدنامی‌های فراوانی برای شیعه با عقاید مزخرف و اعمال ناهنجار خود شدند، و چون علیه دولت عباسی در بحرین قیام کردند، جنایاتی مثل قتل عام مردم کوفه و حاجیان در راه مکه، حمله به مکه در سال ۳۱۲. هجری کشتن هزاران نفر از حاجیان و دزدیدن حجر الاسود به مدت ۲۲ سال، مرتکب شدند. بزرگانی چون فضل بن شاذان و مرحوم کلینی بر رد آنها کتاب نوشته‌اند (غالیان، ص۱۲۹).

۱. المقالات والفرق، ص۸۷؛ ر.ک: رجال الکشی: رقم۴۷۲؛ مقباس الهدایة، ج۲، ص۳۲۳؛ الملل والنحل، ج۱، ص۱۶۷.

۲. الشیعه في المیزان، ص۷۴.

امامت هفتاد روزه برای عبدالله افطح. در میان راویان احادیث امامیه افرادی از فطحیه همچون عبدالله بن بکیر، اسحاق بن عمار، حسن بن علی بن فضال، علی بن حدید، علی بن اسباط، علی بن الحسن بن علی بن فضال، عمار بن موسی ساباطی و مصدق بن صدقه وجود دارند.

۷. واقفیه

اینها کسانی بودند که ضمن اعتراف به امامت هفت نفر از ائمه علیهم‌السلام بر امام موسی بن جعفر علیه‌السلام توقف کردند و گفتند: حضرت از دنیا نرفته و او همان مهدی موعود می‌باشد که زنده است و قیام خواهد کرد. آنها و مدعی شدند آن شخصی که در زندان بغداد با زهر کشته گشت، شبیه حضرت کاظم علیه‌السلام بوده است، نه آن حضرت.

شبهه وقف، امتحان سختی بود که بعد از سال‌ها غیبت حضرت کاظم علیه‌السلام در زندان، شیعیان را در بحران امامت فرو برد؛ به ویژه که این مذهبِ مجعول توسط چند نفر از وکلای شناخته شده حضرت کاظم علیه‌السلام به نام علی بن ابی حمزه بطائنی، زیاد بن مروان قندی و عثمان عیسی رؤاسی تأسیس شد.

شیخ طوسی رحمه‌الله می‌گوید: نزد نایبان حضرت کاظم علیه‌السلام مال فراوانی جمع شده بود و آنها به همین جهت، مرگ حضرت را انکار کردند و عده زیادی از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام را نیز با جَعل حدیث و دادن رشوه فریب دادند تا آن‌که سرانجام با عنایت الهی و افشاگری‌ها هدایت‌های گسترده حضرت رضا علیه‌السلام و تلاش یاران حضرت، آن گروه جعلی رسوا شدند[1] و به سرعت منقرض گردیدند.

احادیث بسیار فراوانی را می‌توان در میان روایات شیعه یافت که توسط

---

۱. ر.ک: رجال کشی، علل الشرایع صدوق، و الغیبة شیخ طوسی رحمه‌الله و معجم الرجال آیة الله خوئی.

گروه واقفیه در ابواب مختلف فقهی روایت شده است، زیرا اینان در ابتدا گروهی سرشناس و مورد اعتماد و مراجعه بوده‌اند.

برخی از این راویان عبارتند از: اسحاق بن جریر، حسن بن محمد بن سماعه، حسن بن علی بن ابی حمزه، حسین بن ابی سعید هاشم بن حیان، حمید بن زیاد، زرعة بن محمد، درست بن ابی منصور، سماعة بن مهران، علی بن الحسین الطاطری و موسی بن بکر الواسطی.[1]

خلاصه درس چهارهم

اهمیت بحث فرقه‌های اسلامی از دو جهت است:

۱. آشنایی با راویانی که به مذهب آنها در علم رجال اشاره می‌شود؛ مثل فطحی و واقفی.

۲. از آن‌جا که نظر فقهای امامیه در مورد قبول روایات راویان غیر امامیه مختلف است، ازاین‌رو باید این مذاهب توضیح داده شود تا موضوع مشخص گردد.

فرقه‌های اسلامی از نظر پذیرش امامت دو گونه‌اند: شیعه و اهل سنت.

شیعه از نظر اصطلاحی و از دیرباز به کسانی گفته می‌شود که معتقدند جانشین پیامبر اکرمﷺ از جانب خداوند تعیین شده و توسط حضرت ابلاغ گردیده است و آن علی بن ابی‌طالبؑ می‌باشد و خلفای قبلی را محکوم می‌کنند.

تعبیر شیعه بر این گروه ریشه در صدر اسلام و احادیث نبوی دارد که اهل سنت نیز آن را روایت کرده‌اند و حتی عده‌ای در زمان پیامبرﷺ به این عنوان نامیده می‌شدند.

مهم‌ترین فرقه‌های شیعه عبارت‌اند از: امامیه؛ کیسانیه؛ زیدیه؛ ناووسیه؛

---

۱. رجال ابن داود.

اسماعیلیه؛ فطحیه و واقفیه، که به جز سه فرقه امامیه، زیدیه و اسماعیلیه بقیه منقرض شده‌اند.

غلاة جزء منتسبین به شیعه است و اهل بیت علیهم السلام و شیعیان هرگز آنها را قبول نکرده و آنها را کافر می‌دانند.

امامیه اکثریت قاطع جمعیت شیعه را هم اکنون تشکیل می‌دهند. اصول مذهب آنها عبارت است از: توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت.

ایشان معتقد به امامت ائمه دوازده‌گانه هستند که اول آنها علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین آنها حجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه است که هم اکنون زنده می‌باشد.

اینان حضرت فاطمه علیها السلام را مثل دیگر ائمه دوازده‌گانه، معصوم و گفتار و کردار ایشان را حجت می‌دانند.

کیسانیه معتقد به امامت محمد حنفیه بعد از امام حسین علیه السلام بوده‌اند. این فرقه قرن‌هاست که منقرض گشته‌اند. تعداد اندکی از آنها راویان احادیث شیعه هستند؛ مثل عمر بن واثله و حیان السرّاج.

فرقه زیدیه خود را پیروان زید فرزند امام سجاد علیه السلام می‌دانند و امامت امام باقر علیه السلام به بعد را قبول ندارند.

البته جناب زید هرگز مدعی امامت نبود و همواره مورد احترام همه مسلمانان بوده است. وی در سال ۱۲۱ هجری در کوفه قیام کرد و به شهادت رسید.

در مورد این‌که آیا زیدیه بر اصول مذهب شیعه یعنی امامت امیرالمومنین علیه السلام تا حضرت سجاد علیه السلام معتقد بوده اند یا نه، اختلاف است.

در احادیث امامیه عده‌ای از راویان، جزء زیدیه‌اند، مثل: ابوالجارود زیاد بن منذر.

ناووسیه پیروان عبدالله بن ناووس بصری هستند که امام صادق علیه السلام را همان

مهدی موعود می‌دانست. در میان راویان عده‌ای مثل ابان بن عثمان و سعد بن طریف ناووسی معرفی شده‌اند.

فرقه اسماعیلیه معتقد به امامت اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام بعد از حضرت هستند.

فطحیه معتقد به امامت عبدالله افطح، فرزند امام صادق علیه السلام بودند و چون عبدالله هفتاد روز پس از امام صادق علیه السلام از دنیا رفت اکثر فطحیه از اعتقاد به وی برگشتند و به امامت حضرت کاظم علیه السلام معتقد گشتند.

این گروه در میان فرقه‌های شیعه از همه به امامیه نزدیک‌تر بودند. راویان بزرگی از اینان در میان احادیث ما هستند، مثل: عبدالله بن بکیر، اسحاق بن عمار و بنو فضال.

واقفیه کسانی هستند که بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام، معتقد به امام دیگری نشده و آن حضرت را امام مهدی دانستند که زنده است و قیام خواهد کرد.

در میان راویان احادیث شیعه، تعدادی واقفیه هستند؛ مثل: علی بن ابی حمزه بطائنی، حسن بن محمد بن سماعة و حمید بن زیاد.

پرسش

۱. فایده بحث از فرقه‌های اسلامی چیست؟

۲. شیعه در لغت و اصطلاح چه معانی دارد؟

۳. آیا شیعه یک حزب سیاسی و ایرانی است؟ چرا؟

۴. مهم‌ترین فرقه‌های شیعه را ذکر کنید.

۵. چرا غالیان جزء فرقه‌های شیعه به حساب نمی‌آیند؟

۶. اصول مذهب امامیه را ذکر کنید.

۷. اعتقاد امامیه در مورد حضرت فاطمه علیها السلام چیست؟

۸. کیسانیه چه گروهی هستند؟

۹. عقاید زیدیه چیست؟

۱۰. در مورد فرقه ناووسیه و اسماعیلیه توضیح دهید؟

۱۱. فرقه فطحیه چه گروهی بوده‌اند؟

۱۲. فرقه واقفیه و علت نفوذ آنها را بیان کنید.

منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. البدایه فی شرح الرعایه، زین الدین بن علی العاملی (م ۹۶۵).
۲. بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی.
۳. تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله المامقانی.
۴. فتح المنّان، محمد عبدالرحمن المرعشی.
۵. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی.
۶. لسان المیزان، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی.
۷. المدخل الی علم الرجال، سید محمد حسین قزوینی.
۸. مقدمه معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی.

درس پانزدهم

غالیان

غلوّ به معنای زیاده‌روی و از اندازه خارج شدن است و غالی یعنی کسی که بلندپروازی می‌کند. در اصطلاح به گروهی گفته می‌شود که در مورد اهل بیت‌علیهم‌السلام مراتبی از الوهیّت و ربوبیت را معتقد گشته و آنها را از حد عبودیت به مرتبه ربوبیت و خدایی بالا برده‌اند، معتقد به حلول یا اتحاد خداوند در ایشان و یا خالقیت و رازقیت ایشان گشته‌اند، و یا معتقد به نبوت ایشان بوده‌اند.

ائمه اطهارعلیهم‌السلام با شدت هر چه بیشتر به تکذیب و تکفیر این افراد پرداخته و شیعیان را از مراوده با آنها برحذر داشته‌اند.

حضرت علی‌علیه‌السلام می‌فرمود: خدایا من از غالیان بیزارم مثل بیزاری عیسی بن مریم از نصارا... .[1]

امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: غالیان بدترین خلق خدا هستند، اینان عظمت خداوند را کوچک و برای بندگان خدا، ربوبیت ادعا می‌کنند.[2] مرحوم صدوق از بزرگ‌ترین دانشمندان امامیه می‌گوید: اعتقاد ما در مورد غالیان و مفوضه آن است

---

۱. بحار، ج۲۵، ص۳۶۵.

۲. همان.

که آنها کافر و بدتر از یهود و نصارا و مجوس و... هستند.[۱]

غالیان از زمان حضرت امیر علیه السلام به بعد پیدا شدند و نسبت‌های ناروا به ائمه اطهار علیهم السلام دادند، که به نام برخی از مشاهیر آنها اشاره می‌شود:

۱. **مغیرة بن سعید:** او در عصر امام باقر علیه السلام می‌زیست که در سال ۱۱۹ هجری به وسیله خالد بن عبدالله قسری سوزانده شد و در روایات نیز به شدت مذمت شده است.

۲. **ابو الخطاب محمد بن ابی زینب:** امام صادق علیه السلام در مورد او فرمود: «علی بن ابی الخطاب ـ لعنه الله والملائكة والناس أجمعين ـ فأشهد أنه كافر فاسق مشرک».[۲]

وی سرانجام همراه یارانش در مسجد کوفه در سال ۱۳۸ هجری توسط حاکم کوفه عیسی بن موسی قتل عام گشته و خود او اسیر شد و به قتل رسید و بدنش را به دستور منصور به دار آویختند.[۳]

امام صادق علیه السلام فرمود: «لعن الله أبا الخطاب ولعن من قتل معه ولعن الله من بقی منهم ولعن الله من دخل قلبه رحمة لهم».[۴]

۳. بشّار الشعیری، محمد بن بشر، علی بن حسکه قمی، حسن بن محمد بن بابا القمی، محمد بن موسی الشریعی، فارس بن حاتم قزوینی، قاسم الیقطینی (قاسم بن حسن بن علی بن یقطین)، محمد بن نصیر، محمد بن موسی بن حسن بن فرات و محمد بن علی شلمغانی است.[۵]

---

۱. الاعتقادات، ص ۷۱.

۲. رجال کشی، ص۲۹۷.

۳. ر.ک: معجم الرجال، ج۸، ص۲۴ و قاموس الرجال، ج۹، ص۶۰۱.

۴. معجم الرجال، ج۱۴، ص۲۴۸.

۵. بحار، ج۲۵، ص۲۶۱ به بعد. علاوه بر آن، دانش‌پژوهان ترجمه‌ای از این افراد جهت تمرین از کتاب‌های قاموس الرجال، رجال کشی، تنقیح المقال و معجم آیة الله خوئی تهیه نمایند.

برخورد علمای شیعه با غالیان

علمای شیعه و رجالیون در رجال و کتاب‌های اصولی و فقهی، نسبت به مسئله غلوّ بسیار حساس بوده‌اند، به گونه‌ای که نزد ایشان اتهام به غلوّ برای جرح و تضعیف راوی کافی بوده است.

از غلوّ و اتهام به آن با تعابیر مختلفی در کتب رجالی یاد می‌شود؛ مثل: غال، مرتفع القول، من الطیّارة، مخلّط و فاسد المذهب.

شیخ طوسی‌قدس‌سره وقتی در مورد روایات راویان مخالف مذهب از اهل سنت، واقفیه، فطحیه و زیدیه بحث می‌کند روایت آنان را در صورتی که ثقه باشند و با روایت شعیه یا فتاوای شیعه مخالف نباشد، می‌پذیرد، اما وقتی به غلّاة و متهمین می‌رسید صریحاً روایت ایشان را در حال غلوّ باطل می‌شمرد و هیچ قیدی هم نمی‌زند.[1]

شاید علت این سخت‌گیری دو امر بوده است:

۱. غلّاة کافرند، و روایت کفار مردود است.

۲. غلّاة چون سرانجام همچنان‌که از حالات عده‌ای از آنها حکایت شده است، به اباحه‌گری و حلال شمردن محرمات ملتزم شده‌اند. بنابراین هرگز مورد اعتماد و ثقه نیستند.

علمای شیعه با پیروی از اهل بیت‌علیهم‌السلام در سخن و عمل و قلم به نفی و طرد غلّاة همت گمارده‌اند، و کتاب‌های متعددی از همان ابتدا در رد اینان نگاشته‌اند که به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

۱. الرد علی الغلاة، نوشته محمد بن حسن (مؤلف بصائر الدرجات).

---

۱. عدة الاصول، ج۱، ص۳۸۳.

۲. الردّ علی الغلاة، تألیف یونس بن عبدالرحمن از بزرگ‌ترین اصحاب امام رضاؑ.

۳. الردّ علی الغلاة، تألیف حسین بن سعید اهوازی و برادرش حسن، از اصحاب امام رضاؑ.

۴. الردّ علی الغالیة، تألیف حسن بن علی بن فضال از فقهای شیعه و از اصحاب امام رضاؑ.

۵. الردّ علی الغالیة المحمدیة، تألیف فضل بن شاذان از بزرگان اصحاب امام رضا و حضرت جوادؑ و دیگر کتب که در میان فهرس کتب اصحاب امامیه ذکر شده است.[۱]

لذا ابوهریره از علمای اهل سنت بعد از ذکر فرقه‌های غالی می‌نویسد: این فرقه‌ها و مانند آنها از منحرفین در اعتقاد، از شیعه بسیار دورند، و شیعه از آنها به غلاة تعبیر می‌کند و بیشتر آنها را از اهل قبله (مسلمان) نمی‌دانند تا چه رسد که شیعه بشناسد، به این جهت می‌گوییم: این گروه‌ها در تاریخ اسلام نام شیعه را بر خود بسته‌اند و بسیاری از نویسندگان در مورد شیعه، گناه اینها را به شیعه نسبت داده‌اند در حالی که شیعه از ایشان به شدت بیزار است.[۲]

راویان غالی

راویان غالی عبارت‌اند از: محمد بن علی بن بلال، جعفر بن محمد بن مالک، حسن بن علی بن ابی عثمان، حسن بن محمد بن باب، حکم بن بشار، داود بن کثیر رقی، سلیمان بن عبدالله دیلمی، طاهر بن حاتم بن ماهویه، عبدالرحمن بن

---

۱. غالیان، ص۱۶۹ و ۱۷۰.

۲. تاریخ المذاهب الاسلامی، ص۳۹؛ ر.ک: خاستگاه تشیّع، ص۲۷۷ پاورقی.

حماد کوفی، عبدالله بن عبدالرحمن الاصم، عبدالله بن قاسم البطل، عبدالله بن قاسم حضرمی، علی بن احمد ابی القاسم الکوفی، علی بن (مسعود) حسکة، عمر بن فرات، فارس بن حاتم بن ماهویه، قاسم بن حسن بن علی بن یقطین، محمد بن (حسن بن) جمهور، محمد بن حسن بن شمون، محمد بن سلیمان دیلمی، محمد بن علی بن ابراهیم قرشی معروف به ابو سمینه، محمد بن فرات بن احنف، محمد بن موسی السریعی، محمد بن موسی بن عیسی، هاشم بن ابی هاشم، یونس بن بهمن، یونس بن ظبیان.[1]

غلو در اصول عقاید و عقاید فرعیّه

واژه غلوّ گاهی در هر گونه اعتقاد به صفات و فضایل و کمالاتی است که در مورد شخصیتی باشد که وی فاقد آن است؛ خواه او را از نظر صفات به سرحد الوهیت در ذات یا صفات یا افعال مثل خالقیت و رازقیت برساند یا آن‌که به این مرتبه نرسد.

غلوّ به این معنای گسترده مورد بحث نیست و بسیاری از مراتب آن مورد اختلاف می‌باشد و اعتقاد به آن، کسی را به حد کفر یا خروج از مذهب اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌رساند؛ همانند امکان سهو در معصوم، مقدار علم امام علیه‌السلام به ویژه نسبت به موضوعات خارجی، مقدار قدرت امام علیه‌السلام به اذن الهی در تصرف تکوینی، برتری ائمه علیهم‌السلام از انبیای عظام غیر از خاتم الانبیاء، کیفیت ولادت ائمه علیهم‌السلام، اثبات برخی کرامات و معجزات و اعتقاد به آنها با اعتراف به امکان آن، اعتقاد به رجعت و.... .

البته این معنای غلوّ با مراتب آن، میان علمای شیعه از اول مورد اختلاف بوده

---

۱. صفری، غالیان، ص ۳۴۶ به بعد.

است. قمیّون در قرن سوم و چهارم مثل شیخ صدوق و استادش ابن ولید، همواره مواضع سخت‌تری نسبت به غلو داشته‌اند و بسیاری از فضایل را غلو می‌پنداشتند، اما بغدادیون مثل شیخ مفید، با آنها در موارد بسیاری مخالف بودند. مسئله سهو النبی شاهد این ماجراست.[۱]

این حد از غلوّ را حتی در میان اهل سنت نیز می‌توان یافت مثل روایاتی که در فضایل مجعول رهبران آنها ذکر می‌شود، مثل فزونی علم عُمر بر همه عرب یا اهل زمین یا فرار همه شیاطین انس و جن از عمر و این‌که اگر من مبعوث نمی‌شدم عُمر مبعوث می‌شد. یا این‌که عمر و ابوبکر دو سرور پیران بهشت هستند، یا حیاء ملائکه از عثمان، یا آوردن قلم طلا توسط جبرئیل برای معاویه و این‌که پیامبر شهر علم است و علی در آن شهر و معاویه حلقه آن در! یا این‌که رود نیل به گفته عُمر جاری شد و یا زلزله از مدینه به واسطه عمر دفع شد و... .

اینها مواردی از این قبیل است که علامه امینی‌ قدس‌سره بسیاری از آن را در مناقب و غلوّ در مورد خلفا و دیگر صحابه یا شخصیت‌های دیگر مثل ابوحنیفه، احمد بن حنبل، مالک و عبدالقادر جیلانی در ضمن یکصد داستان نقل می‌کند.[۲]

علامه امینی‌ قدس‌سره بعد از نقل این مطالب می‌گوید: حال انصاف دهید که چه کسانی غالی هستند؟ ما یا آنان که این احادیث و داستان‌ها را نقل می‌کنند؟

فرقه‌نویسان از گروهی به‌نام غلّاة عباسیّه یا راوندیه نام می‌برند که رئیس آنها عبدالله راوندی بود و در ابتدا به الوهیت منصور ـ خلیفه عباسی ـ و نبوت ابومسلم خراسانی معتقد شدند. ولی چون منصور، ابومسلم را کشت، در سال ۱۴۱ هجری بر او شوریدند و منصور به اتهام زندقه آنها را در آتش سوزانید. از

---

۱. ر.ک: غالیان، ص ۳۴۰.

۲. الغدیر، ج ۱۱، ص ۷۱ ـ ۱۹۵.

این فرقه، گروههایی با نام ابومُسلمیه، ابو هریریه و رَزّامیه ـ قائلان به حلول خداوند در ابومسلم ـ و هاشمیه منشعب شدند.[۱]

در تاریخ تشیع آمده است: اهل اصفهان در مورد معاویه غلوّ دارند و او را پیامبر می‌دانند.[۲]

ریشه‌های غلوّ و علل آن

مهم‌ترین علل و عوامل این امر عبارت‌اند از:

۱. مسئله عاطفی و روانی در اسطوره‌سازی برای بزرگان به ویژه در مقابل رقیبان.

۲. ناآگاهی مردم ساده‌دل که با مشاهده برخی کرامات از ائمه اطهار علیهم السلام، فکر می‌کردند اینان نمی‌توانند بشر باشند. ازاین‌رو قائل به خدایی یا حلول روح الهی در آنها می‌شدند.[۳]

۳. محبت فراوان شیعه به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله همراه با ناآگاهی و فقدان معرفت. در روایات هم به این خطر هشدار داده شده است.[۴]

۴. غرض‌ورزی سیاستمداران و حکام قرن دوم و سوم در جهت تضعیف شیعه و مکتب اهل بیت علیهم السلام از راه ایجاد شایعات و احیاناً تشویق به این‌گونه مزخرفات.

ناگفته نماند که اگر ما مسئله غلوّ را در میان شیعیان، نسبت به اهل بیت علیهم السلام بیش از اهل سنت می‌بینیم، یکی از علل آن، عظمت و معنویت و مقام والایی است که معصومین در درگاه الهی داشته‌اند. مسئله علم غیب، استجابت دعا، قدرت تکوینی به اذن خداوند، مقامات والای معنوی، صدور معجزات، عصمت،

---

۱. صفری، غالیان، ص۳۷؛ ر.ک: مقالات اشعری، ص۶۹.

۲. همان، ص۳۲۳.

۳. بحار، ج۲۵، ص۲۷۱ و ۲۷۶؛ ر.ک: غالیان، ص۴۳.

۴. بحار، همان، ص۲۸۸.

فضایل بلند اخلاقی، حضور فرشتگان نزد آنها، الهامات غیبی به صورت مدام و دارا بودن مقام رضا و تسلیم، اخلاص و توکل و ده‌ها مورد دیگر به اضافه وجوب محبت این خاندان و مقام امامت ایشان، از عوامل طبیعی گرایش به غلوّ در نظر عده‌ای از ساده‌دلان شد.

اما **اهل سنت** چون هرگز رهبران خود را دارای این مقامات نمی‌دانسته و آنها را چه بسا افرادی معمولی تلقی می‌کرده‌اند که تنها دارای برخی امتیازها هستند مثل علم و سیاست عادی و احیاناً تقوا و عدالت، ازاین‌رو زمینه غلو در این‌گونه افراد کمتر است مگر در مورد افرادی مثل عبدالقادر جیلانی یا دیگر افراد معنوی خویش از عرفا که سخنان غلوّگونه در مورد ایشان، فراوان گفته‌اند، همچنان‌که برخی از آن گذشت.

۲. اهل سنت

در کتب رجالی به عامّه یا عامّی از آنها تعبیر می‌شود.

مقصود از اهل سنت در مقابل شیعه، کسانی هستند که معتقدند پیامبر اکرمﷺ کسی را به جانشینی خود معرفی نکرده است و مسلمانان ابوبکر را انتخاب کرده‌اند.

بنابر تعریف مذکور، اهل سنت از نظر عقیدتی بر پنج گروه تقسیم می‌شوند:

۱. اشاعره؛ ۲. معتزله؛ ۳. ماتریدیه؛ ۴. خوارج؛ ۵. غلاة و نواصب.

از آن‌جا که شناخت حالات این گروه‌ها در مباحث رجالی و حدیثی چندان تأثیر ندارد و همه آنها بعنوان عامه و اهل سنت، از نظر اعتبار روایی یک حکم دارند، ازاین‌رو به شرح حال هر کدام به صورت مختصر اکتفا می‌شود.

الف) معتزله

نام معتزله در ابتدا به کسانی مثل عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمه، اسامة بن

زید و سعد بن ابی وقاص گفته شد که از همراهی با امام علی‌علیه‌السلام در جنگ‌ها خودداری کردند.[1]

ولی اصطلاح معتزله در تاریخ اسلام مربوط به دسته‌ای از متکلمان است که پیرو واصل بن عطاء (م ۱۳۱) گشتند.

برخی گفته‌اند: علت نام‌گذاری ایشان به معتزله این بوده است که واصل بن عطاء از مجلس درس استاد خویش حسن بصری کناره‌گیری کرد.

عمده عقاید ممتاز اینها عبارت بود از:

۱. منزلة بین المنزلتین؛ یعنی مرتکب کبیره را نه مؤمن می‌دانستند ونه کافر بلکه میان این دو بود، بر خلاف خوارج که آنها را کافر و بر خلاف دیگران که مؤمن فاسق می‌نامیدند.

۲. اعتقاد به اختیار در انسان در مقابل جبریه، که همان مسئله عدل الهی است و این‌که خداوند هرگز ظلم نمی‌کند.

۳. نفی صفات از خداوند، زیرا معتقد بودند اثبات صفات، ملازم با تعدد آلهه می‌باشد.

۴. وعد و وعید؛ یعنی همچنان‌که خداوند در مورد پاداش‌ها خلف وعده نمی‌کند، در وعید یعنی تهدیدهایی که درباره کافران و فاسقان کرده است تخلف نمی‌کند و محال است که آنها را ببخشد مگر آن‌که توبه کرده باشند.

۵. امر به معروف و نهی از منکر، که معتقدند در مقابل شیوع منکرات باید بر حکام ستمگر اعتراض کرد.

به هر حال اینان بر خلاف دیگر گروه از اهل سنت، رؤیت خداوند و تشبیه

---

۱. مقالات اشعری، ص۴.

او را منکر شدند، همچنان‌که به اختیار انسان در اعمال نیک و بد خویش و استحقاق ثواب و عقاب معتقد گشته‌اند و این‌که خداوند از هر شر و ظلمی منزه است و کاری جز عدل و صلاح نمی‌کند.

اختلاف عمده معتزله با امامیه در مسئله امامت است که آنها مثل دیگر اهل سنت، خلافت ابوبکر، و عمر و عثمان را می‌پذیرند؛ گرچه اعتقاد به افضلیت علی علیه‌السلام دارند و بلکه ابن ابی الحدید از استادش نقل می‌کند که اگر حضرت علی علیه‌السلام بعد از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به نزاع بر می‌خاست و شمشیر می‌کشید ما حکم به هلاکت همه کسانی می‌کردیم که با او مخالفت کردند؛ همچنان‌که حکم می‌کنیم به هلاکت آنها که با او به نزاع پرداختند (ناکثین و مارقین و قاسطین)، زیرا در اخبار صحیح وارد شده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: علی بر حق است و حق با علی است هر کجا که باشد. بارها به علی فرمود: جنگ تو جنگ من و صلح تو صلح من است.[1]

معتزله بعداً به دو فرقه مهم بغدادیه و بصریه تقسیم شدند که بعد از اشتراک در اصول خمسه، در مباحث متعددی اختلاف پیدا کردند.[2]

ب) اشاعره

این مذهب که جمهور اهل سنت اکنون بر آن هستند به ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (م ۳۲۴ یا ۳۳۰) منسوب است.

وی در مسائل مهمی از مذهب معتزله فاصله گرفت؛ از جمله به جدا بودن صفات خداوند متعال از ذات شد که مستلزم قدماء ثمانیة است، همچنان‌که در مورد

---

۱. ر.ک: تاریخ الفرق الاسلامی، ص۱۳۰، المعتزله و تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص۱۱۹.

۲. اصول الحدیث و احکامه، ص۲۰۰.

قرآن معتقد به دو نوع کلام شد: کلام نفسی را قدیم و کلام لفظی را حادث خواند.

در مورد جبر و اختیار به کسب معتقد شد و گفت: اعمال بندگان مخلوق خداوند است ولی کار انسان مقارن با کار الهی است، ولی در پیدایش عمل دخالتی ندارد و فقط محل حدوث فعل از جانب خداوند است و چون این نظریه به جبر بر می‌گردد از فخر رازی نقل شده که می‌گوید: کسب، یک نام بدون محتوا است.[1]

وی معتقد است که خداوند متعال قابل رؤیت با چشم است و مؤمنان در قیامت او را می‌بینند.

وی برای خداوند ـ طبق ظواهر قرآن و حدیث ـ دست و صورت و تخت و رفت و آمد قائل است، ولی از بحث در مورد کیفیت اینها خودداری می‌کند. در مورد وعید نیز با معتزله مخالفت کرده است.

همچنین وی معتقد است که هیچ چیز بر خداوند قبیح نیست.

ابن خلکان می‌گوید: وی روز جمعه در جامع بصره روی بلندی با بلندترین صدا گفت: هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد، هر که نمی‌شناسد من فلانی پسر فلانی هستم، من معتقد به مخلوق بودن قرآن و دیده نشدن خداوند با چشم بودم و این‌که کارهای زشت را خودم انجام می‌دهم، ولی من از این عقاید توبه می‌کنم و معتقد بر خلاف رأی معتزله هستم.[2]

وی در کتاب الابانة صفحه ۱۹ عقاید خود را بیان کرد و اعلان نمود که پیرو احمد بن حنبل است.[3]

---

۱. ر.ک: فرق و مذاهب اسلامی.

۲. وفیات الاعیان، ج۲، ص۴۴۷؛ ر.ک: اصول الحدیث واحکامه، ص۲۰۰.

۳. اصول الحدیث واحکامه، ص۲۰۰.

ج) ماتریدیه

این فرقه منسوب به محمد بن محمد بن محمود ابو منصور ماتریدی ـ محله‌ای در سمرقند ـ (م ۳۳۳) می‌باشد، و مذهب وی در حقیقت، حد اعتدال میان معتزله و اشاعره است و به عقل بیش از اشعری اعتبار می‌دهد اما در آن زیاده‌روی نشده و از نقل به طرف عقل می‌رود.

وی برای اشیاء ـ مثل معتزله ـ معتقد به حُسن و قبح شد و در مسئله جبر و اختیار معتقد به کسب شد ولی به این معنا که خداوند در انسان قدرتی قرار داده است که می‌تواند افعال را انجام دهد.

در مسئله صفات الهی، نزدیک به معتزله نظر داد (انکار صفات) و در مسئله وعید بر خلاف معتزله، اعتقاد دارد که صاحب گناه کبیره در جهنم مخلد نیست؛ هر چند بدون توبه بمیرند.[1]

د) خوارج

اینان گروهی بودند که در جریان حکمیت ـ با آن‌که خودشان حضرت علی را با تهدید وادار به آن کرده بودند ـ از سپاه حضرت امیر علیه السلام جدا شدند و شعارشان «لا حکم إلاّ لله» بود، حضرت علی علیه السلام را تکفیر کردند و شخصی به نام «ذاالثدیة» را امیر نموده و با حضرت علی علیه السلام به نبرد پرداختند و حضرت آنها را کشت. اینها را حروریه یا خوارج می‌گویند که سرمنشأ همه خوارج شدند.[2]

اینان دارای عقایدی خاص بودند، از جمله آن‌که خلیفه را به انتخاب مسلمین می‌دانستند و می‌گفتند لازم نیست خلیفه از قریش یا عرب باشد، بلکه هر فرد

---

۱. تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص۱۶۷ به بعد.

۲. مقالات اشعری، ص۵.

صالحی را که مسلمانان انتخاب کنند تا وقتی که قیام به عدل می‌کند خلیفه است وگرنه باید او را عزل کرد یا کشت. آنها همه گناهان را موجب کفر می‌دانستند. گروهی بودند ساده‌لوح اما خشن که بر عقاید باطل خویش به سختی پافشاری می‌کردند و چه بسا مخالفان را مستحق مرگ می‌دانستند.

خوارج دارای فرقه‌های مختلفی هستند، مانند: ازارقه (پیروان نافع بن ازرق)، نجدات (پیروان نجدة بن عویمر)، صفریه (پیروان زیاد بن اصغر)، اباضیه (پیروان عبدالله بن اباض) که از همه خوارج به اعتدال نزدیک‌تر می‌باشند[1] و تنها فرقه اخیر موجود می‌باشد و دیگر فرقه‌ها منقرض گشته‌اند.

البته اهل سنت، خوارج را از خود جدا می‌دانند ولی در امامت ابوبکر، عمر و عثمان با آنها مشترکند. البته باید از نظر سایر عقاید، آنها را جزء منتسبین به اهل سنت شمرد.

ه) نواصب

اینها گروهی از اهل سنت‌اند که طرفدار عثمان، عایشه، معاویه و بنی‌امیه هستند و حضرت علی(ع) را علناً سبّ و ناسزا می‌گویند. اینها عمدتا بعد از قتل عثمان و با شروع خلافت حضرت علی(ع) ظاهر گشتند و به بهانه خونخواهی عثمان و اتهام حضرت علی(ع) در قتل عثمان، به جنگ با حضرت پرداختند، که بعداً به عثمانیه مشهور شدند. رواج مذهب نصب، از زمان معاویه بن ابی سفیان بعد از جریان حکمیت و به ویژه بعد از شهادت حضرت علی(ع) بوده است.

معاویه طی بخش‌نامه‌هایی سنت سبّ و بدگویی به حضرت امیر(ع) را در تمام کشورهای اسلامی که تا آفریقا، و اروپا و آسیای مرکزی ادامه داشت برقرار کرد.

---

۱. ابوزهرة، تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص۶۹ به بعد.

مردم تازه مسلمان در آن دوران که اسلام را از طرفداران معاویه و به ویژه برخی صحابه مثل عمرو بن عاص، ابوموسی اشعری، ابوهریره و سمرة بن جندب دریافت می‌کردند، در اثر تبلیغات گسترده دستگاه بنی‌امیه و جعل انبوه احادیث که با بخشنامه و به‌طور رسمی از طرف معاویه اعلان و برای آن جایزه قرار داده شد، به همراه تهاجم اقتصادی و نظامی علیه اهل بیت علیهم‌السلام صورت گرفت. مذهب نصب و بغض و انحراف از اهل بیت علیهم‌السلام در سراسر عالم اسلام شیوع یافت. کار به جایی رسید که امام سجاد علیه‌السلام می‌فرمود: در مکه و مدینه بیست نفر دوستدار ما نیست. متأسفانه در میان محدثان، علما و بزرگان اهل سنت ـ با وجود آن‌که در نظر آنان همه صحابه را عادل و محترم و سبّ آنها به ویژه خلفا را حرام و چه بسا موجب قتل می‌دانند ـ افرادی از نواصب پیدا شده‌اند که نزد برادران اهل سنت از آنها به تجلیل و تعظیم نیز یاد می‌شود و ما برخوردهای تندی که علمای اهل سنت با بدگویان به شیخین و یا طلحه و زبیر و عایشه اُم‌المؤمنین دارند، هرگز با نواصب و دشمنان امیرالمؤمنین مشاهد نمی‌کنیم با آن‌که در نصوص فراوان اهل سنت آمده است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دشمن علی علیه‌السلام را منافق دانسته و در غدیر خم در حضور ده‌ها هزار نفر او را مولای همه مؤمنان معرفی نموده و دشمن او را نفرین کرده است: «اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه».

مثلا ذهبی حدیث آن دسته از شیعیان که به شیخین جسارت می‌کنند را هر چند ثقه باشند مردود می‌شمرد، اما بسیاری از این نواصب را توثیق می‌کند. اینک به پاره‌ای از نواصب که مورد توثیق اهل سنت قرار گرفته‌اند اشاره می‌کنیم.

نواصب ثقه در کتب اهل سنت!!

۱. **عمر بن سعد بن ابی وقاص**؛ قاتل ریحانة رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است که عجلی او را توثیق کرده است.

۲. **عمران بن حطان**؛ رئیس بخشی از خوارج است که ابن ملجم را در شعر معروف خویش ستوده است. عجلی او را ثقه دانسته و بخاری در صحیح از او روایت کرده است.

۳. **اسماعیل بن اوسط بجلی**؛ امیر کوفه و از یاران حجاج بن یوسف ثقفی، سفّاک بنی‌امیه است که سعید بن جبیر، فقیه و مفسر تابعی را نزد حجاج آورد و او را کشت. ابن معین و ابن حبان او را توثیق کرده‌اند.

۴. **اسد بن وداعة شامی**؛ به حضرت علی‌علیه‌السلام ناسزا می‌گفت و نسائی او را توثیق کرده است.

۵. **ابوبکر محمد بن هارون**؛ ناصبی معروف که خطیب بغدادی او را توثیق کرده است.

۶. **خالد القسری**؛ فرمانروای ناصبی و کینه‌توز و ستمکار که علاوه بر ناصبی بودن، در دین هم متهم بود، ولی ابن حِبان او را توثیق کرده است.

۷. **اسحاق بن سوید عدوی**؛ شدیداً به حضرت علی‌علیه‌السلام توهین می‌کرد. وی از رجال بخاری، مسلم و نسائی است و احمد حنبل و ابن معین او را توثیق کرده‌اند.

۸ **حریز بن عثمان**؛ همان ملعونی که هر روز هفتاد بار در مسجد، علی‌علیه‌السلام را لعنت می‌کرد و ما قبلا در مورد خباثت وی تذکر دادیم. از رجال صحیح بخاری، ترمذی و ابی داود است و صاحب ریاض النضره او را ثقه دانسته است.

۹. **نعیم بن ابی هند**؛ نسائی او را توثیق کرده است.

۱۰. **ازهر بن عبدالله حمصی**؛ از رجال ابی‌داود، ترمذی و نسائی می‌باشد که عجلی او را توثیق کرده است.

۱۱. **عبد الرحمن بن ابراهیم**؛ مشهور به دحیم شامی که می‌گفت هر که بگوید:

گروه متجاوز ـ در نبرد صفین ـ اهل شام هستند، زنازاده است. بخاری و دیگران از او روایت دارند.

۱۲. خالد بن مسلمة بن العاص؛ احمد حنبل و یحیی بن معین حدیث او را قابل نوشتن می‌دانند و این‌که روایات وی اشکال ندارد، با این حال او رئیس مرجئه و دشمن علی‌ﷺ است.[۱]

۱۳. ابراهیم بن یعقوب جوزجانی؛ رجالی بزرگ اهل سنت (م ۲۵۱) و صاحب کتاب الشجرة في احوال الرجال است و در جرحِ شیعه او را اسراف‌کار شمرده‌اند. ذهبی در عین حالی که او را ناصبی معرفی می‌کند، او را از ائمه جرح و تعدیل شمرده و توثیق می‌کند.[۲] ابوبکر خلال می‌گوید: جوزجانی، جليلٌ جداً.[۳] احمد بن حنبل به شدت وی را احترام می‌کرد: كان يكرمه إكراماً شديداً.[۴]

گذشته از همه اینها افرادی از صحابه هستند که اهل سنت آنها را تجلیل یا توثیق نموده‌اند و از آنها حدیث اخذ کرده‌اند، با آن‌که ناصبی‌اند همچون: معاویة بن ابی سفیان (م ۶۰)، عمرو بن عاص (م ۴۳)، مروان بن حکم (م ۶۵)، بسر بن ارطاة، سمرة بن جندب (م ۵۸)، خالد بن ولید (م ۲۰)، ابوسفیان (م ۳۲)، اشعث بن قیس کندی (م ۴۰)، مغیرة بن شعبه، ابو هریره (م ۵۹)، عبدالله بن عمر (م ۸۴)، ابو موسی اشعری (م ۹۰)، از تابعین هم مثل: عکرمه، عروة بن زبیر (م ۹۴)، عبدالله بن زبیر (م ۷۳)، زیاد بن ابیه و عبدالله بن عُکیم (م ۸۸)، قیس بن ابی حازم البجلی (م ۹۰)، سهم بن طریف (م ۱۵۷)، ابو برده بن موسی الاشعری (م ۱۰۴)، ده‌ها نفر دیگر، در

---

۱. ر.ک: الغدیر، ج۵، ص۲۹۴ و ۲۹۵.

۲. میزان الاعتدال، ترجمه وی.

۳. تهذیب الکمال، ج۲، ص۲۴۸.

۴. همان.

حالی که پیامبرﷺ بغض به علی‌ؑ را نشان نفاق دانست.

شما این برخورد دوگانه را در رفتار احمد بن حنبل می‌بینید، او که خلف بن هشامِ شراب‌خوار را ثقه می‌دانست و می‌گفت: او نزد ما مورد اعتماد است شراب بخورد یا نخورد و دشمن علی‌ؑ را ثقه می‌داند، وقتی شنید عبیدالله بن موسی عبسی ـ از راویان برجسته شیعه و از مشایخ بخاری ـ از معاویه بدگویی می‌کند دیگر از او حدیث نگرفت و به یحیی بن معین پیغام داد که تو چگونه از عبیدالله بن موسی حدیث نقل می‌کنی با آن‌که من و تو شنیده‌ایم از معاویه بدگویی می‌کند؟ یحیی بن معین نیز به فرستاده احمد گفت: به او بگو: من و تو از عبدالرزاق شنیدیم که از عثمان بدگویی می‌کرد، حدیث او را نیز رها کن که عثمان از معاویه افضل است.[1]

خلاصه درس پانزدهم

غالیان برای اهل بیتؑ مرتبه‌ای از الوهیت معتقد بودند و به ربوبیت ایشان قائل شدند.

ائمهؑ به شدت به مقابله با آنها پرداختند و آنها را تکفیر کردند.

علما و رجالیون شیعه نیز به تبع امامان معصومؑ از آنها بیزاری جستند و راوی را به اتهام غلوّ، جرح می‌کردند.

این کار به دو دلیل بود: یکی کفر غالیان و دیگری اعتقاد آنها به اباحه گری.

البته باید توجه داشت که در مفهوم غلوّ، افراط و تفریط صورت گرفته است، به طوری که گاهی کمالات و فضایل بلند اهل بیتؑ را غلو معرفی می‌کنند.

البته مسئله غلو را باید در میان اهل سنت نیز جست‌وجو کرد به ویژه در

---

۱. الغدیر، ج۵، ص۲۹۶.

مورد شیخین. فرقه‌نویسان از گروهی به‌نام غلاة عباسیه یا راوندیه نام می‌برند که در ابتدا به الوهیت منصور عباسی و پیامبری ابو مسلم خراسانی معتقد شدند.

ریشه‌های غلّو را باید در چند امر دانست: اسطوره سازی؛ ناآگاهی مردم ساده دل؛ محبت فراوان به اهل بیت؛ غرض ورزی سیاستمداران و حکام قرن دوم و سوم.

دلیل عمده شیوع مسئله غلو در میان شیعیان نسبت به اهل سنت، عظمت و معنویت والای اهل بیت است، ولی در میان اهل سنت چون رهبران خود را هرگز دارای این مقامات نمی‌دانستند، ازاین‌رو زمینه این‌گونه زیاده‌روی‌ها در میان ایشان کمتر وجود داشته است.

مقصود از اهل سنت کسانی هستند که بعد از پیامبر اکرم ابوبکر را خلیفه می‌دانند. اینان از نظر عقیدتی پنج گروه هستند:

اشاعره؛ معتزله؛ ماتریدید؛ خوارج؛ غلاة و نواصب.

۱. اشاعره معتقد به جدایی صفات خداوند از ذات‌اند. در مورد قرآن کلام نفسی را قدیم و کلام لفظی را حادث می‌دانند. در باب جبر و اختیار هم به مذهب کسب گرایش دارند و اعمال مردم را مخلوق خداوند و عمل انسان را مقارن با کار الهی می‌دانند.

۲. معتزله ابتدا در مورد کسانی چون عبدالله بن عمر به کار می‌رفت که از همراهی با علی در جنگ‌ها امتناع کردند و بعدا در مورد پیروان واصل بن عطا که از مجلس درس حسن بصری فاصله گرفت، به کار رفت.

عمده عقاید اینها در مسئله «منزلة بین المنزلتین» برای مرتکب کبیره بود و اعتقاد به اختیار در مقابل جبر و اعتقاد به نفی صفات از خداوند داشتند و این‌که خداوند در مورد وعید نیز بخشش نمی‌کند. همچنانکه در وعده‌ها تخلف ندارد و

معتقد بودند که اعتراض به حکمای ستمگر به جهت امر بـه معـروف و نهـی از منکر لازم است.

۳. ماتریدیه منسوب به محمد بن محمـد بـن محمـود ماتریـدی اسـت کـه مذهب وی حد اعتدال میان معتزله و اشاعره است، ولی به عقل بیش از اشعری اعتبار می‌دهد.

وی مثل معتزله قائل به حسن و قبح شد ولی در مسئله جبر و اختیار معتقد به کسب شد، به این صورت که خداوند به انسان قدرتی داده که می‌توانـد کارهـا را انجام دهد.

در مسئله صفات الهی صفات را منکر شد اما در بحث وعیـد، صـاحبان گنـاه کبیر را مخلّد در آتش ندانست.

۴. خوارج گروهی از لشکریان حضرت امیر علیه السلام بودند که در جریان حکمیت با شعار «لاحکم الا لله»، حضرت را تکفیر کردند و بعدا اقـدام بـه قیـام مـسلحانه نمودند و حضرت آنها را سرکوب کرد.

از جمله عقاید ایشان این بود که تعیین خلیفه به انتخاب مسلمین است و این‌کـه لازم نیست از قریش یا عرب باشد، و تا وقتی خلیفه به عدل قیام می‌کند خلیفه است وگرنه باید او را عزل کرد یا کشت. اینان همه گناهان را موجب کفر می‌دانستند.

خوارج دارای فرقه‌های مختلف بودند که تنها فرقه اباضیه که از همه معتدل‌تر هستند، باقی مانده‌اند و بقیه منقرض گشته‌اند.

اهل سنت، خوارج را از خود نمی‌دانند ولی چون در خلافت شیخین بـا آنهـا مشترک هستند، جزء آنها شمرده شده‌اند.

۵. نواصب گروهی از اهل سـنت و از طرفـداران عثمـان، عایـشه و بنـی‌امیـه هستند که حضرت علی علیه السلام را علنا سـبّ مـی‌کننـد. ایـن مـذهب بـا اقـدامات و

بخشنامه‌های معاویه انتشار یافت و در سراسر عالم اسلامی حتی در میان بزرگان و محدثان و اهل سنت شیوع پیدا کرد، به گونه‌ای که هم اکنون بسیاری از آنها مورد وثوق اهل سنت‌اند؛ امثال عمر بن سعد (قاتل سید الشهداء)، عمران بن حطان مداح ابن ملجم (لعنه الله)، اسماعیل بن اوسط بجلی و تعداد فراوان دیگر.

تعجب آن‌که همین علما وقتی به مخالفان شیخین می‌رسند به شدت عکس‌العمل نشان داده و آنها را مردود می‌دانند.



پرسش

۱. غالیان چه گروهی هستند؟
۲. عکس العمل اهل بیت(ع) در مقابل غالیان چیست؟
۳. علت حساسیت علمای شیعه نسبت به راویان غالی چیست؟
۴. افراط و تفریط در مسئله غلو یعنی چه؟
۵. آیا غلو منحصر در شیعه است؟
۶. چرا غلو در میان شیعه بیش از اهل سنت، زمینه داشته است؟
۷. مقصود از اهل سنت چه کسانی هستند؟
۸. مهم‌ترین فرقه‌های اصلی اهل سنت چه گروه‌هایی هستند؟
۹. نظر اشاعره در مورد خلق قرآن چیست؟
۱۰. تفاوت اشاعره با معتزله در مسئله صفات حضرت حق چیست؟
۱۱. مهم‌ترین عقاید معتزله کدام است؟
۱۲. مهم‌ترین وجه اشتراک معتزله با شیعه چیست؟
۱۳. رؤسای سه مذهب اشعری، معتزله و ماتریدید را نام ببرید؟
۱۴. مبدأ پیدایش خوارج چیست؟
۱۵. برخی از عقاید خوارج را ذکر کنید؟
۱۶. نواصب کیستند و علت رواج مذهب نصب چیست؟
۱۷. برخی از رفتار دوگانه علمای اهل سنت با ناسزا گویان به علی(ع) و شیخین را ذکر کنید؟

منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. البدایه فی شرح الرعایه، زین الدین بن علی العاملی.
۲. اصول علم الرجال، شیخ مسلم داودی (معاصر).
۳. بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی.
۴. تدریب الرادی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی.
۵. تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله مامقانی.
۶. فتح المنّان، محمد عبدالرحمن المرعشی.
۷. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی.
۸. لسان المیزان، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی.

فصل پنجم



خلاصه‌ای از اصطلاحات علم درایه



درس شانزدهم

علم درایه

درایه علمی است که احوال سند و متن از آن فهمیده می‌شود، بر خلاف رجال که احوال آحاد راویان از جهت اعتبار فهمیده می‌شود.

مثلا این‌که سند، صحیح است یا ضعیف از حالات سند است نه راوی، یا این‌که این حدیث مشهور است یا غیر مشهور از حالات متن است، نـه راوی و نه سند.

خبر متواتر

خبری است که در اثر کثرت خبر دهنده‌ها سبب قطع بـه درسـتی آن شـود، خواه راویان آنها ثقه باشند یا خیر، متواتر می‌گویند.

در تواتر، عـدد خاصـی معتبـر نیـست، بلکـه معیـار آن اسـت کـه از کثـرت خبردهنده‌ها قطع حاصل گـردد و ایـن قطـع بـا توجـه بـه مـتن خبـر و شـرایط خبردهنده‌ها متفاوت خواهد بود.

خبر مستفیض

خبر مستفیض، خبری است که راویـان آن در هـر طبقـه بـیش از سـه نفـر

باشند ولی به مقدار تواتر نرسد، مثل روایاتی که با مضمون متقارب می‌گوید: غیبت آن است که درباره برادر خودت آن‌چه را که خداوند بر او پوشانده بازگو کنی.[۱]

خبر واحد

خبر واحد، خبری است که راویان آن به مقدار تواتر نباشد؛ خواه یکی باشد یا بیشتر. ازاین‌رو شامل مستفیض هم می‌شود. خبر واحد غالباً موجب گمان می‌شود مگر آن‌که با قراینی همراه باشد که مفید علم گردد.

خبر غریب

خبری است که تنها یک نفر آن را روایت کرده باشد هر چند دیگران از وی زیاد روایت کنند، مثل حدیث ابوبکر از پیامبرﷺ که مدعی شد حضرت فرموده: ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم، هر چه از ما بماند صدقه است.

گاهی حدیث غریب از جهت لفظ است، یعنی لفظی در او به کار رفته است که فهم معنای آن نیاز به تأمل و دقت دارد، زیرا از فهم عموم به جهت اندک بودن استعمال آن، دور است.

در مورد غریب الحدیث، ابن اثیر (م ۶۰۳)، از عامه کتاب النهایة في غریب الحدیث و فخرالدین طریحی (م ۱۰۸۷) از شیعه کتاب مجمع البحرین را نوشته‌اند.

خبر مشکل

خبری است که معنای لغوی آن روشن است اما تصدیق آن به جهت مخالفت

---

۱. وسائل الشیعه، ج۸، کتاب العشرة.

با برخی اصول، نیاز به توجیه دارد، مثل روایتی که می‌گوید: «لو کان أحد من ولد الزنا نجا نجا سائح بنی اسرائیل...».[۱]

خبر قدسی

سخنی که از خداوند متعال حکایت شود، نه به صورت قرآن یا دیگر کتاب‌های آسمانی؛ مثلاً: عن النبی ﷺ عن جبرئیل ﷺ قال: «قال الله تبارک و تعالی: من أهان لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربة».[۲]

خبر صحیح

نزد قدما خبری صحیح است که قراین بر صدق آن باشد؛ خواه از نظر سند ضعیف باشد یا خیر.

نزد متأخرین، خبری است که دارای سند کامل تا معصوم ﷺ باشد و همه راویان آن عادل و امامی باشند.

مثل روایت کافی: «عن عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد وعن علی بن ابراهیم عن أبیه جمیعاً عن ابن محبوب عن ابی حمزة الثمالی قال: قال علی بن الحسین ﷺ: من عمل بما افترض الله علیه فهو من خیر الناس».[۳]

در نزد اهل سنت، صحیح حدیثی است با سند متصل، توسط عدل ضابط از مثل خودش، به گونه‌ای که در آن شذوذ و علت نباشد.[۴]

---

۱. بحار، ج۵، ص۲۸۵.

۲. همان، ص۲۸۳.

۳. وسائل الشیعة، ج۱۱، ص۲۰۵.

۴. الاضواء، ص۲۸۱.

خبر حَسَن

حدیثی که برخی از راویان آن امامی و دارای مدح قابل توجه باشند. اما به وثاقت ایشان تصریح نشده باشد، خبر حسن می‌گویند.

مثل حدیث کافی: «عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن أبی عمیر عن الحسین بن ابی العلاء قال: قلت لأبی عبدالله...».[1]

اما در نظر اهل سنت از خبر حسن تعاریفی شده است، از جمله: ابن صلاح، حدیث حسن را دو گونه می‌داند:

۱. حدیثی که در سند آن از نظر ضبط و فسق مجهول باشد، ولی روایتی دیگر آن را تأیید می‌کند.

۲. راوی حدیث در حفظ و اتقان مثل صحیح نباشد ولی در صدق، مشهور باشد و تفرد او منکر نباشد.[2]

خبر موثق

حدیثی که همه راویان آن ثقه باشند اما برخی از آنها امامی نباشند، خبر موثق می‌گویند؛

مثل حدیث کافی: «عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن محمد بن یحیی الخثعمی عن هشام عن ابن ابی یعفور قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام...».[3]

خبر ضعیف

خبر ضعیف، حدیثی است که هیچ‌یک از سه نوع گذشته نباشد، یعنی نه

---

۱. مرآة العقول، ج۲، ص۲۹۴.

۲. اضواء، ص۲۸۲.

۳. علامه مجلسی در مرآة العقول، ج۲، ص۲۸۶ می‌گوید: این حدیث موثق است، وجه آن چیست؟

صحیح باشد، نه حَسن و نه موثّق، بلکه در میان سند آن، فردی ضعیف یا مجهول باشد؛ مثل حدیث کافی: «عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن علی بن أسباط عن أبیه أسباط عن سورة بن کلیب قال: قال لی ابو جعفر علیه‌السلام...».[1]

تذکر: قدما حدیث را به دو نوع تقسیم می‌کرده‌اند: صحیح و ضعیف. حدیث صحیح حدیثی بوده است که قراین دلالت بر صدق آن کند؛ خواه سندش معتبر باشد یا خیر. حال اگر قراین بر صدق نداشته باشد ضعیف می‌شود، حتی اگر خبری قراین بر کذب داشته باشد ضعیف می‌شود هر چند سندش صحیح باشد.

ولی از زمان احمد بن موسی بن طاووس (م ۶۷۲)، تقسیم حدیث به چهار قسم رایج شده است.[2]

باید توجه داشت که خبر ضعیف به معنای خبر دروغ نیست، بلکه از نظر سند ناتمام است؛ گرچه صادق باشد. ازاین‌رو از نظر علمی و عملی نباید آن را دروغ پنداشت یا به گونه‌ای القاء کرد که دروغ تلقی گردد. بله، بعنوان خبر صادق نیز نباید القاء شود، همچنان‌که اِسناد آن به معصوم علیه‌السلام به صورت جزمی نیز جایز نیست، بلکه باید به صورت تردید بیان کرد؛ مثل روی، قیل، یا به کتاب یا گوینده نسبت داده شود، یا به صورت، نُقل، جاء، بلغنا، روی بعضهم، جاء في بعض المواعظ.

---

۱. مرآة العقول، ج ۲، ص ۳۴۷، وجه ضعف آن را بیان کنید.

۲. در میان اهل سنت نیز حدیث به دو نوع: صحیح و غیر صحیح بوده است و گفته‌اند ترمذی صاحب سنن (م ۲۷۹)، اولین کسی بوده است که حدیث را به سه نوع: صحیح، حسن و ضعیف تقسیم کرده است (اضواء، ص ۳۱۸).

حدیث مسند

حدیث مسند حدیثی است که سند آن تا معصوم ذکر شود، بر خلاف حدیث مرسل.

حدیث مرسل

حدیث مرسل حدیثی است که برخی یا همه راویان آن حذف شده و به معصوم علیه السلام نسبت داده شود.

مثلا صدوق رحمه الله می‌گوید: «قال الصادق علیه السلام: کلّ شیء مطلق حتّی یرد فیه نهی».[۱]

ارسال گاهی در ابتدای سند است که راوی بگوید: حدثنی بعض اصحابنا عن فلان؛ یا در آخر سند است به این‌که: عن بعض أصحابنا عن الصادق علیه السلام.

حدیث معنعن

حدیثی که سلسله سند آن با تعبیر «فلان عن فلان عن فلان» ذکر شده باشد. این تعبیر به جهت ابهامی که دارد اعم است از این‌که آیا حدیث را از فلانی شنیده یا از کتاب او برداشته یا بر او خوانده و وی تأیید کرده است و اگر از روی کتاب وی برداشته آیا از مؤلف اجازه روایت داشته یا اگر با وی معاصر نبوده به او سند داشته است؟

اما اگر راوی بگوید: «حدّثنا فلان قال: حدّثنا فلان» ظهور در شنیدن دارد.

حدیث مرفوع

حدیثی که برخی راویان آن از وسط یا آخر حذف شود و با لفظ رَفَع به معصوم منسوب گردد، حدیث مرفوع می‌گویند.

---

۱. وسائل الشیعة، ج۱۸، باب۱۲، صفات القاضی، ح۶۰.

مثلاً: کافی آورده: «عن عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبی عبدالله عن یحیی بن إبراهیم بن أبی البلاد عن أبیه‌﵀ عن جدّه أبی البلاد رفعه قال: جاء أعرابی إلی النبی‌ﷺ فقال: یا رسول الله علّمنی عملا أدخل به الجنّة، فقال: ما أحببت أن یأتیه الناس إلیک فأته لهم وما کرهت أن یأتیه الناس إلیک فلا تأته إلیهم.»[1]

حدیث معلّق

حدیثی که از اول سند آن، نام یک یا چند راوی پشت‌سرهم حذف شود، حدیث معلّق گویند. مثل غالب روایات تهذیب و من لا یحضر و اندکی از روایات کافی؛ مثلا مرحوم کلینی حدیثی را از علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن منصور بن یونس... نقل می‌کند، سپس در حدیث بعدی می‌گوید: «ابن ابی عمیر عن الحسن بن عطیه عن عمر بن یزید قال: قلت لأبی عبدالله‌؈: إنّی سألت الله عز وجل أن یرزقنی مالا فرزقنی وإنّی سألت الله أن یرزقنی ولداً فرزقنی ولداً وسألته أن یرزقنی داراً فرزقنی وقد خفت أن یکون ذلک استدراجاً فقال: أما والله مع الحمد فلا».[2]

حدیث موقوف

حدیث موقوف حدیثی است که راوی، آن را به امام نرساند بلکه نظر خود را بگوید، مثل آن‌چه در تهذیب است از «منصور بن حازم قال: إنّ المولی...» و یا بسیاری از احادیث صحیحین از اهل سنت که به صحابه منتهی می‌شود، نه پیامبر اکرم‌ﷺ.

---

۱. وسائل الشیعة، ج۱۱، ص۲۲۸.

۲. کافی، ج۲، ص۹۶.

حدیث مطروح

حدیثی که با دلیل قطعی مخالف است و قابل توجیه نیست.

مثل حدیثی که می‌گوید: پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله با حال جنابت، عمداً غسل را در ماه رمضان ترک می‌کرد.[۱]

حدیث متروک

حدیثی که راوی آن متهم به دروغ‌گویی باشد، مثلا در مورد جعفر بن محمد بن مالک گفته شده: کان کذاباً متروک الحدیث و یا ابوهریرة که متهم به دروغ‌گویی است.

حدیث مضطرب

حدیثی که متن یا سند آن چندگونه روایت شده باشد، مثل حدیثی که در کافی است: «علی بن إبراهیم عن یاسر عن الرضاعلیه‌السلام» ولی در مرآة العقول از کافی آمده: «علی بن إبراهیم عن أبیه عن یاسر عن النوفلی عن الرضاعلیه‌السلام».[۲]

اما اضطراب در متن، مثل روایتی که در مورد خونی است که بین حیض یا قرحه مشتبه است، روایت کافی می‌گوید: اگر خون از جانب راست آمد حیض است و اگر از چپ باشد قرحه است.[۳]

در حالی‌که روایت تهذیب بر عکس است.[۴]

---

۱. وسائل الشیعة، باب۱۶، ما یمسک الصائم عنه، ح۵. البته مثال مذکور قابل تأمل است.

۲. معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۲۰۸.

۳. کافی، ج۳، ص۹۴.

۴. التهذیب، ج۱، ص۳۸۵.

حدیث معلّل

حدیثی است که نکته‌ای مبهم و غامض در متن یا سند آن باشد. معلّل یعنی دارای علت که به معنای مرض است، گویا حدیث مریض است.

خلاصه درس شانزدهم

علم درایه مربوط به احوال سند و متن است؛ همانند تعریف خبر متواتر، مستفیض، خبر واحد، خبر غریب، خبر مشکل، خبر قدسی، خبر صحیح، حسن، موثق، ضعیف، مسند، مرسل، معنعن، مطروح، متروک، مضطرب، معلّل، مرفوع، معلّق و موقوف.

پرسش

۱. تفاوت علم درایه با علم رجال چیست؟

۲. تفاوت خبر متواتر با مستفیض چیست؟

۳. تفاوت خبر صحیح نزد قدما و متأخرین چیست؟

۴. اقسام چهارگانه خبر صحیح، حسن، موثّق و ضعیف را توضیح دهید؟

۵. حدیث مسند و مرسل را تعریف کنید؟

۶. حدیث موقوف را تعریف کنید؟



منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. اصول علم الرجال، شیخ مسلم داودی.

۲. البدایه فی شرح الرعایه، زین الدین بن علی العاملی.

۳. تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله المامقانی.

۴. فتح المنّان، محمد عبدالرحمن المرعشی.

۵. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی.





درس هفدهم

حدیث مهمل

حدیثی که در سند آن، راوی‌ای باشد که در مورد او مدح و ذمی نرسیده است، به همین جهت، راوی را نیز مهمل می گویند. البته در صورتی که به جهالت او تصریح نکرده باشند، که تعداد آنها نیز زیاد است. برخی مثل صاحب قاموس الرجال آن را معتبر می‌دانند.

حدیث مجهول

حدیثی که در سند آن کسی است که علمای رجال به مجهول بودن او حکم کرده‌اند، البته به همین اعتبار، راوی را نیز مجهول می‌گویند. در بسیاری از موارد به حدیث و راوی مهمل، مجهول نیز اطلاق می‌شود.

حدیث مدلّس

حدیثی است که راوی، برخی از عیوب را پنهان کند و دیگری را به اشتباه بیندازد، مثل آن‌که از معاصرین خود حدیث را به صورتی نقل کند که توهم شود از او شنیده با آن‌که با واسطه شنیده است، یا برخی از افراد ضعیف را در سند حذف کند یا به هر دلیلی نام راوی را حذف و او را به کنیه یا لقبی که معروف نیست یا

به صورت مجمل ذکر کند مثل «عن بعض»، یا «عن رجل». این تدلیس می‌تواند در سند یا در متن حدیث باشد.

تدلیس به صورت اول و دوم، حرام و با وثاقت منافات دارد اما به صورت سوم و چهارم، اگر مجوز شرعی نداشته باشد و به جهت برخی تعصب‌ها باشد مذموم است.

از جمله کسانی که متهم به تدلیس‌اند، بخاری صاحب صحیح است که ذهبی[1] و ابن حجر[2] به تدلیس وی اشاره کرده‌اند و بلکه ابن حجر، از ابن مندة تدلیس مسلم را نیز نقل کرده است.[3]

از جمله تدلیس‌های ناروا، حذف نام علی علیه السلام یا خلافت ایشان در احادیث مدح حضرت است که توسط برخی محدثان مانند بخاری آمده است؛ همچنان‌که در بحث اعتبار صحیح بخاری گذشت.

حدیث مصحَّف

حدیثی است که سند یا متن آن به مشابه و نزدیک آن تبدیل شده باشد.[4]

منشأ این تصحیف گاهی تشابه دو کلمه در نوشتن است مثل حریز و جریر، برید و یزید و یا در متن روایت که موارد زیادی را ذکر کرده‌اند مثل: «إنّ النبی صلی الله علیه و آله احتجر فی المسجد» که به «إنّ النبی احتجم فی المسجد» تصحیف شده است.

---

۱. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۴۲.

۳. تعریف اهل التقدیس، ترجمه مسلم؛ ر.ک: دلائل الصدق، ج ۱، ص ۵۵.

۴. می‌گویند: برخی عن رسول الله صلی الله علیه و آله، عن جبرئیل، عن الله عز وجل را «عن الله عن رجل» خوانده‌اند! (تصحیفات المحدثین).

یا حدیث «من صام رمضان وأتبعه ستاً من شوال» که به صورت «شیئاً» تصحیف شده است.[1]

یکی از علل تصحیف، نوشتن در حاشیه یا میان سطور است که ناسخ آن را در متن پنداشته و وارد متن کرده است یا محدث بر حافظه قوی خود اعتماد نموده و اشتباه کرده؛ همچنان‌که در مورد صحیح بخاری گفته شده است.

لذا فهم این‌گونه تصحیفات، نیاز به دقت در اسناد و طبقات و متن احادیث دارد که بر عهده اهل فن می‌باشد.

شاید مهم‌ترین عوامل محفوظ ماندن از تصحیف در سابق، قرائت حدیث نزد شیخ بوده است.

برخی از علما مثل ابو هلال حسن بن عبدالله العسکری (م ۳۸۲) کتابی بعنوان تصحیفات المحدثین نوشته است و همچنان‌که برخی فرموده‌اند و استقراء هم نشان می‌دهد، مسئله تصحیف مورد ابتلای بزرگان از محدثین و رجالیین بوده است.[2]

حدیث موضوع

حدیثی است که به دروغ به معصومؑ نسبت داده شده است. البته به معنای حدیث دروغ‌گو نیست، زیرا حدیث دروغ‌گو ضعیف است و معتبر نیست ولی احتمال صدق دارد، تا چه رسد به حدیث شخص مجهول که ضعیف است ولی چه بسا که درست باشد. علما تصریح کرده‌اند به این‌که بازگو کردن حدیث دروغ

---

۱. مقباس الهدایة، ج۱، ص۲۳۸.

۲. ر.ک: معرفة علوم الحدیث للحاکم، ص۱۴۶ و تصحیفات المحدثین، ص۲۶ و ۲۷.

با علم به آن جایز نیست، مگر آن‌که به دروغ بودن آن اشاره کند؛ خواه در مورد احکام باشد یا مواعظ یا تاریخ و... .

البته شناخت موضوع بودن حدیث کار آسانی نیست و نمی‌توان به مجرد بعید بودن، یا مخالف دیگر ادله بودن و یا مخالف شهرت یا نقل تاریخ و مانند اینها بودن، حدیثی را ساختگی و موضوع دانست.

آری، کسانی که با مذاق اهل بیت علیهم السلام و مبانی آنها و احکام ایشان آشنا باشند چه بسا می‌توانند موضوع بودن حدیثی را حدس بزنند؛ مثل آن‌که حدیث از نظر معنا دارای لفظی رکیک باشد، یا مخالف صریح حکم عقل یا تجربیات خارجی باشد و یا مخالف صریح قرآن و سنت متواتر باشد.

در روایات متعدد از نسبت وضع و انکار حدیث به جهت استبعاد آن و عدم توجیه در نظر عقل بسیط افراد متعارف، نهی شده است، بلکه می‌باید در این گونه امور، مسئله را به خود اهل بیت علیهم السلام ارجاع داد.[1]

حدیث مزید

گاهی حدیثی به دو گونه نقل می‌شود که یکی از نقل‌ها دارای اضافه است که به آن، حدیث مزید می‌گویند.

در این گونه موارد اگر هر دو حدیث صحیح باشد، به حدیث مزید عمل می‌شود، زیرا ثقه به آن خبر داده است و حدیث دیگر نیز آن را نفی نمی‌کند، مگر آن‌که زیادی به گونه‌ای باشد که دو حدیث را متعارض کند، مثل آن‌که زیادی در یکی معنا را متضاد کند یا هر دو ثقه در مقام بیان تمام آنچه امام علیه السلام فرموده است باشند که روایت در این صورت متعارض می‌شود.

---

۱. بحار الانوار، ج۲، ص۱۸۷.

حدیث مضمر

حدیثی است که راوی اول، نام معصوم را نبرد و از آن با ضمیر غائب تعبیر کند، مثل سألته یا کتبت إلیه و... .

در حدیث مضمر گاهی مرجع ضمیر واضح است مثل آن‌که محمد بن مسلم که از یاران امام باقر و امام صادق‌علیهما السلام است بگوید: «احدهما» که واضح است یکی از آن دو بزرگوار است.

اما اگر واضح نباشد، به راوی نگاه می‌شود اگر از اجلاء اصحاب باشد که احتمال نقل او از غیر امام‌علیه السلام بسیار ضعیف است، مثل زراره و سماعه. این حدیث در حکم روایت از معصوم می‌باشد.

اگر این‌گونه نباشد، روایت معتبر نیست. برخی فرموده‌اند: همین‌که راوی «مروی عنه» را به صورت ضمیر نقل می‌کند معلوم می‌شود، مرجع آن مشخص بوده است وگرنه استعمال ضمیر بدون مرجع آن رایج نیست، و چون شخصی که مرجعیت آن واضح باشد جز امام‌علیه السلام نیست، ازاین‌رو ظهور در امام‌علیه السلام دارد.

به هر حال در میان راویان، سماعة بن مهران دارای مضمرات زیادی است که به جهت جلالت وی حکم به اعتبار روایت او می‌شود.

همچنین مضمرات علی بن جعفرعلیه السلام از برادرش موسی بن جعفرعلیه السلام.

نمونه مضمر: «سهل عن محمد بن علی القاسانی قال: کتبت إلیه‌علیه السلام...».[1]

حدیث مشهور

حدیثی است که نزد اهل حدیث شیوع دارد و راویان بسیاری آن را روایت کرده‌اند، مثل حدیث غدیر: «من کنت مولاه فعلی مولاه...» که بیش از صد نفر

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۰۲.

صحابی و انبوهی از تابعین و جماعات کثیری از مورخان و محدثان در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند.

حدیث شاذ

حدیثی است که مردی ثقه مخالفِ مشهور روایت کند و جز یک سند ندارد.[۱]

مثل روایتی که می‌گوید: ماه رمضان هرگز ناقص نبوده است. شیخ‌رحمه‌الله می‌گوید: این روایت در اخبار شاذ موجود است.[۲]

یا روایت شهادة بالولایة در اذان که شیخ‌رحمه‌الله می‌گوید: در شواذ اخبار وارد شده است.[۳]

حدیث منکر

همان حدیث شاذ است که راوی آن ثقه نباشد. البته برخی منکر را با شاذ مترادف می‌دانند.[۴]

انواع تحمل حدیث

گرفتن حدیث از دیگری انواعی دارد که اهم آن چهار نوع است: سماع؛ قرائت؛ اجازه؛ و جادة.

سماع: شنیدن حدیث از شیخ که برترین انواع تحمل حدیث است، و راوی در این‌گونه موارد می‌گوید: سمعت، یا حدثنی، یا أخبرنی، یا قال فلان.

---

۱. مقباس الهدایة، ج۱، ص۲۵۵ نسبه إلی الأکثر.
۲. تهذیب الاحکام، ج۴، ص۱۶۹.
۳. المبسوط، ج۱، ص۹۹.
۴. مقباس الهدایة، ج۱، ص۲۵۸.

قرائت: راوی، حدیث را برای شیخ بخواند و او تأیید کند. به آن عَرض هم گفته می‌شود.

اجازه: آن است که شیخ به راوی اجازه روایات خود را بدهد که از او نقل کند. اگر کتاب خود را هم به او بدهد و بگوید: این کتاب، مسموعات من است، از من روایت کن، اجازه یا مناوله می‌شود.

وجادة: گرفتن حدیث از کتاب شیخ و محدث بدون سماع و مناوله و اجازه، که پایین‌ترین انواع تحمل حدیث است و متأسفانه رایج‌ترین انواع آن در اعصار کنونی است. البته اگر راوی به کتاب شیخ یقین داشته باشد، گرفتن حدیث از کتاب و نسبت دادن به کتاب وی مانعی ندارد.

خلاصه درس هفدهم

برخی احادیث را به اعتبار آن‌که راوی آن مورد مدح یا ذم قرار نگرفته مهمل می‌نامند و اگر علمای رجال او را ذکر کرده اما حکم به جهالت او کرده‌اند آن را مجهول می‌نامند.

حدیث مدلّس آن است که راوی، برخی از عیوب را پنهان کرده تا دیگران را به اشتباه بیندازد. برخی تدلیس‌ها حرام و با وثاقت منافات دارد و گاهی به حذف نام راوی و تبدیل آن به بعضی یا رجل، تدلیس گفته می‌شود که اگر مجوز شرعی نداشته باشد مذموم است. یکی از بزرگانی که به این گونه تدلیس متهم است بخاری صاحب صحیح می‌باشد.

حدیث مصحّف آن است که سند یا متن آن تبدیل به مشابه شده است. تصحیف دارای علل گوناگونی است که تشخیص آن محتاجِ دقت در اسناد و طبقات روات و متن احادیث می‌باشد.

حدیث موضوع آن است که به دروغ به معصوم(علیهم السلام) نسبت داده شده باشد. حدیث راوی دروغ‌گو الزاما دروغ نیست. ازاین‌رو علما تصریح کرده‌اند به این‌که بازگو کردن حدیث دروغ جایز نیست مگر آن‌که به دروغ بودن آن اشاره کند. اما حدیث راوی دروغ‌گو اگر مخالف ادله نباشد قابل بازگو کردن است و باید توجه داشت که شناخت حدیث موضوع کار آسانی نیست و نیاز به تخصص بالا دارد.

حدیث مضمر آن است که نام امام(علیه السلام) به صورت ضمیر در آن آمده باشد. در این گونه موارد اگر قراینی بر این‌که مرجع ضمیر امام معصوم(علیه السلام) است در کار نباشد آن حدیث معتبر نخواهد بود.

اخذ حدیث بر چهار نوع است: شنیدن از شیخ؛ خواندن بر شیخ و تأیید او؛ اجازه شیخ به راوی در نقل روایات او؛ نقل احادیث از کتابی بدون مراجعه و اجازه از مؤلف یا شنیدن از او و یا خواندن بر او روایت شود.



پرسش

۱. فرق حدیث مهمل با مجهول چیست؟

۲. حدیث مدلّس و حکم اقسام آن را بیان کنید.

۳. حدیث مصحّف و انواع تصحیف را بیان کنید.

۴. فرق حدیث دروغ با حدیث دروغ‌گو چیست؟

۵. حدیث مضمر چیست و کدام نوع آن حجت است؟

۶. انواع تحمل حدیث را ذکر کنید؟



منابع جهت مطالعه بیشتر

۱. اصول علم الرجال، شیخ مسلم داودی.

۲. البدایه فی شرح الرعایه، زین الدین بن علی العاملی.

۳. بحوث فی علم الرجال، محمد آصف محسنی.

۴. تدریب الرادی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی.

۵. تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله مامقانی.

۶. فتح المنّان، محمد عبدالرحمن المرعشی.

۷. کلیات فی علم الرجال، شیخ جعفر سبحانی.

۸. لسان المیزان، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی.

۹. المدخل الی علم الرجال، سید محمد حسین قزوینی.

۱۰. مقدمه معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی.

والحمد لله اولا وآخراً.

وأنا العبد: السیّد محمد النجفی الیزدی

راویان کثیر الروایة

توضیحات

۱. منظور از ارقام در طبقه، معاصر بودن با امام علیه السلام است، مثلاً در ابان بن تغلب که ۵ و ۶ ذکر شده یعنی معاصر با امام پنجم و ششم است.

۲. مبنا در تعداد روایات، کتاب معجم رجال الحدیث آیة الله خوئی قدس سره است که مبنای ایشان نیز کتب اربعه می‌باشد. بنابراین ممکن است تعداد روایات یک راوی در کتب حدیثی بیش از مقدار مذکور باشد.

۳. از آن‌جا که در معجم الرجال تعداد روایات راویان را بر حسب عنوان، ذکر می‌کند ممکن است یک راوی با چند عنوان، روایت داشته باشد ازاین‌رو سعی شده است روایات وی با عناوین مشهور جمع‌آوری شود، نه عناوین نادره.

ردیف	نام	طبقه	تعداد روایت	اعتبار
۱	ابان بن تغلب	۵، ۶	۱۳۰	ثقه
۲	ابان بن عثمان الاحمر	۶، ۷	۷۰۰	من اصحاب الاجماع

۳	ابراهیم بن عبدالحمید	۶، ۷، ۸	۱۵۵	ثقه
۴	ابراهیم بن عیسی الخزاز ابو ایوب	۶، ۷	۱۶۷	ثقه
۵	ابراهیم بن نعیم	۵، ۶	۲۵۰	ثقه
۶	ابراهیم بن هاشم ابو اسحاق	۸، ۹	۶۴۱۴	ثقه علی الاقوی
۷	احمد بن محمد بن ابی نصر	۷، ۸، ۹- م ۲۲۱	۷۸۸	ثقه
۸	احمد بن ابی‌عبدالله برقی	م ۲۸۰	۱۴۳۰	ثقه
۹	احمد بن ادریس(ابوعلی الاشعری)	م ۳۶۰	۹۲۹	ثقه
۱۰	احمد بن حسن بن علی بن فضال	م ۲۶۰	۱۳۶	فطحی ثقه
۱۱	احمد بن عبدون(عبدالواحد)	من مشایخ نجاشی و الشیخ	۹۵	ثقه
۱۲	احمد بن محمد بن عیسی ابو جعفر	۸، ۱۱	۲۲۹۰	ثقه
۱۳	اسحاق بن عمار	۶ و ۷		ثقه
۱۴	اسماعیل بن ابی زیاد سکونی	۶	۱۰۰۶	فیه خلاف
۱۵	اسماعیل بن مرار	ح ۲۰۰	۲۰۰	ثقه علی الاقوی
۱۶	العلاء بن رزین	۶	۳۹۲	ثقه
۱۷	العمرکی بن علی البوفکی	۱۱	۱۴۷	ثقه
۱۸	ایوب بن نوح	۱۰ و ۱۱	۲۵۱	ثقه
۱۹	برید بن معاویه		۱۲۷	ثقه

۲۰	ثلبت بن دینار ابو حمزه ثمالی	۴-۷ م۱۵۰	۲۵۰	ثقه
۲۱	ثعلبه بن میمون ابو اسحاق	۶و ۷	۱۲۷	ثقه
۲۲	جعفر بن بشیر	م ۲۸۰	۲۱۹	ثقه
۲۳	جعفر بن محمد بن قولویه	م ۳۶۹	۴۶۵	ثقه
۲۴	جمیل بن دراج	۶	۵۷۰	ثقه
۲۵	حریز بن عبدالله سجستانی	۵ و ۶ و ۷	۱۳۲۰	ثقه
۲۶	حسن بن علی الوشاء	۷ و ۸ و ۱۰	۵۳۶	ثقه
۲۷	حسن بن علی بن فضال	م ۲۲۴	۲۹۷	ثقه
۲۸	حسن بن محبوب	۷ و ۸	۱۵۱۸	ثقه
۲۹	حسن بن محمد بن سماعه	م ۲۶۳	۶۱۶	واقفی ثقه
۳۰	حسن بن موسی الخشاب	۱۱	۱۴۲	من وجوه اصحابنا
۳۱	حسین بن ابی العلاء	۶	۱۲۵	ثقه علی الاقوی
۳۲	حسین بن حسن بن ابان	۱۱	۲۲۶	لا یبعد وثاقته
۳۳	حسین بن سعید الاهوازی	۸ و ۹ و ۱۰	۵۰۲۶	ثقه
۳۴	حسین بن عبیدالله الغضائری	م ح ۴۰۰	۱۳۶	ثقه
۳۵	حسین بن محمد الاشعری	م ح ۳۰۰	۸۵۹	فیه خلاف
۳۶	حسین بن یزید نوفلی	ح ۷	۸۲۶	فیه خلاف
۳۷	حفص بن بختری	۶و ۷	۲۱۸	ثقه
۳۸	حفص بن غیاث القاضی الکوفی	۵ و ۶ و ۷	۸۷	ثقه عامی
۳۹	حکم بن مسکین الاعمی	۶	۹۲	ضعیف

۴۰	حماد بن عثمان	۶ و ۷ و ۸	۷۳۴	ثقه
۴۱	حماد بن عیسی	۶ و ۷ و ۸ م ۲۰۹	۱۰۳۶	ثقه
۴۲	حمران بن اعین	۵ و ۶	۱۱۹	ثقه
۴۳	حمید بن مثنی ابو المغرا	۶ و ۷	۱۷۴	ثقه
۴۴	حمید بن زیاد	۳۱۰	۴۷۸	ثقه واقفی
۴۵	حنان بن سدیر	۵و ۶ و ۷	۱۸۳	فیه خلاف
۴۶	داود بن فرقد ابا یزید	۶ و ۷	۹۵	ثقه
۴۷	داود بن سرحان	۶ و ۷	۱۰۳	ثقه
۴۸	درست بن ابی منصور	۶ و ۷	۱۱۹	ثقه
۴۹	ربعی بن عبدالله	۶ و ۷	۱۸۲	ثقه
۵۰	رفاعة بن موسی	۶و۷	۱۸۰	ثقه
۵۱	زرارة بن ا عین	۵و۶ و م ۱۵۰	۲۰۹۴	ثقه
۵۲	زرعة بن محمد	۶و۷و۸	۲۸۰	ثقه واقفی
۵۳	زیادبن محمد – الحذاء ابوعبیده	۵ و ۶	۲۰۳	ثقه
۵۴	زید الشحام ابو اسامه	۵ و ۶	۱۹۴	ثقه
۵۵	زید بن علی بن الحسین علیه السلام	استشهد ۱۲۱	۶۴	ثقه
۵۶	سعد بن عبدالله الاشعری	م ۳۰۰	۱۱۴۲	ثقه
۵۷	سلیمان بن داود منقری	۶	۱۰۴	ضعیف
۵۸	سلیمان بن خالد	۵ و ۶	۳۰۴	ثقه
۵۹	سماعه بن مهران	۶ و ۷	۱۱۶۷	ثقه

۶۰	سهل بن زیاد ابو سعید الآدمی	م ح ۲۵۵	۲۰۳۴	فیه خلاف جداً
۶۱	سیف بن عمیره	۶ و ۷	۲۹۷	ثقه واقفی
۶۲	صالح بن عقبه بن قیس	۶ و ۷	۱۲۲	ضعیف
۶۳	صفوان بن یحیی	۷–۹. م ۲۱۰	۱۱۸۱	ثقه
۶۴	طلحه بن زید	۶	۱۵۶	عامی له کتاب معتمد
۶۵	عاصم بن حمید	۶	۳۸۰	ثقه
۶۶	عباس بن عامر	۶	۱۱۹	ثقه
۶۷	عباس بن معروف	۷	۲۳۹	ثقه
۶۸	عبد الرحمان بن ابی نجران	۶	۲۲۰	ثقه
۶۹	عبد الرحمان بن ابی عبدالله	۶	۳۳۶	ثقه
۷۰	عبد الرحمان بن الحجاج	۶ و ۷ و ۸	۵۱۰	ثقه ثقه ثبت وجه
۷۱	عبد الله بن یعفور	۶	۲۲۶	ثقه ثقه جلیل
۷۲	عبدالله بن بکیر	۶	۲۲۰	ثقه
۷۳	عبدالله بن حبله	م۲۱۹	۲۴۲	ثقه واقفی
۷۴	عبدالله بن جعفر حمیری	۷	۱۴۳	ثقه جلیل
۷۵	عبدالله بن سنان	۶	۱۱۴۶	ثقه
۷۶	عبدالله بن محمد ابوبکر الحضرمی	۵ و ۶	۱۴۲	حسن
۷۷	عبدالله بن مسکان	۶ و ۷	۱۳۰۰	ثقه عین
۷۸	عبدالله بن مغیره	۷	۵۲۱	ثقه ثقه لایعدل باحد

۷۹	عبیدالله بن علی حلبی	۶	۱۱۳	ثقه
۸۰	عبیدالله بن زراره	۶	۳۱۲	ثقه ثقه عین
۸۱	عثمان بن عیسی	۷ و ۸	۷۴۳	ثقه
۸۲	علی بن ابراهیم	ح ۳۰۰	۷۱۴۰	ثبت معتمد ثقه
۸۳	علی بن ابی حمزه	۶ و ۷و ۸	۵۴۵	مختلف فیه
۸۴	علی بن اسباط	۷ و ۸	۳۸۷	ثقه
۸۵	علی بن جعفر عليه‌السلام	۷ و ۸ و ۹	۳۵۵	ثقه
۸۶	علی بن حدید	۷ و ۸	۲۰۱	ضعیف
۸۷	علی بن حسن بن فضال	م ح ۲۷۰	۵۱۰	ثقه فطحی
۸۸	علی بن حسین بن بابویه	م ۳۲۹	۲۹۶	ثقه
۸۹	علی بن حکم بن الزبیر	۹	۱۴۶۲	ثقه
۹۰	علی بن رئاب	۷	۴۵۸	ثقه
۹۱	علی بن عقبه الاسدی	۵ و ۶ و ۷	۱۳۱	ثقه
۹۲	علی بن محمد (ابن بندار)	م ح ۳۰۰	۵۳۴	ثقه
۹۳	علی بن محمد بن بُندار	م ۳۲۹	۹۶	ثقه
۹۴	علی بن مهزیار	۸ و ۹ و ۱۰	۴۳۷	ثقه
۹۵	علی بن نعمان	۸	۳۷۲	ثقه
۹۶	علی بن یقطین	۶ و ۷ م۱۸۲	۱۸۷	ثقه
۹۷	عمار بن موسی الساباطی	۶	۳۶۸	ثقه فطحی
۹۸	عمر بن اُذینه	۶ و ۷	۴۸۲	ثقه
۹۹	عمر بن یزید	۶	۲۴۵	ثقه

۱۰۰	عمرو بن سعید مدائنی	۸ و ۹	۳۲۴	ثقه
۱۰۱	عمرو بن شمر	۵ و ۶	۱۶۷	ضعیف
۱۰۲	عیص بن قاسم	۶ و ۷	۱۵۰	ثقه
۱۰۳	غیاث بن ابراهیم	۶ و ۷	۱۸۱	ثقه
۱۰۴	فضاله بن ایوب	۷ و ۸	۱۳۱۷	ثقه
۱۰۵	فضل بن شاذان	۸ - م۲۶۰	۷۷۵	ثقه
۱۰۶	فضل بن عبد الملک ابوالعباس	۶	۱۰۰	ثقه
۱۰۷	فضیل بن یسار	۵ و ۶	۲۵۴	ثقه
۱۰۸	قاسم بن سلیمان	۶	۱۱۹	ضعیف
۱۰۹	قاسم بن عروه	۶	۱۲۵	فیه تأمل
۱۱۰	لیث بن بختری ابو بصیر	۵ و ۶ و ۷	۷۵	ثقه
۱۱۱	محمد بن اسماعیل بن بزیع	۷و ۹	۲۲۹	ثقه
۱۱۲	محمد بن حسن الصفار	م ۲۹۰	۵۷۲	ثقه
۱۱۳	محمد بن الحسین بن ابی الخطاب	م ۲۶۲	۱۳۰۹	جلیل عظیم القدر ثقه
۱۱۴	محمد بن حسن بن احمد بن الولید	م ۳۴۳	۱۴۰	ثقه ثقه
۱۱۵	محمد بن حمران النهدی	۶	۱۲۵	ثقه
۱۱۶	محمد بن خالد البرقی	۹	۴۰۳	ثقه علی الاقوی
۱۱۷	محمد بن سنان	م۲۲۰	۷۹۷	مختلف فیه
۱۱۸	محمد بن عبد الجبار	۱۱	۹۰۰	ثقه

۱۱۹	الحلبی محمد بن علی بن ابی شعبه	۵و ۶	۱۵۷۰	ثقه
۱۲۰	محمد بن علی بن محبوب	م ح ۲۶۰	۱۱۱۸	ثقه
۱۲۱	محمد بن عیسی بن عبید	۹	۲۰۰	ثقه علی الاقوی
۱۲۲	محمد بن قیس بجلی	م ۱۵۱	۳۵۹	ثقه
۱۲۳	محمد بن مسعود عیاشی	م ۳۲۰		ثقه
۱۲۴	محمد بن یحیی العطار ابو جعفر	م ح ۳۰۰	۵۹۸۵	ثقه
۱۲۵	محمد بن یعقوب	م ۳۲۹	۱۵۳۳۹	من اوثق الناس
۱۲۶	محمد بن فضیل الازدی	۶و ۷و ۸	۳۹۰	ضعیف
۱۲۷	محمد بن ابی حمزه	م ح ۲۳۰	۲۲۸	ثقه
۱۲۸	محمد بن ابی عمیر	۷و۸ م ۲۱۷	۵۳۵۰	ثقه
۱۲۹	محمد بن احمد بن یحیی صاحب نوادر الحکمه	مح ۲۸۰	۱۳۱۱	ثقه
۱۳۰	محمد بن حسن بن شمون	۹و۱۰و۱۱	۱۴۰	ضعیف
۱۳۱	محمد بن عبدالحمیدبن سالم العطار	۸و۱۱	۱۴۶	فیه تأمل
۱۳۲	محمد بن مسلم	م ۱۵۰	۲۲۷۶	ثقه
۱۳۳	مسعده بن صدقه	۶و۷	۱۳۹	عامی
۱۳۴	مسمع بن عبد الملک	۵و۶	۲۰۵	حسن
۱۳۵	مصدق بن صدقه	۶و۷	۱۳۹	ثقه فطحی
۱۳۶	معاویه بن حکیم	۸	۱۳۴	ثقه

۱۳۷	معاویه بن عمار	۶و۷ - م۱۷۵	۹۶۴	ثقه
۱۳۸	معاویه بن وهب	۶و۷	۲۴۷	ثقه
۱۳۹	معلی بن خنیس	۶	۸۰	ثقه علی الاقوی
۱۴۰	معلی بن محمد بصری	۷	۷۱۲	ثقه علی الاقوی
۱۴۱	مفضل بن صالح ابو جمیله	م ح ۱۹۰	۳۳۰	ضعیف
۱۴۲	مفضل بن عمر	۶	۱۰۶	ثقه علی الاقوی
۱۴۳	منصور بن حازم	۶و۵	۳۶۰	ثقه
۱۴۴	موسی بن القاسم البجلی	۸و۹	۹۲۱	ثقه
۱۴۵	موسی بن بکر الواسطی	۶و۷	۲۷۴	واقفی فیه خلاف
۱۴۶	هشام بن حکم	۶و۷	۱۶۷	ثقه
۱۴۷	هشام بن سالم	۶و۷	۶۶۳	ثقه
۱۴۸	هیثم بن ابی مسروق النهدی	۹	۴۴	معتبر علی الاقوی
۱۴۹	یحیی بن الحلبی	۶	۷۷	ثقه
۱۵۰	ابو بصیر	م۱۵۰. ۵و۶	۲۲۷۵	ثقه
۱۵۱	یعقوب بن یزید	۷و۸و۱۰	۳۵۶	ثقه
۱۵۲	یونس بن عبد الرحمان	۶-۹ م ۲۰۸	۲۶۳	ثقه
۱۵۳	یونس بن یعقوب	۶و۷و۸	۳۱۴	ثقه


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

کتاب‌نامه

۱. **القرآن الکریم**

۲. **اثبات الوصیّة**، ابو الحسن علی بن حسین بن علی المسعودی، م ۳۴۶.

۳. **الاحتجاج**، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی.

۴. **الارشاد**، شیخ مفید قدس سره م ۴۱۶.

۵. **اسد الغابة**، عزالدین بن اثیر، م ۶۳۰.

۶. **اصول الحدیث واحکامه**، جعفر سبحانی.

۷. **اصول علم الرجال**، مسلم داوری.

۸. **اضواء علی السنة المحمّدیة**، محمود ابو ریّه، چاپ سوم، مصر.

۹. **الإمام الصادق** علیه السلام **والمذاهب الاربعة**، اسد حیدر.

۱۰. **بحار الانوار**، محمّد باقر مجلسی.

۱۱. **بحوث في علم الرجال**، محمّد آصف محسنی.

۱۲. **البدایة في شرح الرعایة**، زین الدین بن علی العاملی، م ۹۶۵.

۱۳. **بصائر الدرجات**، ابو جعفر محمد بن حسن صفّار، م ۲۹۰.

۱۴. **بلاغات النساء**، ابوالفضل احمد بن ابی طاهر معروف به ابن طیفور، م ۳۸۰.

۱۵. **البیان في تفسیر القرآن**، سیّد ابو القاسم الموسوی الخوئی.

۱۶. **البیع**، سید روح‌الله موسوی خمینی.

۱۷. **تاریخ الشیعة**، آیة الله محمّد حسین مظفر.

۱۸. **تاریخ الفرق الاسلامی**، علاّمه محمّد خلیل الزین.

۱۹. **تاریخ المذاهب الاسلامیة**، ابو زهرة.

۲۰. **تاریخ تشیع در ایران**، رسول جعفریان.

۲۱. **تحف العقول عن آل الرسول**صلی‌الله‌علیه‌وآله، ابو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه.

۲۲. **تدریب الراوی**، الحافظ جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سیوطی، م ۹۱۱.

۲۳. **تصحیفات المحدثین**، حسن بن عبد الله العسکری، م ۳۸۲.

۲۴. **تفسیر نور الثقلین**، عبد علی بن جمعة حویزی، م ۱۱۱۲.

۲۵. **التقریب والتفسیر**، ولی الله ابو زکریا النواوی.

۲۶. **التمهید في علوم القرآن**، محمدهادی معرفت.

۲۷. **تنقیح المقال في علم الرجال**، عبدالله المامقانی، م ۱۳۵۱.

۲۸. **تهذیب الاحکام**، محمد بن حسن طوسی.

۲۹. **تهذیب التهذیب**، شهاب‌الدین ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی‌م۸۵۲.

۳۰. **تهذیب الکمال**، ابو الحجاج المزی، م ۷۴۲.

۳۱. **الجمل**، شیخ مفید، م ۴۱۶.

۳۲. **جواهر الکلام**، محمّد حسن النجفی.

۳۳. **الحدائق الناظرة**، شیخ یوسف بحرانی، م ۱۱۸۶.

۳۴. **خاستگاه تشیع**، علی آقانوری.

۳۵. **خلاصة الاقوال**، العلاّمة حسن بن یوسف بن المطهّر، م ۷۲۶.

۳۶. **دادگستر جهانی**، إبراهیم امینی.

۳۷. **دراسات في منهج النقد عند المحدثین**، محمدعلی قاسم عمری.

۳۸. **دلائل الصدق**، محمّد حسن مظفر، م ۱۳۷۵.

۳۹. **الذریعة الی تصانیف الشیعة**، آغا بزرگ الطهرانی، م ۱۳۸۹.

۴۰. **رجال ابن داود**، تقی الدین حسن بن علی داود حلّی، م بعد ۷۰۷.

۴۱. **رجال الشیعة في اسانید السنّة**، محمّد جعفر الطبسی.

۴۲. **رجال شیخ طوسی**، شیخ الطائفة محمّد بن حسن طوسی.

۴۳. **رجال صحیحین**، یوسف صبّاغی.

۴۴. **رجال کشی، اختیار معرفة الرجال**، شیخ طوسی.
۴۵. **رسالة في معرفة احوال الصحابة**، شیخ حُرّ عاملی.
۴۶. **الرعایة**، زین الدین بن علی عاملی معروف به شهید ثانی.
۴۷. **الرواشح السماویة**، محمّد باقر حسینی (میرداماد)، م ۱۰۴۱.
۴۸. **سلیم بن قیس**، سلیم بن قیس هلالی م ۹۰.
۴۹. **سنن ابن ماجه**، ابو عبد الله محمّد بن یزید بن ماجه قزوینی، م ۲۷۹.
۵۰. **شرح عقاید صدوق**، محمّد بن محمّد بن نعمان ملقب به مفید م۴۱۳.
۵۱. **شرح نهج البلاغة**، ابن ابی الحدید معتزلی، م ۶۵۶.
۵۲. **الشیعة في المیزان**، محمّد جواد مَغنیه.
۵۳. **الشیعة والحاکمون**، محمّد جواد مَغنیه.
۵۴. **الصحیح في سیرة النبی الاعظم**ﷺ، السید جعفر مرتضی العاملی.
۵۵. **الصلاة**، تقریرات بحث آیة الله نائینی.
۵۶. **العتب الجمیل**، السیّد محمّد بن عقیل، م ۱۳۵۰.
۵۷. **العدّة في الأصول یا عدّة الأصول**، شیخ طوسی.
۵۸. **علوم حدیث**، علی نصیری.
۵۹. **غالیان**، نعمت الله صفری فروشانی.
۶۰. **الغدیر**، عبدالحسین احمد امینی.
۶۱. **الغیبة**، شیخ طوسی، م ۴۶۰.
۶۲. **فتح الباری في شرح صحیح البخاری**، شهاب الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی، م ۸۵۲
۶۳. **فتح المنّان**، محمد عبدالرحمن المرعشی.
۶۴. **الفصول المختارة**، شیخ مفید، م ۴۱۶.
۶۵. **الفصول المهمّة**، امام عبدالحسین شرف الدین موسوی.
۶۶. **فواید الرضویّة**، شیخ عباس قمی.
۶۷. **فهرس نجاشی**، ابو العباس احمد بن علی نجاشی، م ۴۵۰.
۶۸. **قاموس الرجال**، محمدتقی تستری.

۶۹. **قواعد التحديث**، محمّد جمال الدين القاسمی.
۷۰. **القول الصراح**، شيخ الشريعه اصفهانی.
۷۱. **الكافی**، ابوجعفر محمد بن يعقوب كلينی.
۷۲. **الكامل في ضعفاء الرجال**، عبدالله بن عدی، م ۳۶۵.
۷۳. **كشف البنيان**، ذبيح الله محلاّتی.
۷۴. **كشف حقيقت**، ذبيح الله محلاتی.
۷۵. **كليات في علم الرجال**، جعفر سبحانی.
۷۶. **لسان الميزان**، شهاب‌الدين ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی، م ۸۵۲.
۷۷. **المبسوط**، محمد بن حسن طوسی.
۷۸. **المدخل الی علم الرجال والدراية**، سيّد محمّد حسين قزوينی، چاپ اول، قم.
۷۹. **مرآة العقول**، محمّد باقر مجلسی.
۸۰. **مستند العروة**، تقريرات بحث آيه الله سيد ابوالقاسم خوئی.
۸۱. **مشايخ الثقات**، ميرزا غلام رضا عرفانيان يزدی.
۸۲. **معالم الدين**، ابو منصور حسن بن زين الدين، م ۱۰۱۱.
۸۳. **معجم رجال الحديث**، سيّد ابوالقاسم خوئی.
۸۴. **المغنی في الضعفاء**، شمس الدين ابو عبدالله محمّد بن احمد ذهبی، م ۷۴۸.
۸۵. **المقالات والفرق**، ابو الحسن علی بن اسماعيل اشعری، م ۳۳۰.
۸۶. **مقباس الهداية**، عبدالله مامقانی، م ۱۳۵۱.
۸۷. **من لا يحضره الفقيه**، ابوجعفر محمّد بن علی بن حسين بن بابويه قمی، م۳۸۱.
۸۸. **ميزان الاعتدال**، شمس الدين ابو عبدالله محمّد بن احمد ذهبی، م ۷۴۸.
۸۹. **الميزان في تفسير القرآن**، سيّد محمّد حسين طباطبائی.
۹۰. **نهج البلاغة**، سيّد رضی، م ۴۰۶.
۹۱. **وسائل الشيعة الی تحصيل الشريعه**، محمد بن حسن حرّ عاملی، م ۱۱۰۴.